

دران انبرک

داستان های کوتاه با موضوع
سبک زندگی اهل بیت علیهم السلام

دفتر سوم
ارتباط با مردم

نویسنده:
حمید وحیدی

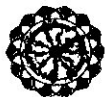
روان‌انگ

داستان‌های کوتاه با موضوع
سبک زندگی اهل بیت (ع)

دفتر سوّم
ارتباط با مردم

حمید وحیدی

سرشناسه: وحیدی، حمید
 عنوان و نام‌پدیدآورنده: رواق آینه‌ها: داستان‌های کوتاه با موضوع سبک زندگی اهل
 بیت علیهم السلام / تألیف حمید وحیدی.
 مشخصات نشر: قم: مجمع جهانی اهل بیت علیهم السلام، ۱۳۹۳
 مشخصات ظاهری: ۴ج.
 شابک دوره ای: ۹۷۸-۹۶۴ ۵۲۹ ۸۲۰-۱
 شابک: ۹۷۸-۹۶۴ ۵۲۹ ۸۲۳-۲
 وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا
 یادداشت: فهرست‌نویسی بر اساس دفتر اول.
 مندرجات: ج. ۱. ارتباط با خالق. - ج. ۲. ارتباط با خانواده. - ج. ۳. ارتباط با مردم. --
 ج. ۴. ارتباط با حیوانات و محیط زیست.
 موضوع: داستان‌های کوتاه فارسی قرن ۱۴ - مجموعه‌ها
 موضوع: داستان‌های مذهبی - قرن ۱۴
 موضوع: راه و رسم زندگی (اسلام)
 موضوع: اخلاق اسلامی
 شناسه افزوده: همایش علمی پژوهشی سبک زندگی اهل بیت علیهم السلام (۱۳۹۳: قم)
 شناسه افزوده: مجمع جهانی اهل بیت علیهم السلام، معاونت امور فرهنگی
 شناسه افزوده: مجمع جهانی اهل بیت علیهم السلام
 رده بندی کنگره: ۱۳۹۳: ج. ۳، ۹۳ / ۳ / ۴۲۴۹ PIR
 رده بندی دیوبی: ۶۸۰۸۳۱ / ۲۵۱۸



رواق آینه‌ها

داستان‌های کوتاه با موضوع سبک زندگی اهل بیت علیهم‌السلام
 تألیف: حمید وحیدی
 ویراستار: فاطمه حجتی
 بازبین نهایی: منیره ماشا اللهی
 طراح گرافیک: امیراسد الله بنکدار
 ناشر: مجمع جهانی اهل بیت علیهم‌السلام
 زبان: فارسی
 نوبت چاپ: اول
 چاپخانه: خاتم الانبیاء علیهم‌السلام
 سال نشر: ۱۳۹۳ هـ. ش. / ۱۴۳۶ هـ. ق. / ۲۰۱۵ م
 تیراژ: ۱۰۰۰ جلد
 شابک: ۹۷۸ ۹۶۴-۵۲۹-۸۲۳ ۲
 حقوق چاپ برای ناشر محفوظ است.
 آدرس: قم، بلوار جمهوری، نبش کوی ۶، تلفن: ۳۳۱۳۱۲۲۱-۰۳۰
 تهران، بلوار کشاورز، مقابل پارک لاله، شماره ۲۴۸، تلفن: ۸۸۹۷۰۱۷۱-۰۲۱
 www.abwacd.com
 www.abna.ir
 www.ahl-ul-bayt.org
 info@ahl-ul-bayt.org



مقدمه

آینه‌های کوچک رواق‌های آینه کاری شده هیچکدام به تنهایی نمی‌توانند تمام نور چلچراغ بزرگ رواق را در خود جای دهند اما همین تکه آینه‌های کوچک وقتی دست در دست یکدیگر می‌دهند تلالویی رؤیایی از منبع نور به نمایش می‌گذارند که چشم هربیننده‌ای را محو تماشا می‌سازد.

مجموعه حاضر به حکم همان رواق آینه است که تکه‌های کوچکی از انعکاس نور سیره اهل بیت علیهم‌السلام را کنار هم گردآورده تا بخشی از جلوه‌های نورانیت آنان را در قالب آینه‌های کوچک کنار هم به تصویر بکشد.

سبک زندگی را نظام‌واره بدانیم یا مجموعه‌ای از قوانین کاربردی، نتیجه ارزش‌ها و باورها بدانیم یا پدیدآورنده آن‌ها، نگاهی فردی و روان‌شناسانه به آن داشته باشیم یا جمعی و جامعه‌شناسانه، در این حقیقت تفاوتی ایجاد نمی‌کند که بهترین و بهترین و بازهم بهترین مرجع برای تهیه و ارائه الگوی سبک زندگی اسلامی، زندگی معصومین علیهم‌السلام است که بر پایه دستورات الهی استوار شده است و این اثر ناچیز بنا دارد قطعاتی کوچک اما گویا از سیره آن پاکان را به تصویر بکشد. دفتر سوم این مجموعه به ارائه تصویری از چگونگی ارتباط مطلوب با مردم در گفتار و سیره اهل بیت علیهم‌السلام می‌پردازد و در چهار فصل؛ محبت و احترام به برادران، کمک به برادران و برآورده کردن نیازهای آنان، مهمان‌نوازی و درپایان، عفو و بخشش نسبت به دیگران، سامان یافته است.

نوش جان چشمانتان، نور زیبای چلچراغ هدایت الهی که در گفتار و رفتار معصومین علیهم‌السلام جلوه‌گر شده است.

در پایان از مسئولان محترم معاونت امور فرهنگی مجمع جهانی اهل بیت علیهم‌السلام به ویژه حجت الاسلام والمسلمین آقای دکتر لک زایی و جناب آقای دکتر معینی پور، مسئول محترم دبیرخانه همایش علمی پژوهشی سبک زندگی اهل بیت علیهم‌السلام که زمینه تولید این اثر را فراهم کردند تشکر می‌کنم.

فصل اول
محبت و احترام
به برادران

دوست داشتنی

حضرت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ می‌دانستند که بعضی از اصحاب، دوست دارند دوست داشته باشند و دوست داشتنی باشند، امّا راه آن را بلد نیستند. راه را یادشان دادند و فرمودند: «هدیه دادن موجب محبّت می‌شود و برادری را پایدار می‌کند و کینه را از بین می‌برد. به یکدیگر هدیه بدهید تا بینتان محبّت جریان داشته باشد!»^۱

اصحاب حالا می‌دانستند چگونه دوست داشتنی می‌شوند.

۱. قال النبي صلى الله عليه وآله: الْهَدِيَّةُ تُورِثُ الْمَوَدَّةَ، وَتَجْدُرُ الْأَعُوَّةَ، وَتُذْهِبُ الصُّغْيَةَ، تَهَادُوا تَحَابُّوا. (بحار الأنوار، ج ۷۴، ص ۱۶۶)



آن طور که باید و شاید

«می‌خواهی برادرت را آن‌طور که باید و شاید، احترام کنی؟» مرد پاسخ داد: «البته که می‌خواهم». حضرت رسول صلی‌الله علیه و آله فرمودند: «از نشانه‌های احترام مرد نسبت به برادر مسلمانش، این است که هدیه‌اش را بپذیرد و از آنچه دارد، به او هدیه بدهد و هیچ‌گاه از روی تعارف، خود را برای او به تکلف و مشقت نیندازد».^۱

۱ . قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنْ تَكْرِيمَةِ الرَّجُلِ لِأَخِيهِ أَنْ يَقْبَلَ تُحَقَّتَهُ وَ أَنْ يُنْحَقَهُ مِمَّا عِنْدَهُ وَ لَا يَتَكَلَّفَ لَهُ شَيْئاً وَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَا أَحَبُّ الْمُتَكَلِّفِينَ . (المحاسن، ج ۲، ص ۴۱۵)



بگو برگردد

صفوان عبدالله بن سنان را به خوبی می‌شناخت و می‌دانست که او از اصحاب خاص امام صادق علیه السلام است. از این رو از اینکه او به خانه‌اش آمده است، خیلی خوشحال بود. عبدالله وقتی از صفوان پرسید چیزی در خانه برای خوردن داری، صفوان گفت: «آری» و بعد برای اینکه برای مهمانش سنگ تمام بگذارد، خواست فرزندش را برای خرید مقداری گوشت و تخم مرغ راهی بازار کند.

عبدالله زود ماجرا را فهمید و پرسید: «چرا فرزندت را به بازار می‌فرستی؟» صفوان ماجرا را برایش گفت.

عبدالله بن سنان دو بار تکرار کرد: «بگو برگردد!» و بعد پرسید: «در منزل روغن زیتون داری؟» صفوان پاسخ داد: «آری». عبدالله به او گفت: «همان را بیاور، زیرا من از حضرت امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: «اهل هلاک است هرکس آنچه برادرش به او تقدیم می‌کند، کوچک شمارد. اهل هلاک است هرکس که آنچه برادرش برای او آماده می‌سازد را کم بداند.»^۱

۱. صَفْوَانُ بْنُ يَحْيَى قَالَ: جَاءَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ سِنَانٍ قَالَ هَلْ عِنْدَكَ مَيْءٌ؟ فَقُلْتُ نَعَمْ بَعَثْتُ ابْنِي وَاعْطَيْتُهُ دِرْهَمًا يَشْتَرِي بِهِ لَحْمًا وَبَيْضًا فَقَالَ أَيْنَ أُرْسَلَتْ ابْنُكَ فَخَبَرْتُهُ فَقَالَ زِدْهُ زِدْهُ عِنْدَكَ خَلٌّ عِنْدَكَ زَيْتٌ قُلْتُ نَعَمْ قَالَ فَهَاتِهِ فَلِئَنِّي سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ هَلْكَ امْرُؤٌ اخْتَقَرَ لِأَخِيهِ مَا حَضَرَهُ هَلْكَ امْرُؤٌ اخْتَقَرَ مِنْ أَخِيهِ مَا قَدَّمَ إِلَيْهِ. (المحاسن، ج ۲، ص ۴۱۴)

انواع هدیه

همه می‌دانستند که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله خیلی به هدیه دادن سفارش می‌کنند، امّا آن روز، فرمایش پیامبر برای خیلی‌ها تازگی داشت. آنها فهمیده بودند هر هدیه‌ای هم پسندیده و مورد سفارش دین نیست. آن روز ظهر بعد از نماز، آقا فرمودند: «هدیه بر سه نوع است: هدیه‌ای که به عنوان پاداش خدمتی داده می‌شود؛ هدیه‌ای که به قصد رشوه داده می‌شود و هدیه‌ای که با اخلاص و فقط به نیت رضای خداوند عَزَّ وَ جَلَّ تقدیم می‌شود».^۱

۱. رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله: الْهَدِيَّةُ عَلَى ثَلَاثَةِ أَوْجِهٍ: هَدِيَّةٌ مُكَافَاةٌ، وَ هَدِيَّةٌ مُصَانَعَةٌ، وَ هَدِيَّةٌ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ. (الكافي، ج ۵، ص ۱۴۱)



أعوذ بالله

دوباره ایستاد و دوباره به فکر فرورفت. بازهم شیطان به سراغش آمده بود و در گوشش زمزمه می‌کرد: «مگر وقتی تو مریض بودی، او به عیادت تو آمد که امروز تو می‌خواهی به عیادتش بروی؟» نزدیک بود وسوسه، کار خودش را بکند و او را از عیادت برادرش محروم کند که یاد آن جمله نورانی حضرت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام افتاد و از شرّ تردید رها شد. آقا فرموده بودند: «به عیادت کسی برو که به عیادت تو نیامده است و به کسی هدیه بده که به تو هدیه نداده است!»^۱ زیر لب گفت: «اعوذ بالله من الشیطان الرجیم» و به راهش ادامه داد. دیگر صدای شیطان را در گوشش نمی‌شنید.

۱ . الإمام علیّ علیه السلام: عُذِّمَنْ لَا يَعُوذُكَ، وَ أهدِ إِلَى مَنْ لَا يُهْدِي إِلَيْكَ. (من لا يحضره الفقيه، ج ۳، ص ۳۰۰)



ملعون است، ملعون

همه جمع شده بودند تا بین دو همسایه آشتی برقرار کنند. بالاخره همسایه‌ای که سن کمتری داشت، با اصرار اطرافیانش قبول کرد که اختلاف‌های خود را با پیرمرد همسایه کنار بگذارد و با هم مصالحه کنند... اکنون چند لحظه‌ای بود که دست جوان برای آشتی، به سمت پیرمرد دراز شده بود، اما اخم‌های پیرمرد گویای این بود که او به این آشتی راضی نیست. همه اطرافیان، متعجب این صحنه را می‌نگریستند و نگران پایان ماجرا بودند که یونس بن یعقوب کنار پیرمرد رفت و چیزی در گوشش زمزمه کرد و بعد از لحظاتی، پیرمرد با نگرانی و اضطراب، دست جوان را گرفت و به نشانه آشتی، فشرد و بعد هم او را در آغوش گرفت.

یکی از همسایه‌ها خود را به یونس رساند و گفت: «راستش را بگو! چه ذکری در گوش این پیرمرد ناراضی خواندی که این‌گونه رام و آرام شد؟»

یونس پاسخ داد: «می‌دانستم این پیرمرد از دوستداران امام صادق علیه‌السلام است. از این‌رو، این کلام امام صادق علیه‌السلام را برایش نقل کردم: آقا فرموده‌اند: ملعون است، ملعون، آن‌که برادرش برای آشتی کردن با او پیشقدم شود و او نپذیرد.»^۱

۱. عَنْ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ رَجُلٌ يَبْدُوهُ
أَخُوهُ بِالضُّلْحِ فَلَمْ يُصَالِحْهُ. (کنز الفوائد، ج ۱، ص ۱۵۰)



مگر کسی که...

با سرعت از مسجد خارج شد تا سراغ رفیق قدیمی‌اش برود و با او آشتی کند. یکی از نزدیکانش که او را از قدیم می‌شناخت و از اختلاف بین او و دوستش با خبر بود، در بین راه ماجرا را از او جویا شد و پرسید: «چه شده است که به این راحتی حاضر شده‌ای همه چیز را فراموش کنی و برای آشتی کردن، قدم پیش بگذاری؟» مرد گفت: «امروز ابوذر جمله‌ای را از رسول خدا صلی‌الله‌علیه و آله نقل کرد که آشفته‌ام کرد و باعث شد این تصمیم را بگیرم. ابوذر گفت: آقا به او فرموده‌اند: ای اباذر! اعمال مردم در هر هفته دو بار، در روزهای دوشنبه و پنجشنبه، بر خداوند متعال عرضه می‌شود و گناهان هر بنده مؤمنی، در این دو روز بخشیده می‌شود؛ مگر کسی که بین او و برادرش، کینه و اختلافی وجود داشته باشد. در مورد چنین افرادی گفته می‌شود: آنها را رها کنید تا با هم آشتی کنند»^۱.

مرد این سخنان را گفت و به سرعت، به سمت خانه دوست قدیمی‌اش به راه افتاد. باید زودتر او را می‌دید؛ زیرا فردای آن روز پنجشنبه بود.

۱. يَا أَبَاذَرٍّ، تُعْرَضُ أَعْمَالُ أَهْلِ الدُّنْيَا عَلَى اللَّهِ مِنَ الْجُمُعَةِ إِلَى الْجُمُعَةِ فِي يَوْمِ الْإِثْنَيْنِ وَ الْخَمِيسِ. يَغْفِرُ لِكُلِّ عَبْدٍ مُؤْمِنٍ إِلَّا عَبْدًا كَانَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ أُخِيهِ شِقَاقٌ، فَيُقَالُ: انزَلُوا عَمَلَ هَذَيْنِ حَتَّى يَضَلِّحَا. (الأمالي للطوسي، النص، ص ۵۳۷)

تقصیر من بود

تا حضرت امام باقر علیه السلام فرمودند: «من بیزارم از آن دو مؤمنی که بیش از سه روز، با هم قهر کنند»، اصحاب، با تعجب به یکدیگر نگریستند. یک نفر از حضرت سؤال کرد: «ای فرزند رسول خدا! آنچه گفتید در مورد کسی که ظالم است قبول، اما مظلوم چه گناهی دارد که از او نیز بیزار هستید؟» حضرت فرمودند: «چرا مظلوم نباید سراغ ظالم برود و تقصیر را به گردن بگیرد تا با یکدیگر آشتی کنند؟»^۱

تعجب اصحاب بیشتر شد. حضرت به زیباترین شکل برایشان توضیح داده بودند که قهر و کدورت بین برادران دینی، آن قدر ناپسند است که شایسته است، انسان، با اینکه خود را حق به جانب می بیند نیز کوتاه بیاید و حق را به طرف مقابلش بدهد.

۱. عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ الْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ مَا مِنْ مُؤْمِنَيْنِ اهْتَجَرَا فَوْقَ ثَلَاثٍ إِلَّا وَبَرِلَتْ مِنْهُمَا فِي الثَّالِثَةِ فَقِيلَ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ هَذَا خَالِ الظَّالِمِ قَمًا بَأْلِ التَّظَلُّومِ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا بَأْلِ التَّظَلُّومِ لَا يَصِيرُ إِلَّا الظَّالِمِ فَيَقُولُ أَنَا الظَّالِمُ حَتَّى يَضْطَلِبَهَا. (الخصال، ج ۱، ص ۸۳)

ایمان کامل

«اینکه دوست داشتن برادران مؤمن، پسندیده و نیکوست، قبول، ولی اینکه می‌گویی تا اهل محبت مؤمنان نباشی، ایمانت کامل نیست را نمی‌توانم درک کنم». مرد، این جمله را گفت و منتظر ماند تا عکس العمل پیرمردی را که اهل روایت احادیث بود، ببیند. پیرمرد دستی به محاسن سفیدش کشید و با صدایی آرام گفت: «من نمی‌دانم چگونه این کلام را تفسیر می‌کنی، اَمَّا مِنْ خُودِمِ از ائمه معصوم علیهم السلام شنیده‌ام: «حقیقت ایمان، در دل هیچ کس کامل نمی‌شود، مگر اینکه برادر مؤمنش را دوست بدارد».^۱

مرد در مقابل کلام نورانی اهل بیت علیهم السلام، حرفی برای گفتن نداشت. او فهمیده بود محبت مؤمنان، از نشانه‌های ایمان کامل است.

۱ . عَنْهُمْ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قَالَ: لَا يُكْمَلُ عَبْدٌ عَبْدٌ حَقِيقَةَ الْإِيمَانِ حَتَّى يُحِبَّ أَخَاهُ الْمُؤْمِنَ. (عدة الداعي و نجاح الساعي، ص ۱۸۶)

من که باشم که بر آن خاطر عاطر گذرم

«فلانی کجاست؟ اورا نمی بینم». رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بی نهایت مهربان بودند. کافی بود سه روز یکی از اصحاب را نبینند، حتما در موردش می پرسیدند. اگر در شهر بود، به دیدنش می رفتند و اگر در سفر بود، دعایش می کردند و اگر مریض بود، به عیادتش می شتافتند.^۱

۱ . کان رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ إِذَا فَقَدَ الرَّجُلَ مِنْ إِخْوَانِهِ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ سَأَلَ عَنْهُ، فَمَنْ كَانَ غَائِبًا دَعَا لَهُ، وَ إِنْ كَانَ شَاهِدًا زَارَهُ، وَ إِنْ كَانَ مَرِيضًا عَادَهُ. (سنن النبی، ج ۱، ص ۵۱)

فقط، ایشان این گونه بودند

ادبشان شگفت انگیز بود؛ آخر ایشان، رسول خدا صلوات الله علیه و آله بودند و خدای بزرگ، اخلاق ایشان را در قرآنش به بزرگی ستوده بود. دست که در دست مهربانشان می گذاشتی، هرگز در رها کردن دست پیشی نمی گرفتند^۱ و اگر نزدشان می نشستی، هرگز زودتر بر نمی خاستند.^۲ هیچ گاه در حضورشان احساس نمی کردی، مزاحمی.

۱. عن علي عليه السلام قال: ما صافح رسول الله صلى الله عليه وآله قط فنزع يده من يده، حتى يكون هو الذي ينزع يده. (سنن النبي، ج ۱، ص ۴۵)
۲. و ما قعد إلى رسول الله صلى الله عليه وآله رجل قط فقام حتى يقوم. (سنن النبي، ج ۱، ص ۵۱)

انگار نه انگار

انگار نه انگار که خودش برترین مخلوق عالم است،
انگار نه انگار که خودش فخر بشر است. انگار نه انگار
که خودش سرور پیامبران است...
خودش لباسش را پینه می‌کرد، خودش در خانه را بر
روی میهمان می‌گشود، خودش شیر می‌دوشید، خودش
گوشت‌های غذا را قطعه قطعه می‌کرد و حتی وقتی
خادمش خسته می‌شد، آسیاب را از دست او می‌گرفت و
خودش گندم را آرد می‌کرد.^۱

۱. وَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ يُخْصِفُ التُّعَلَّ وَ يَرْقَعُ التُّؤَبَ وَ يَفْتَحُ الْبَابَ
وَ يَخْلُبُ الشَّاةَ وَ يَعْقِلُ الْبَعِيرَ فَيَخْلِبُهَا وَ يَطْعَنُ مَعَ الْخَادِمِ إِذَا أَعْيَا ... وَ يَقَطَعُ اللَّحْمَ.
(بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۲۲۷)

بس که مهربان بودند

رسول خدا صلی لله علیه و آله، فقط یک تشکچه ساده داشتند. مهمان که می آمد، باید آنجا می نشست. غیر از این ممکن نبود. اگر نمی پذیرفت، حضرت آن قدر اصرار می کردند تا قبول کند؛ بس که مهمان را احترام می کردند و بس که مهربان بودند و بس که بزرگواری بودند.^۱

۱. و كان صلی الله علیه و آله يؤثر الداخل علیه بالوسادة التي تحته، فان أبي أن يقبلها عزم علیه حتى يفعل. (سنن النبی، ج ۱، ص ۵۳)

مرا بیشتر از همه...

«مرا بیشتر از همه گرامی می‌دارد»؛ این جمله‌ای بود که هر کس از محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله برمی‌خاست، آن را با خود زمزمه می‌کرد.^۱

۱. وَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله لَا يَخْسَبُ أَحَدٌ مِنْ جُلَسَائِهِ أَنْ أُعِدَّ لَهُمْ عَلَيْهِ مِنْهُ. (بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۱۵۲)



بخش سوم...

تقسیم، عادلانه و عاقلانه بود. اوقاتی که در خانه سپری می‌کردند، به سه قسمت تقسیم شده بود: بخشی را برای خدا و عبادتش گذاشته بودند، بخشی را به خانواده اختصاص داده بودند و بخشی را نیز برای خودشان در نظر گرفته بودند. از آن دو بخش، چیزی کم نمی‌کردند، اما نصیب خود را همیشه کریمانه، تقسیم و بخشی از وقت خودشان را برای امتشان صرف می‌کردند...^۱ وقت خودشان که اشرف مخلوقات بودند؛ وقت خودشان که آخرین پیامبر خدا بودند.

۱. كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ إِذَا أَوَى إِلَى مَنْزِلِهِ جَزَأَ دُخُولَهُ ثَلَاثَةَ أَجْزَاءٍ جُزْءًا لِيَلِهِ تَعَالَى وَ جُزْءًا لِأَهْلِيهِ وَ جُزْءًا لِنَفْسِهِ ثُمَّ جُزْءًا جُزْءَهُ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ النَّاسِ. (عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۳۱۷)



چقدر کریمانه

مچ کسی را نمی‌گرفتند، آبروی کسی را نمی‌ریختند، کسی را با سرزنش و ملامت خجالت زده نمی‌کردند، اگر هم کسی اشتباهی می‌کرد و ایشان نمی‌پسندیدند، کریمانه «تغافل» و وانمود می‌کردند که متوجه نشده‌اند...^۱، گویا هیچ اتفاقی نیفتاده است. اینها گوشه‌ای از زیبایی‌هایی بود که اصحاب، در رفتار آخرین پیامبر خدا صلوات‌الله‌علیه‌وآله می‌دیدند.

۱. كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَتَغَافَلُ عَمَّا لَا يَشْتَهِي وَ... كَانَ لَا يَذُمُّ أَحَدًا وَ لَا يُعَيِّرُهُ.



عید خدا

پیش و بیش از آنکه رسول خدا باشند، عید خدا بودند و جلوه بندگی، در سراسر زندگیشان هویدا بود. از روی نشستن و غذا خوردنشان نمی شد مقام و منزلت اجتماعیشان را فهمید... . پایین مجلس می نشستند^۱ و خودشان می فرمودند: «مانند بندگان غذا می خورم و مانند بندگان می نشینم».^۲

۱ . كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ إِذَا دَخَلَ مَنْزِلًا قَعَدَ فِي أَدْنَى الْمَجْلِسِ حِينَ يَدْخُلُ.
(بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۲۴۰)

۲ . قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: أَنَا أَكُلُ كَمَا تَأْكُلُ الْعَبِيدُ وَ أَجْلِسُ كَمَا تَجْلِسُ الْعَبِيدُ. (بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۳۸۷)



کاش نامم بر زبان آرد

همه دوست داشتند حضرت رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ
آلِهِ، نامشان را بر زبان بیاورد. ایشان می دانستند، هر یک
از اصحاب دوست دارد، او را به چه نامی صدا بزنند...
همیشه اطرافیان را از روی احترام، با کنیه و نامی که
خودشان دوست داشتند، صدا می کردند.^۱

۱ . وَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ يَكْتُمِي أَصْحَابَهُ وَ يَدْعُوهُمْ بِأَحَبِّ أَسْمَائِهِمْ تَكْرِمَةً
لَهُمْ. (عيون الأثر، ج ۲، ص ۴۰۰)

لبخندش...

با آن همه غصه‌ای که در دل داشتند و با وجود آنکه گاه، نزدیک بود از غصه هدایت مردم جان دهند،^۱ ولی هیچ کس را به اندازه ایشان، با تبسمی ملیح بر لب نمی‌دیدند.^۲ لبخند؛ نه خنده غفلت‌آمیز؛ لبخندی که دندان‌های چون برف، سپیدشان را آشکار می‌کرد.^۳ پیامبر رحمت صلوات‌الله علیه و آله، همیشه خود را شریک غم مردم می‌دانست و مردم را شریک شادی خود.

۱. لَعَلَّكَ بِإِخِّ نَفْسِكَ أَلَّا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ؛ «شاید می‌خواهی خود را، بدان سبب که کسانی مؤمن نیستند، هلاک سازی.» (الشعراء: ۳)

۲. قال عبد الله بن الحارث: ما رأيت أحدا أكثر تبسما من رسول الله صلى الله عليه و سلم. (عيون الأثر، ج ۲، ص ۴۰۰)

۳. جُلُّ ضِخْكِهِ التَّبَسُّمُ يَفْتَرُّ عَنْ مِثْلِ حَبِّ الْقَمَامِ. (عيون أخبار الرضا عليه السلام، ج ۱، ص ۳۱۷)

همیشه عطر...

در تاریکی شبها با وجود اینکه حضرت را از دور نمی‌دیدند، ولی می‌فهمیدند که رسول‌الله صلوات‌الله علیه و آله است که نزدیک می‌شود؛^۱ همیشه عطر می‌زدند.

مسیرهایی که طی می‌کردند، مدت‌ها آکنده از بوی خوش بود؛^۲ همیشه عطر می‌زدند.

عطر فروش‌ها از آمدن پیامبر صلی‌الله علیه و آله خوش‌حال می‌شدند. آنها خوب می‌دانستند که ایشان در این بازار، بیشتر از بازار طعام، هزینه می‌کنند؛^۳ همیشه عطر می‌زدند.

۱. وَ كَانَ يُعْرِفُ فِي اللَّيْلَةِ الْمُظْلِمَةِ قَبْلَ أَنْ يُرَى بِالطَّيْبِ قَيْقَالُ هَذَا النَّبِيُّ. (بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۲۴۸)

۲. قَالَ الْبَاقِرُ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ فِي رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله ثَلَاثُ خِصَالٍ لَمْ يَكُنْ فِي أَحَدٍ غَيْرِهِ لَمْ يَكُنْ لَهُ قِيَّةٌ وَ كَانَ لَا يَمُرُّ فِي طَرِيقٍ فَيَمُرُّ فِيهِ بَعْدَ ثَلَاثِينَ أَوْ ثَلَاثِيَّةً إِلَّا عَرَفَ أَنَّهُ قَدْ مَرَّ فِيهِ لِطَيْبٍ عَرَفَهُ. (بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۲۴۹)

۳. عَنِ الضَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله يُنْفِقُ عَلَى الطَّيْبِ أَكْثَرَ مِمَّا يُنْفِقُ عَلَى الطَّعَامِ. (بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۲۴۸)



خدا دوست دارد

رسول خدا صلی الله علیه و آله، همه زیبایی های باطنی را داشتند، اما هیچ گاه از ظاهر غافل نمی شدند. خانواده که جای خود داشتند؛ حتی برای دیدار اصحاب که می رفتند، خود را می آراستند... . اگر آینه هم نبود، در آب نگاه می کردند و گیسوانشان را شانه می زدند و عمامه شان را مرتب می کردند. پیامبر می فرمودند: «خدا دوست دارد بنده اش، برای دیدار برادران دینی، خود را آماده کند»^۱. حضرت برای اطرافیان شان، ارزش و احترام بسیاری قائل بودند.

۱. وَ كَانَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله يَنْظُرُ فِي الْمِرَاةِ وَ يُرْجِلُ جُمَّتَهُ وَ يَمْتَسِطُ وَ زُهْمَا نَظَرَ فِي الْمَاءِ وَ سَوَى جُمَّتِهِ فِيهِ وَ لَقَدْ كَانَ يَتَجَمَّلُ لِأَصْحَابِهِ فَضْلاً عَلَى تَجَمُّلِهِ لِأَهْلِيهِ وَ قَالَ ذَلِكَ لِعَائِشَةَ حِينَ رَأَتْهُ يَنْظُرُ فِي رُكُوعٍ فِيهَا مَاءٌ فِي حُجْرَتِهَا وَ يُسْوِي فِيهَا جُمَّتَهُ وَ هُوَ يَخْرُجُ إِلَى أَصْحَابِهِ فَقَالَتْ يَا أَيُّ أَنْتَ وَ أُمِّي تَتَمَرَّأُ فِي الرُّكُوعِ وَ تُسْوِي جُمَّتَكَ وَ أَنْتَ النَّبِيُّ وَ خَيْرُ خَلْقِهِ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يُحِبُّ مَنْ عَبَدَهُ إِذَا خَرَجَ إِلَى إِخْوَانِهِ أَنْ يَتَهَيَّأَ لَهُمْ وَ يَتَجَمَّلُ. (بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۲۴۹)

مستقیم... بهشت!

خودشان که برای دیگران، زحمتی نداشتند و از هیچ کس درخواست دنیایی نمی‌کردند، بماند، به اطرافیان نیز توصیه می‌کردند: «تا می‌توانید، از کسی چیزی نخواهید تا بهشت را برای شما ضمانت کنم».^۱

خیلی از اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله، آن قدر در عمل به این توصیه ایشان جدی بودند که حتی برای برداشتن چوبدستی خود، از مرکب پایین می‌آمدند و انجام این کار کوچک را نیز از کسی درخواست نمی‌کردند و سر سفره هم خودشان برمی‌خواستند و آب می‌نوشتند.^۲

۱. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَنْ يَقْبَلُ لِي وَاجِدَةً أَنْتَقَبِلَ لَهُ الْجَنَّةَ فَقَالَ إِنَّا لَا نَسْأَلُ النَّاسَ شَيْئًا. (مجموعه ورام، ج ۱، ص ۴۵)

۲. عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ جَاءَتْ فُجِدٌ مِنَ الْأَنْصَارِ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَسَلَّمُوا عَلَيْهِ فَرَدَّ عَلَيْهِمُ السَّلَامَ فَقَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ لَنَا إِلَيْكَ حَاجَةٌ فَقَالَ هَاتُوا حَاجَتَكُمْ قَالُوا إِنَّهَا حَاجَةٌ عَظِيمَةٌ فَقَالَ هَاتُوهَا مَا هِيَ قَالُوا تَضْمَنُ لَنَا عَلَى رَبِّكَ الْجَنَّةَ قَالَ فَتَكْسِرُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ رَأْسَهُ ثُمَّ نَكَتْ فِي الْأَرْضِ ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ فَقَالَ أَلْفَعَلْ ذَلِكَ بِكُمْ عَلَى أَنْ لَا تَسْأَلُوا أَحَدًا شَيْئًا قَالَ فَكَانَ الرَّجُلُ مِنْهُمْ يَكُونُ فِي السَّقَرِ فَيَسْفُطُ سَوْطَهُ فَيَكْبُرُهُ أَنْ يَقُولَ لِإِنْسَانٍ تَاوَلْنِيهِ فِرَارًا مِنَ الْمَشَاةِ فَيَنْزِلُ فَيَأْخُذُهُ وَ يَكُونُ عَلَى الْمَائِدَةِ فَيَكُونُ بَعْضُ الْجُلَسَاءِ أَقْرَبَ إِلَى الْمَاءِ مِنْهُ فَلَا يَقُولُ تَاوَلْنِي حَتَّى يَقُومَ فَيَشْرَبُ. (الكافي، ج ۴، ص ۲۱)

برایت بهتر است...

حالا بعد از پانزده روز، اوضاعش خیلی بهتر شده بود. رسول اکرم صلوات الله علیه و آله به او فرمودند: «این وضعیت، برایت بهتر است از اینکه در روز قیامت، بر چهرهات گرد زلت گدایی بنشیند».

یادش آمد که وقتی پانزده روز پیش، از حضرت کمک خواسته بود، به جای آنکه ایشان درهمی در دستش بگذارند، از او خواسته بودند، بخشی از لوازم منزلش را بفروشد و تبری بخرد... حضرت به جای گدایی، به کار کردن دعوتش کرده بودند.^۱

۱. أَصَابَتْ أَنْصَارِيًّا حَاجَةٌ فَأَخْبَرَ بِهَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقَالَ الْيَنبِيُّ يَا فِي مَنْزِلِكَ وَلَا تُحْفَرُ شَيْئًا فَأَتَاهُ يَجْلِسُ وَ قَدَحَ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَنْ يَشْرِيهِمَا فَقَالَ رَجُلٌ هُمَا عَلَيَّ بِدَرْهَمٍ فَقَالَ مَنْ يَزِيدُ فَقَالَ رَجُلٌ هُمَا بِدَرْهَمَيْنِ فَقَالَ هُمَا لَكَ ابْتِغِ بِأَحَدِهِمَا طَعَامًا لِأَهْلِكَ وَ ابْتِغِ بِالْآخَرِ فَأَسَأَ فَأَتَاهُ بِقَاسٍ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ عِنْدَهُ يَضَابُ لِهَذَا الْقَاسِ فَقَالَ أَحَدُهُمْ عِنْدِي فَأَخَذَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَأَثْبَتَهُ بِيَدِهِ فَقَالَ الْأَهْبُ وَ اخْتَطَبَ وَ لَا تُحْفَرَنَّ شَوْكًا وَ لَا رَطْبًا وَ لَا يَأْسًا فَفَعَلَ ذَلِكَ خَمْسَ عَشْرَةَ نَيْلَةً فَأَتَاهُ وَ قَدْ حَسَنْتَ خَالَهُ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ هَذَا خَيْرٌ مِنْ أَنْ تَجِيءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ فِي وَجْهِكَ كُدُوحُ الصَّدْقَةِ. (مجموعه ورام، ج ۱، ص ۴۵)

برادرتی

عبدال مؤمن در بین کسانی که در محضر حضرت امام کاظم علیه السلام نشسته بودند، چشمش به محمد بن عبدالله جعفری افتاد و از دیدنش خوشحال شد. آقا که لبخند را بر چهره عبدال مؤمن دیدند، از او پرسیدند: «او را دوست داری؟» عبدال مؤمن لبخندی زد و گفت: «بله آقا جان و او را دوست ندارم مگر به خاطر شما». حضرت لبخندی زدند و جمله ای فرمودند که عبدال مؤمن، هیچ گاه آن را از خاطر نبرد: «او برادر توست و مؤمن، برادر مؤمن است؛ از یک پدر و مادر». آقا لحنشان تغییر کرد و ادامه دادند: «ملعون است کسی که به برادرش تهمت بزند! ملعون است کسی که دلسوز برادرش نباشد! ملعون است کسی که خود را بر برادرش ترجیح دهد! ملعون است کسی که خود را از برادرش مخفی سازد و ملعون است کسی که از برادرش غیبت کند»^۱.

از آن روز به بعد، عبدال مؤمن، محمد را مانند برادر تنی خود عزیز می دانست.

۱. وَ قَالَ عَبْدُ الْمُؤْمِنِ الْأَنْصَارِيُّ: دَخَلْتُ عَلَى الْإِمَامِ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ وَ عِنْدَهُ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدِ الْجَعْفَرِيِّ فَتَبَسَّمْتُ إِلَيْهِ فَقَالَ أَتُحِبُّهُ قُلْتُ نَعَمْ وَ مَا أَحْبَبْتُهُ إِلَّا لَكُمْ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ هُوَ أَخُوكَ وَ الْمُؤْمِنُ أَخُو الْمُؤْمِنِ لِأَبِيهِ وَ أُمِّهِ مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ مَنِ اتَّهَمَ أَخَاهُ مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ مَنْ عَشَّ أَخَاهُ مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ مَنْ لَمْ يَنْصَحْ أَخَاهُ مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ مَنْ اسْتَأْتَرَ عَلَى أُخِيهِ مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ مَنْ اخْتَجَبَ عَنِ أُخِيهِ مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ مَنِ اغْتَابَ أَخَاهُ. (بحار الأنوار، ج ۷۱، ص ۲۳۶)

محکم ترین ریسمان ایمان

زمزمه‌ها خوابید و سکوت بر مجلس حاکم شد. یکی از اصحاب از دیگری پرسید: «رسول خدا چه سوآلی کردند؟» آن شخص جواب داد: «آقا پرسیدند: کدام یک از ریسمان‌های ایمان، محکم‌تر و قابل اعتمادتر است؟» در بین اصحاب، بعضی‌ها مؤدبانه گفتند: «خدا و رسول خدا آگاه‌ترند»، اما برخی دیگر که فکر می‌کردند، پاسخ را می‌دانند، شروع کردند به جواب دادن. یکی گفت: «نماز» و دیگری جواب داد: «زکات». بعضی‌ها هم به روزه و حج و جهاد اشاره کردند، اما هیچ‌کدام، پاسخ درست ندادند. پیامبر خودشان فرمودند: «برای هر کدام از این چیزهایی که گفتید، فضیلتی است اما...»، حالا که آقا، ذهن همه اصحاب را درگیر کرده بودند، عطش شنیدن پاسخ درست، باعث تیز شدن گوش‌ها و حبس شدن نفس‌ها شده بود.

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم پس از مکت کوتاه‌ی فرمودند: «محکم‌ترین ریسمان ایمان، دوست داشتن برای خداوند و دشمن داشتن برای خداوند و پذیرفتن ولایت دوستان خدا و بیزاری جستن از دشمنان خداوند است.»^۱

۱ . عَنْ عَمْرِو بْنِ مُذَرِّكِ الطَّائِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لِأَصْحَابِهِ أَيُّ عَزَى الْإِيمَانِ أَوْثَقُ فَقَالُوا اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ وَقَالَ بَعْضُهُمُ الصَّلَاةُ وَقَالَ بَعْضُهُمُ الزُّكَاةُ وَقَالَ بَعْضُهُمُ الصُّوْمُ وَقَالَ بَعْضُهُمُ الْحَجُّ وَالْعُمْرَةُ وَقَالَ بَعْضُهُمُ الْجِهَادُ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لِكُلِّ مَا فُلْتُمْ فَضَّلْ وَ لَيْسَ بِهِ وَ لَكِنْ أَوْثَقُ عَزَى الْإِيمَانِ الْحُبُّ فِي اللَّهِ وَ الْبُغْضُ فِي اللَّهِ وَ تَوَالِي أَوْلِيَاءِ اللَّهِ وَ الثَّرِيَّةُ مِنْ أَعْدَاءِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ . (المحاسن، ج ۱، ص ۲۶۴)

مثل پرندها

«پرنده‌ها را دیده‌ای که چگونه با هم نوعان خود، انس و آسایش دارند و از با هم بودن لذت می‌برند؟» مرد به امام صادق علیه‌السلام پاسخ داد: «پله آقا جان دیده‌ام». آقا فرمودند: «برای هر چیزی وسیله و اسبابی وجود دارد که به وسیله آن آسایش می‌یابد؛ و همانا مؤمن، به وسیله برادر مؤمن خود آسایش خواهد داشت؛ همان طور که پرنده‌ها با هم نوعان خود انس و آسایش دارند»^۱.

مرد سرش را پایین انداخت. او به این می‌اندیشید که امامش چقدر زیبا، به او گوشزد کرده‌اند که در پرواز به سوی خدا، باید همراه دیگر پرنده‌ها پرواز کند تا خسته نشود.

۱. قَالَ الضَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِكُلِّ شَيْءٍ سَبِيلٌ يَسْتَرِيحُ إِلَيْهِ وَ إِنَّ الْمُؤْمِنَ يَسْتَرِيحُ إِلَى أَجْبِهِ الْمُؤْمِنِ كَمَا يَسْتَرِيحُ الطَّيْرُ إِلَى سَكْلِهِ. (المؤمن، ص ۳۹)



از شمیم بهشت

جابر در مقابل حضرت امام باقر علیه السلام نشست و بود و از دریای علم ایشان بهره می برد. نفس عمیق جابر، مقدمه ای شد برای سؤالی که مدت ها بود، ذهنش را مشغول کرده بود.

«آقا جان! گاهی وقت ها بدون اینکه مصیبت و مشکلی برایم پیش آمده باشد، غم و غصه ای بر من عارض می شود که خانواده و دوستانم نیز از آن آگاه می شوند». امام باقر علیه السلام فرمودند: «بله ای جابر! همین گونه است که می گویی». جابر از حضرت پرسید: «این غصه چیست مولای من؟!»، امام گفتند: «برای چه می پرسی؟» او پاسخ داد: «فقط می خواهم بدانم». حضرت نگاهشان را به گوشه ای دوختند و فرمودند: «ای جابر! خداوند متعال، مؤمنان را از سرشت بهشت آفریده و در روح آنان از شمیم بهشت دمیده است. بنابراین، مؤمن برای مؤمن، مانند برادری است که از یک پدر و مادر به دنیا آمده و به همین دلیل، هرگاه برای یکی از این ارواح در سرزمینی، مصیبتی پیش آید، روح دیگر مؤمنان غمگین می شود».^۱

جابر، دستان امام را بوسید؛ چراکه همیشه بهترین پاسخ را برای سخت ترین سؤال هایش داشتند.

۱. عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: تَنَفَّسْتُ بَيْنَ يَدَيْهِ ثُمَّ قُلْتُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ هُمْ بُصْبِي مِنْ غَيْرِ مُصِيبَةٍ تُصِيبُنِي أَوْ أَمْرٍ يَنْزِلُ بِي حَتَّى تَعْرِفَ ذَلِكَ أَهْلِي فِي وَجْهِهِ وَ يَعْرِفُهُ صَدِيقِي فَقَالَ نَعَمْ يَا جَابِرُ قُلْتُ مَا ذَلِكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ قَالَ وَ مَا تَضَمَّعَ بِهِ قُلْتُ أَجِبْ أَنْ أَعْلَمَهُ فَقَالَ يَا جَابِرُ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ خَلَقَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ طِينِ الْجَنَّةِ وَ أَجْرَى بِهِمْ مِنْ رِيحِ الْجَنَّةِ رُوْحَهُ فَكَذَلِكَ الْمُؤْمِنُ أَخُو الْمُؤْمِنِ لِأَبِيهِ وَ أُمِّهِ فَإِذَا أَصَابَ رُوْحًا مِنْ بَلَدٍ فِي بَلَدَةٍ مِنَ الْبُلْدَانِ فَمَيَّةٌ عَزَّتْ [حَرَبَتْ] هَذِهِ الْأَرْوَاحُ لِأَنَّهَا مِنْهَا. (المؤمن، ص ۳۸)

چشم و آئینه

«سلام بر چشم من!» مرد تا این جمله را از حارث شنید، ابروهایش را جمع کرد و پرسید: منظورت از «چشم من» چیست؟ حارث لبخندی زد و گفت: «از امام صادق علیه السلام شنیده‌ام که مؤمن، برادر و چشم و آئینه مؤمن است. به او خیانت نمی‌کند، او را فریب نمی‌دهد، به او ظلم نمی‌کند، دروغ نمی‌گوید و غیبتش را نمی‌کند»^۱.

مرد لبخندی زد و گفت: «علیکم السلام ای برادر و آئینه من!»

۱. الْحَارِثُ بْنُ الْمُغِيرَةِ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ أَخُو الْمُؤْمِنِ هُوَ عَيْنُهُ وَ مِرَاتُهُ وَ دَلِيلُهُ - لَا يَخُونُهُ وَ لَا يَخْدَعُهُ وَ لَا يَظْلِمُهُ وَ لَا يَكْذِبُهُ وَ لَا يَفْتَنُهُ. (الكافي، ج ۲، ص ۱۶۶)

حق برادری

عَمْرُو اصرار می‌کرد و جابر طفره می‌رفت. هر چه عمرو از او خواست که بخشی از حقوق برادران مؤمن بر یکدیگر را توضیح دهد و از بهره‌هایی که از امام باقر علیه‌السلام برده است، او را نیز بهره‌مند کند، جابر نپذیرفت و گفت: «آن قدر این حقوق سخت است که می‌ترسم، از پس آن برنمایی و حرف‌های من، فقط مسئولیتت را سنگین‌تر کند».

بالاخره اصرار عمرو نتیجه داد و جابر این روایت مختصر را از امام باقر علیه‌السلام برایش نقل کرد: «از جمله حقوق برادر مؤمن بر برادرش این است که گرسنگی او را برطرف کند و عیب او را بپوشاند و گره از گرفتاری‌های او بگشاید و بدهی او را پرداخت کند و وقتی او از دنیا رفت، مراقب خانواده و فرزندانش باشد».^۱ عمرو، دیگر برای بیشتر شنیدن اصرار نکرد. او فهمیده بود که این وظیفه مهم، شوخی‌بردار نیست.

۱. عَنْ عَمْرُو بْنِ شَمْرٍ عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: مَنْ حَقَّ الْمُؤْمِنِ عَلَى أَخِيهِ الْمُؤْمِنِ أَنْ يُشَبِّحَ جُوعَتَهُ وَ يُوَارِيَ عَوْرَتَهُ وَ يُفْرَجَ عَنْهُ كُرْبَتَهُ وَ يَقْضِيَ دَيْنَهُ فَإِذَا مَاتَ خَلَقَهُ فِي أَهْلِهِ وَ وُلْدِهِ. (الكافي، ج ۲، ص ۱۶۹)

صدای ملائکه

«چه شده است که این موقع به سراغ ما آمده‌ای و یادی از ما کردی؟» این سؤال را مرد از ابوحمزه پرسید و ابوحمزه پاسخی عجیب به او داد: «آمده‌ام که صدای ملائکه را بشنوم». مرد لبخندی زد و گفت: «باز چه حدیثی از مولایم امام صادق روحی فداه شنیده‌ای که این گونه، رمزآلود سخن می‌گویی؟» ابوحمزه گفت: «امروز شنیدم که آقا می‌فرمودند: هر کسی که بدون چشم‌داشت مادی و فقط بخاطر رضای خدا، به دیدار برادر مؤمن خود برود، خداوند هفتاد هزار فرشته را بر او می‌گمارد که صدایش می‌زنند و می‌گویند: ای مؤمن! خوش باش و بهشت بر تو گوارا باد»^۱.

مرد پیشانی ابوحمزه را بوسید.

۱. عَنْ أَبِي حَمْرَةَ الثَّمَالِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ رَأَى أَحَدَهُ يَلُحُّهُ لَا يَسْتَعِينُ غَيْرَهُ بَلَدٌ لِأَلِيمِاسٍ مَا وَعَدَ اللَّهُ وَتَنْجُزِ مَا عِنْدَهُ وَكُلُّ اللَّهِ بِهِ سَبْعِينَ أَلْفَ مَلَكٍ يُتَادَوْنَهُ أَلَا طِبْتُ وَطَابَتْ لَكَ الْجَنَّةُ. (مصادقة الإخوان، ص ۵۶)

دست دادن با خدا

ابو خالد، اصرار داشت که خداوند متعال با او دست می‌دهد. دوستش خندید و گفت: «معلوم است چه می‌گویی ابو خالد؟!» ابو خالد پاسخ داد: «من تو را دوست دارم و در این دوستی هم، هیچ انگیزه دنیایی ندارم و می‌دانم که محبت‌م به تو بیش از محبت تو به من است». دوستش گفت: «خب این حرف‌ها یعنی چه؟» ابو خالد ادامه داد: «از امام صادق علیه السلام شنیده‌ام که وقتی دو مؤمن با هم دست می‌دهند، خداوند متعال دست خود را در بین دست آن دو داخل می‌کند و با آنکه بیشتر به دوستش محبت دارد، دست می‌دهد.»^۱

۱. عَنْ أَبِي خَالِدِ الْقَمَاطِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِنَّ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا التَّقِيَا وَتَصَافَحَا أَدْخَلَ اللَّهُ يَدَهُ بَيْنَ أَيْدِيهِمَا فَيُصَافِحُ أَشَدَّهُمَا حُبًّا لِصَاحِبِهِ. (المؤمن، ص ۳۶)

ساده اما مهم

حضرت علی علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل فرمودند: «یکی از فرشتگان، مردی را بر در خانه‌ای می‌یابد که صاحبش غائب بود. از او می‌پرسد: چرا به در این خانه آمده‌ای؟ مرد می‌گوید: برادری دارم و به دیدارش آمده‌ام. فرشته الهی می‌پرسد: آیا خویشاوندی نزدیکی با او داری یا نیازی که به او داشتی، تو را به این‌جا کشاند؟ مرد پاسخ می‌دهد: نه خویشاوندی با او دارم و نه نیازی به او و فقط برای رضای خداوند جهان، به اینجا آمده‌ام. آن فرشته به مرد می‌گوید: پس بر تو بشارت باد؛ چرا که من فرستاده خداوند هستم به سوی تو. خدا به تو سلام می‌رساند و می‌گوید: فقط مرا قصد کردی و به دنبال آنچه نزد من است، آمده‌ای پس من هم بهشت را برای تو قرار دادم و تو را از خشم خود رهایی بخشیدم و از آتش جهنم، در امان رحمت خود قرار دادم»^۱.

اصحاب حضرت که همگی مات و مبهوت این همه کرامت و لطف خداوند مانده بودند، اکنون بهتر می‌فهمیدند چقدر رفت و آمد با مؤمنان، با اهمیت است و چقدر این امر به ظاهر کوچک و ساده، در حقیقت، بزرگ و مهم است.

۱. وَ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ لَقِيَ مَلَكًا رَجُلًا عَلَى بَابِ دَارٍ كَانَ رُؤْيَا غَائِبًا فَقَالَ لَهُ الْمَلَكُ مَا جَاءَ بِكَ إِلَى بَابِ هَذِهِ الدَّارِ فَقَالَ لِي أُرِيدُ زِيَارَتَهُ قَالَ لِرَجْمِ مَاشَةِ بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُ أَمْ تُرِيدُكَ إِلَيْهِ حَاجَةً قَالَ مَا بَيْنَنَا رَجْمٌ مَاشَةٌ أَقْرَبُ مِنْ رَجْمِ الْإِسْلَامِ وَ مَا تُرِيدُنِي إِلَيْهِ حَاجَةً وَ لَكِنْ زُرْتُهُ فِي اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ قَالَ فَأَبِئْرَ فَإِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكَ وَ هُوَ يُفْرِكُكَ السَّلَامَ وَ يَقُولُ لَكَ إِنِّي فَضَدْتُ وَ مَا عِنْدِي أُرَدْتُ بِصَنِيعِكَ فَإِنِّي أُوجِبُ لَكَ الْجَنَّةَ وَ عَافِيَتَكَ مِنْ غَضَبِي وَ أَجْرَتَكَ مِنَ النَّارِ حَيْثُ أَتَيْتَهُ. (عدة الداعي

تک تک رفتارهای یک یک پیروان

حضرت حواسشان به همه چیز بود و به کوچک‌ترین جزئیات، با بیشترین دقت می‌نگریستند. امروز که حسین بن علاء خدمت حضرت شرفیاب شده بود، حضرت، با او سنگین‌تر از همیشه برخورد کردند و در لحظه‌ای مناسب به او فرمودند: «وای بر تو ای حسین که مؤمنان را ذلیل می‌کنی!». حسین بن علاء که خیلی جا خورده بود، دلش به آشوب افتاد که چه اشتباهی از او سر زده که مولایش امام صادق علیه‌السلام، این‌گونه برآشفته‌اند.

آقا ادامه دادند: «شنیده‌ام که تو با عده‌ای، برای آمدن به مکه، همسفر شده‌ای و برایشان در هریک از توقف‌گاه‌های بین راه، یک گوسفند ذبح کرده‌ای و آنان را بر سر سفره‌ات نشانده‌ای».

حسین مبهوت، پاسخ داد: «آری، ولی خدا می‌داند که این کار را فقط برای رضای خداوند انجام داده‌ام». حضرت فرمودند: «آیا به این فکر نکردی که شاید در آن افراد، کسی باشد که دوست داشته باشد، مثل کار تو را انجام دهد، ولی توانش را نداشته باشد و خجالت بکشد؟» حسین که تازه متوجه ظرافت کلام امام علیه‌السلام شده بود، سرش را پایین انداخت و گفت: «حق با شماست. از خداوند طلب بخشش می‌کنم و دیگر این کار را تکرار نمی‌کنم».^۱

حسین همان‌طور که استغفار می‌کرد، هر از گاهی ذکر الحمدلله را هم بر زبان جاری می‌کرد: الحمدلله برای وجود راهنمایی که با این دقت و لطافت، بر تک تک رفتارهای یک‌یک پیروانشان اشراف دارند.

۱. حَدَّثَ الْحُسَيْنُ بْنُ أَبِي الْعَلَاءِ قَالَ خَرَجْنَا إِلَى مَكَّةَ نَيْفًا وَعَشْرِينَ رَجُلًا فَكُنْتُ أَدْبَحُ لَهُمْ فِي كُلِّ مَنْزِلٍ شَاةً فَلَمَّا أَرَدْتُ أَنْ أَدْخُلَ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ وَاهَا يَا حُسَيْنُ أُنْذِلَ الْمُؤْمِنِينَ فَلْتُ أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ ذَلِكَ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَلِّغْنِي أَنَّكَ كُنْتَ تَدْبَحُ لَهُمْ فِي كُلِّ مَنْزِلٍ شَاةً فَلْتُ يَا مَوْلَايَ وَاللَّهِ مَا أَرَدْتُ بِذَلِكَ إِلَّا وَجْهَ اللَّهِ تَعَالَى فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَمَا كُنْتَ تَرَى أَنَّ فِيهِمْ مَنْ يُحِبُّ أَنْ يَقْعَلَ مِثْلَ فَعَالِكَ فَلَا يَبْلُغُ مَقْدَرَتَهُ ذَلِكَ فَتَنْقَاصُ إِلَيْهِ نَفْسُهُ فَلْتُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ وَعَلَيْكَ أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ وَلَا أَعُوذُ. (عدة الداعي و نجاج الساعي، ص ۱۹۱)

خدا رحمتش کند

اصحاب، اغلب قبل از سفر، خدمت امام مهربانشان می‌رسیدند. خيثمه نیز برای خدا حافظی، خدمت امام باقر علیه السلام رسید و وقتی خواست از حضور امام مرخص شود، آقا دستش را گرفتند و در حالی که نگاه همیشه مهربانشان را مهمان چشم‌های خيثمه کرده بودند، فرمودند: «ای خيثمه! به پیروان ما سلام برسان و ایشان را به تقوای الهی توصیه کن و از ایشان بخواه که توانگرانشان از فقرا، احوالپرسی کنند و قدرتمندانشان مراقب ضعیفان باشند و زندگانشان به تشییع جنازه مردگان بروند و برای ملاقات با یکدیگر، به خانه‌های هم بروند؛ چرا که دیدار آنان با یکدیگر، زنده نگه داشتن امر ماست».

حضرت مکثی کردند و بعد با لحنی آرام ادامه دادند: «خدا رحمت کند، کسی را که امر ما را زنده بدارد».^۱

۱. عَنْ خَيْثَمَةَ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَوْدَعُهُ فَقَالَ يَا خَيْثَمَةُ أْبْلِغْ مَنْ تَرَى مِنْ مَوَالِينَا السَّلَامَ وَأَوْصِهِمْ بِتَقْوَى اللَّهِ الْعَظِيمِ وَأَنْ يَعُودَ غَيْبُهُمْ عَلَى قَرِيبِهِمْ وَقَوِيهِمْ عَلَى ضَعِيفِهِمْ وَأَنْ يَشْهَدَ حَيْثُكُمْ جِنَاةَ مَيْتِهِمْ وَأَنْ يَتَلَقَّوْا فِي بُيُوتِهِمْ فَإِنَّ لِقَاءَ بَعْضِهِمْ بَعْضًا حَيَاةٌ لِمُرْنَا رَحِمَ اللَّهُ عَبْدًا أَحْيَا أَمْرَنَا... (كشف الريبه، ص ۹۶)

سفره حکمت

ابی غرّه و یسیر، مقابل امام صادق علیه السلام نشسته بودند و مهمان سفره حکمت امامشان بودند. حضرت، فرمودند: «هرکس برادرش را برای رضای خدا زیارت کند و این کار را فقط برای خدا انجام دهد و نه برای نیرنگ یا طلب پاداش دنیایی، خداوند هفتاد هزار فرشته را همراه او می‌کند تا پشت سر او به حرکت در آیند و صدا بزنند: خوشا به حالت و بهشت گوارایت! شما زائران خدا هستید و شما مهمانان خدا هستید و این حالت ادامه خواهد داشت تا وقتی او به منزل خود برگردد». یسیر و ابی غرّه، هر دو مبهوت این همه فضل و فضیلت برای دیدار با برادران دینی بودند و سکوت برای لحظاتی بر مجلس حاکم شد، تا اینکه یسیر بعد از اینکه آهسته با خود گفت: «عجب!» از حضرت پرسید: «فدایتان شوم! حتی اگر فاصله خانه‌هایشان دور از هم باشد؟!»

حضرت امام صادق علیه السلام پاسخ دادند: «حتی اگر فاصله بین خانه‌هایشان، به اندازه مسافت یک سال نیز باشد؛ چرا که خداوند، جواد است و ملائکه الهی نیز بسیار هستند و او را همراهی می‌کنند تا به خانه‌اش بازگردند.»^۱

۱. عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي غُرَّةٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ مَنْ رَأَى أَحَدَهُ فِي اللَّهِ فِي مَرِيضٍ أَوْ صَحَّةٍ لَا يَأْتِيهِ خِدَاعٌ وَلَا اسْتِئْذَانٌ وَكَلَّمَ اللَّهُ بِهِ سَبْعِينَ أَلْفَ مَلَكٍ يُنَادُونَ فِي قَفَاهُ أَنْ طِبْتَ وَ طَابَتْ لَكَ الْجَنَّةُ فَأَنْتُمْ رُؤَاؤُ اللَّهِ وَ أَنْتُمْ وَفَدُ الرَّحْمَنِ حَتَّى يَأْتِيَ مَنْزِلَهُ فَقَالَ لَهُ يُسَيْرٌ جُعِلَتْ فِدَاكَ وَ إِنْ كَانَ الْمَكَانُ بَعِيداً قَالَ نَعَمْ يَا يُسَيْرُ وَ إِنْ كَانَ الْمَكَانُ مَسِيرَةً سَنَى فَبِإِنَّ اللَّهَ جَوَادٌ وَ الْمَلَائِكَةُ كَثِيرَةٌ يُشْعِرُونَهُ حَتَّى يَرْجِعَ إِلَى مَنْزِلِهِ. (الكافي، ج ۲، ص ۱۷۷)

سفر و همسفر

«خب قرار بود از سفر و همسفرت برایم بگویی. منتظرم ابا عبیده!» این جمله را یحیی گفت و منتظر پاسخ ابو عبیده ماند. ابو عبیده نفس عمیقی کشید و گفت: «چه بگویم از سفری که از آغاز تا انجامش، همه درس بود و تعلیم و تربیت؟ به شما هم توصیه می‌کنم اگر توانستید با امام باقر علیه‌السلام همسفر شوید و از اخلاق و منش او بهره‌برد.»

ابو عبیده، در فکر فرو رفت و بعد از لحظاتی ادامه داد: «هر بار که سوار بر محمل می‌شدیم، حضرت سلام می‌کردند و مانند کسی که تازه مرا دیده، احوال‌پرسی می‌کردند و دست می‌دادند و هر بار که از مرکب پیاده می‌شدیم نیز سلام می‌کردند و همان‌گونه احوال‌پرسی می‌کردند. این رفتار آن‌قدر ادامه پیدا کرد که به ایشان گفتم: ای فرزند رسول خدا! شما هر بار کاری می‌کنید که هیچ یک از کسانی که با آنان ارتباط داریم، حتی یک بار هم آن را انجام نمی‌دهند». حضرت در پاسخ فرمودند: «آیا نمی‌دانی در مصافحه و دست دادن با مؤمن، چه فضیلتی است؟. وقتی دو مومن با یکدیگر دست می‌دهند تا وقتی دست در دست هم دارند و از یکدیگر جدا نشده‌اند، گناهانشان مانند برگ درخت می‌ریزد»^۱.

۱. یحیی بن زکریا عن ابي عبیده قال: كنت زميل ابي جعفر عليه السلام و كنت ابداً بالركوب ثم يركب هو فإذا استوتينا سلم و ساءل مسألة رجل لا عهد له بصاحبه و صافح قال و كان إذا نزل نزل قبلي فإذا استوتيت أنا و هو على الأرض سلم و ساءل مسألة من لا عهد له بصاحبه. فقلت يا ابن رسول الله إنك لتفعل شيئاً ما يفعله أحد من قبلكما و إن فعل مرة فكنير فقال أما علمت ما في المصافحة إن المؤمنين يلتقيان فيصافح أحدهما صاحبه فلا تزال الدنوب تنحط عنهما كما تنحط الورق عن الشجر و الله ينظر إليهما حتى يفترقا. (الكاظمي، ج ۲، ص ۱۷۹)

فقط به اندازه يك درخت

هشام بن سالم روکرد به ابن ابی عمیر و گفت: «باور کن فرمودند: به اندازه یک درخت نخل!» ابن ابی عمیر گفت: «یعنی اگر به اندازه یک درخت نخل از هم فاصله گرفتند؟!» هشام گفت: «بله همین طور است. وقتی از امام صادق علیه السلام در مورد اینکه کی و کجا باید با برادرمان دست بدهیم، سؤال کردم، آقا پاسخ دادند: همین قدر که به اندازه یک درخت نخل از او فاصله گرفتی و دوباره به او رسیدی.»^۱

هشام، دست ابی عمیر را گرفت و گفت: «شگفتا که امامان، این قدر به محبت و برادری بین مؤمنان، تأکید دارند!»

۱. عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ حَدِّ الْمُصَافَحَةِ فَقَالَ دَوْرُ نَخْلَةٍ. وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَنْبَغِي لِلْمُؤْمِنِينَ إِذَا تَوَارَى أَحَدُهُمَا عَنْ صَاحِبِهِ بِشَجَرَةٍ ثُمَّ التَّقِيَا أَنْ يَتَصَافَحَا. (هداية الأمة إلى أحكام الأئمة عليهم السلام، ج ۵، ص ۱۷۴)

فرا ترازیك احوال پرسی ساده

امام صادق علیه السلام، همیشه بر رابطه مهربانانه مؤمنان با یکدیگر و جلوه‌های آن تأکید می‌کردند. امروز هم که حضرت داشتند از سیره اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله برای اطرافیانشان می‌گفتند، از اهل مجلس خواستند که رفتارهای درست آنان را الگویی خودشان قرار دهند. آقا فرمودند: «اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله وقتی برای جنگ به همراه ایشان می‌رفتند و به مکانی رسیدند که زیاد درخت داشت و بعد از آنجا وارد فضای باز می‌شدند، به یکدیگر می‌نگریستند و با هم دست می‌دادند»^۱.

حالا اصحاب امام صادق علیه السلام از این همه تأکید امامشان، فهمیده بودند که در دست دادن مؤمنان با یکدیگر، سرّ و حکمتی است فرا تر از یک رسم ساده احوال پرسی.

۱. عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: كَانَ الْمُسْلِمُونَ إِذَا عَزَوْا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ مَرُّوا بِمَكَانٍ كَثِيرِ الشَّجَرِ ثُمَّ خَرَجُوا إِلَى الْفَصَاءِ نَظَرَتْ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ فَتَصَافَحُوا. (الوافي، ج ۵، ص ۶۱۰)

دستانِ دوستان

«هنگامی که دو دوست با هم دست می‌دهند، اجر کسی که دستش را زود نمی‌کشد، از آن‌که دستش را رها می‌کند، بیشتر است». مالک که از این همه دقتِ امام صادق علیه السلام، در جزئی‌ترین روابط انسانی شگفت‌زده شده بود. با لبخند، امامش را نگریست و منتظر ادامه کلام حضرت ماند.

حضرت ادامه دادند: «تا وقتی دست این دو نفر در دست یکدیگر است، گناهانشان می‌ریزد، تا آنکه دیگر گناهی برای آنها باقی نمی‌ماند».^۱

۱. عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِذَا صَافَحَ الرَّجُلُ صَاحِبَهُ فَالْيَدِ يَلْزِمُ التَّصَافِحَ أَكْبَرُ مِنْ الْيَدِ يَدْعُ أَلَا وَ إِنَّ الدُّنُوبَ لَتَنْتَحَاتُ فِيمَا بَيْنَهُمْ حَتَّى لَا يَبْقَى ذَنْبٌ. (الکافی، ج ۲، ص ۱۸۱)

برگ ریزان

همه می دانستند حذاء، به شکل خاصی با دوستانش دست می دهد؛ او انگشتانش را از هم باز می کرد و انگشتان دوستان را لابلای انگشتان خود می گرفت. روزی صفوان از حذاء پرسید: «ما بالاخره حکمت این نوع دست دادن تو را نفهمیدیم». حذاء پاسخ داد: «حکمتش در کلامی است که از حکیم ترین استادم شنیده ام». صفوان کنجکاوانه پرسید: «کدام حکمت و کدام حکیم؟» پاسخ شنید: «امام باقر علیه السلام فرمودند: هر مسلمانی که برادرش را ببیند و با او دست دهد و انگشتان دستش را لابلای انگشتان او قرار دهد، گناهانش به گونه ای می ریزد که برگ های درختان، در روزهای برگ ریزان می ریزد»^۱.

از آن روز به بعد، صفوان هم همان طور دست می داد.

۱. عَنْ صَفْوَانَ الْجَمَالِ عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ الْحَدَّاءِ قَالَ: قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا أَبَا عُبَيْدَةَ مَا مِنْ مُسْلِمٍ لَقِيَ أَحَدَهُ الْمُسْلِمِ فَصَافَحَهُ وَ شَبَّكَ أَصَابِعَهُ فِي أَصَابِعِهِ إِلَّا تَنَاءَثَرَتْ عَنْهُمَا دُؤُوبُهُمَا كَمَا يَتَنَاءَثَرُ الْوَرَقُ مِنَ الشَّجَرِ فِي الْيَوْمِ الشَّائِي. (الکافی، ج ۲، ص ۱۸۰)

يك تصميم

اسحاق رو کرد به امام صادق علیه السلام و پرسید: «آقا جان! چه چیز باعث شده رفتارتان با من تغییر کند و این‌گونه سرد شود؟» حضرت با ناراحتی به او گفتند: «همان چیزی که باعث تغییر رفتار تو با برادرانت شده است. ای اسحاق! شنیده‌ام، کسی را بر در خانه‌ات گذاشته‌ای که شیعیان فقیر را از در خانه‌ات می‌راند». اسحاق گفت: «فدایتان شوم! از شهرت ترسیدم». آقا فرمودند: «از بلا و مصیبت نترسیدی؟ آیا نمی‌دانی که مؤمنان، وقتی با هم ملاقات می‌کنند و دست می‌دهند، خداوند رحمتی بر آنان نازل می‌کند که نود و نه سهم از آن، برای کسی است که بیشتر دوستش را دوست بدارد».^۱

اسحاق، هم شرم‌منده شده بود و هم یک تصمیم گرفته بود.

۱. عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَتَنَظَّرَ إِلَيَّ بِوَجْهِ قَاطِبٍ فَقُلْتُ مَا الَّذِي غَيَّرَكَ لِي قَالَ الَّذِي لِإِخْوَانِكَ بَلَّغَنِي يَا إِسْحَاقُ أَنَّكَ أَقْعَدْتَ بِنَايِكَ يَرُدُّ عَنْكَ فُقْرَاءَ الشَّيْخَةِ فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنِّي خِفْتُ الشُّهْرَةَ فَقَالَ أَ قَلَّا خِفْتَ الْبَيْئَةَ أَوْ مَا عَلِمْتَ أَنَّ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا التَّقِيَا فَتَصَافَحَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ الرَّحْمَةَ عَلَيْهِمَا فَكَانَتْ تِسْعَةً وَتِسْعُونَ لِأَسْذِهِمَا حُبًّا لِصَاحِبِهِ. (مجموعه ورام، ج ۲، ص ۱۹۸)

هیچ وقت

امام صادق علیه السلام فرمودند: «هیچ وقت پیش نیامد که رسول خدا صلی الله علیه وآله با کسی دست بدهند و زودتر از او دستشان را بکشند و دست دوستشان را رها کنند».^۱ حضرت دوباره با تأکید فرمودند: «هیچ وقت، پیش نیامد، هیچ وقت».

۱. عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: مَا صَافَحَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ رَجُلًا قَطُّ فَتَزَعَّ يَدَهُ حَتَّى يَكُونَ هُوَ الَّذِي يَنْزِعُ يَدَهُ مِنْهُ. (الكافي، ج ۲، ص ۱۸۲)

يك نور از دو امام

صالح بن عقبه رو کرد به عبدالله و گفت: «آیا تا به حال شده است حدیثی را از هر دو امامی که توفیق خدمت به آنان را داشته‌ای، بشنوی؟» عبدالله در همان حالی که ذکر می‌گفت، سرش را به علامت تأیید تکان داد و لحظاتی بعد گفت: «آری. این اتفاق زیاد می‌افتاد که امام باقر و امام صادق علیهما السلام یک مضمون را بیان می‌کردند. برای مثال، خوب به یاد دارم که هر دو امام، فرمودند: «هرگاه مؤمنی برای دیدار برادر مؤمن خود از خانه خارج شود، خداوند برای هر گامی که برمی‌دارد، یک حسنه برای او می‌نویسد و یک گناه او را می‌بخشد و یک درجه بر درجات او می‌افزاید و آن هنگام که در خانه او را می‌زند، درهای آسمان به رویش گشوده می‌شود و وقتی یکدیگر را می‌بینند و با هم دست می‌دهند و آغوش بر هم می‌کشایند، خداوند رو به آنان می‌کند و به آنان در مقابل ملائکه افتخار می‌کند و به ملائکه می‌گوید: به بندگان من بنگرید که برای خشنودی من به دیدار یکدیگر رفته‌اند و برای رضای من یکدیگر را دوست دارند. حق است که آنان را بعد از این عذاب نکنم.»^۱

۱. عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ وَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَالَا: أَمَّا مُؤْمِنٌ خَرَجَ إِلَى أَخِيهِ يَرُورُهُ عَارِفًا بِحَقِّهِ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ بِكُلِّ خَطْوَةٍ حَسَنَةً وَ مُجِئَتْ عَنْهُ سَيِّئَةٌ وَ رُفِعَتْ لَهُ دَرَجَةٌ وَ إِذَا طَرَقَ الْبَابَ فَتَحَتْ لَهُ أَبْوَابُ السَّمَاءِ فَإِذَا التَّقِيَا وَ تَصَافَحَا وَ تَعَانَقَا أَقْبَلَ اللَّهُ عَلَيْهِمَا يُوْجِهُهُ ثُمَّ بَاهَى بِهِمَا الْمَلَائِكَةَ فَيَقُولُ انظُرُوا إِلَى عَبْدِئِي تَرَؤَرَا وَ تَعَابَا فِي حَقِّي عَلَيَّ أَلَا أَعْدَيْتُهُمَا بِالنَّارِ بَعْدَ هَذَا الْمَوْقِفِ فَإِذَا انصَرَفَ شَيْعَةُ الْمَلَائِكَةِ عَدَدَ نَفْسِهِ وَ خُطَاهُ وَ كَلِمَةٍ يَحْفَظُونَهُ مِنْ بَلَاءِ الدُّنْيَا وَ بَوَائِقِ الْآخِرَةِ إِلَى مِثْلِ بَلْكَ اللَّيْلَةِ مِنْ قَابِلٍ فَإِنْ مَاتَ فِيهَا بَيْنَهُمَا أَعْفَى مِنَ الْحِسَابِ وَ إِنْ كَانَ الْمَرُورُ يَعْرِفُ مِنْ حَقِّي الرَّائِبِ مَا عَرَفَهُ الرَّائِبُ مِنْ حَقِّي الْمَرُورِ كَانَ لَهُ مِثْلُ أُجْرِهِ. (الكافي، ج ۲، ص ۱۸).

من و تو و خدا

مرد رو کرد به امام صادق علیه السلام و گفت: «برایم از اجر دو مؤمن وقتی که با هم دیدار می‌کنند و یکدیگر را در آغوش می‌گیرند، می‌گویید؟»

آقا فرمودند: «وقتی دو مؤمن یکدیگر را در آغوش می‌گیرند، رحمت خداوند آنان را فرا می‌گیرد و آن‌گاه که برای رضای خدا و بدون غرض دنیایی، در این حالت می‌مانند، به آنان گفته می‌شود: گذشته‌تان بخشیده شد. پس عمل را از سر بگیرید و آن‌گاه که می‌خواهند با یکدیگر سخن بگویند، ملائکه به یکدیگر می‌گویند. از آنها فاصله بگیرید که می‌خواهند با هم راز دل بگویند ... و در آن هنگام، فقط خداست که با آنان می‌ماند و آنان را نظاره می‌کند»^۱.

از آن روز به بعد، هر وقت آن مرد، به دیدار دوستان خود می‌رفت، آنان را در آغوش می‌گرفت و وقتی با هم به صحبت می‌نشستند، می‌گفت: «حالا دیگر فقط من و تو هستیم و خدا».

۱ . سَأَلَ رَجُلٌ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ أَجْرِ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا التَّقِيَا وَ اعْتَنَقَا فَقَالَ لَهُ إِذَا اعْتَنَقَا غَمَّرْتَهُمَا الرَّحْمَةُ فَإِذَا التَزَمَا لَا يُرِيدَانِ بَدَلِكَ إِلَّا وَجْهَهُ وَ لَا يُرِيدَانِ عَرْضاً مِنْ أَعْرَاضِ الدُّنْيَا قَبِيلَ لَهَا مَغْفُورٌ لَكُمَا فَاسْتَأْنِفَا فَإِذَا أَقْبَلَا عَلَى الْمُسَاءَلَةِ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ تَنَحَّوْا عَنْهُمَا فَإِنَّ لَهَا مِرّاً وَ قَدْ سَرَّ اللَّهُ عَلَيْهِمَا قَالَ إِسْحَاقُ فُلْتُ لَهُ جُعِلَتْ فِدَاكَ فَلَا يُكْتَبُ عَلَيْهِمَا لَفْظُهُمَا - وَ قَدْ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ - مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ قَالَ فَتَنَسَّ ابْنُ رَسُولِ اللَّهِ ثُمَّ بَكَى حَتَّى احْصَلَتْ يَخِيئَتُهُ وَ قَالَ يَا إِسْحَاقُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى إِتَمَّ أَمْرَ الْمَلَائِكَةِ أَنْ تَعْتَزَلَ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا التَّقِيَا إِجْلَالاً لَهَا وَ إِنَّهُ وَ إِنْ كَانَتِ الْمَلَائِكَةُ لَا تَكْتُبُ لَفْظَهُمَا وَ لَا تَعْرِفُ كَلَامَهُمَا فَإِنَّهُ يَعْرِفُهُ وَ يَحْفَظُهُ عَلَيْهِمَا عَالِمُ السِّرِّ وَ الْخَفِيِّ. (مشكاة

فصل دوم
کمک به برادران
و برآورده کردن نیازهای آنان

خوشحالی ما

«فکر نکنید وقتی برادر مؤمن خود را خوشحال کردید، فقط او را خوشحال کرده‌اید!» این جمله امام علیه السلام باعث شد همه کنجکاو شوند و ببینند منظور حضرت چیست. آقا ادامه دادند: «وقتی شما برادر خود را خوشحال می‌کنید، سوگند به خدا که ما را خوشحال کرده‌اید و سوگند به خدا که رسول‌الله صلی‌الله علیه و آله را خوشحال کرده‌اید.»^۱

خوشحالی امام و پیامبر، انگیزه بسیار خوبی بود برای خوشحال کردن برادران و دوستان.

۱. عَنْ خَلْفِ بْنِ خَمَادٍ يَرْفَعُ الْحَدِيثَ إِلَى أَخِيهِمَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَالَ: لَا يَرَى أَحَدَكُمْ إِذْ أَدَخَلَ السُّرُورَ عَلَى أَحِيهِ أَنَّهُ أَدَخَلَهُ عَلَيْهِ فَقَطْ بَلْ وَاللَّهِ عَلَيْنَا بَلْ وَاللَّهِ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ. (مصادفة الإخوان، ص ۶۰)

حقی برای مشرکان

حضرت امام باقر علیه‌السلام از نجواهای خداوند متعال با کلیم خود، حضرت موسی علیه‌السلام برای اصحابشان می‌گفتند و اصحاب هم بر ساحل علم امام باقر علیه‌السلام نشسته بودند و سراپا گوش بودند. آقا فرمودند: «از جمله نجواهایی که خداوند متعال با حضرت موسی علیه‌السلام داشت، این جمله‌ها بود: من بندگانم را دارم که نه تنها بهشت را بر آنان ارزانی می‌دارم، بلکه شفاعت آنان را در مورد بهشتی شدن بندگانم نیز می‌پذیرم. حضرت موسی گفت: پروردگارا! آنان چه کسانی هستند که بهشت را بر آنان حلال می‌داری و شفاعت آنان را در مورد بهشت می‌پذیری؟ خداوند فرمود: هر کس که مؤمنی را خوشحال کند، این‌گونه خواهد بود و در ادامه فرمود: در روزگاران گذشته، مؤمنی از مملکت سلطان ظالمی به دیار شرک فرار کرد و در خانه مرد مشرکی پناه گرفت و آن مرد مشرک به او پناه داد و از او به خوبی پذیرایی کرد. وقتی مرگ آن مشرک فرا رسید، خداوند به او گفت: به عزت و جلالم سوگند! اگر تو در بهشت من جایگاهی داشتی، تو را وارد بهشت می‌کردم، اما بهشت بر کسانی که در حال شرک بر من از دنیا بروند، حرام است، اما تو ای آتش، بر این بنده من آرام باش و او را اذیت مکن و رزق او نیز در دو وعده، از جایی که خداوند می‌خواهد، به او داده می‌شود».^۱

بهت اصحاب از چهره‌هایشان هویدا بود. آنان داشتند به این می‌اندیشیدند که خوشحال کردن و خدمت به مؤمن، از اعمالی است که حتی برای مشرکان نیز، اثر دارد و باعث جلب رحمت خداوند متعال می‌شود.

۱. عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْوَلِيدِ الْوَصَافِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ إِنَّ فِيمَا تَأْتِي اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِهِ عَبْدَهُ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِنَّ لِي عِبَادًا أَيْبَهُمْ جَنَّتِي وَأَحْسَنَهُمْ فِيهَا قَالَ يَا رَبِّ وَمَنْ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ تُبِيحُهُمْ جَنَّتِكَ وَتُحْكُمُهُمْ فِيهَا قَالَ مَنْ أَدْخَلَ عَلَيَّ مُؤْمِنًا سُرُورًا ثُمَّ قَالَ إِنَّ مُؤْمِنًا كَانَ فِي مَمْلَكَةِ جَبَّارٍ فَوَلَّعَ بِهِ فَهَرَبَ مِنْهُ إِلَى دَارِ الشُّرْكِ فَتَنَزَّلَ بِرَجُلٍ مِنْ أَهْلِ الشُّرْكِ فَاطْلَعَهُ وَأَرْفَقَهُ وَأَصَافَهُ فَلَمَّا حَضَرَهُ الْمَوْتُ أَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْهِ وَعِزَّتِي وَجَلَالِي لَوْ كَانَ لَكَ فِي جَنَّتِي مَسْكُنٌ لَأَسْكَنْتَكَ فِيهَا وَلَكِنَّهَا مُحَرَّمَةٌ عَلَيَّ مَنْ مَاتَ بِمِشْرُكًا وَلَكِنْ يَا نَارَ هَبِيهِهِ وَلَا نُؤْدِيهِ وَ يُؤْفَى بِرِزْقِهِ طَرَفِي النَّهَارِ قُلْتُ مِنَ الْجَنَّةِ قَالَ مَنْ حَبَّتْ سَاءَ اللَّهُ. (الكافي، ج ۲، ص ۱۸۸)

نترس!

حسن رو کرد به سدید و به او گفت: «ای سدید! من از اتفاقات روز قیامت خیلی بیمناکم و مدّت‌هاست به دنبال راه آرامشی برای آن روز هستم. تو که سال‌ها با امام صادق علیه‌السلام بوده‌ای، برایم بگو که آقا چه چیز را برای رهایی از ترس‌های روز قیامت توصیه می‌کردند؟»

سدیر دستی به محاسن خود کشید و بعد از لحظاتی گفت: «شاید یکی از بهترین بشارت‌هایی که از امام صادق علیه‌السلام درباره رهایی از ترس موقف‌های سخت روز قیامت شنیده‌ام، این حدیث شریف باشد: «آن هنگام که خداوند، مؤمن را از قبرش برمی‌انگیزد، شخصی نورانی نیز همراه او از قبر خارج می‌شود و هر گاه ترسی از ترس‌های روز قیامت بر آن مؤمن وارد می‌شود، آن شخص به مؤمن می‌گوید: نترس و اندوهگین مباش و دل‌خوش و مسرور باش که خداوند، تو را اهل کرامت قرار داده است. این حال ادامه دارد تا اینکه نوبت به حساب و کتاب آن مؤمن می‌رسد و خداوند متعال، حساب را بر او آسان می‌گیرد و دستور می‌دهد او را به سمت بهشت ببرند و آن شخص نورانی نیز او را تا بهشت همراهی می‌کند. در آن هنگام مؤمن، به او می‌گوید رحمت خدا بر تو باد که خوب همراهی هستی و از آن هنگام که همراه من از قبر خارج شدی، دائم مرا به سرور و کرامت بشارت می‌دهی تا بالاخره آنچه به آن بشارت دادی را، به چشم خود دیدم. حال برایم بگو تو کیستی؟ آن شخص می‌گوید: من همان خوشحالی و سروری هستم که تو در دنیا، بر مؤمنی در دنیا وارد کردی. خداوند مرا از آن سرور آفرید تا تو را بشارت دهم»^۱.

چهره حسن خیلی آرام‌تر شده بود. حسن به سدید گفت: «خدا دلت را شاد کند که دلم را شاد کردی!»

۱. عن الحسن بن محبوب عن سدید الصیرفی قال: قال أبو عبد الله عليه السلام في حديث طویل إذا بعث الله المؤمن من قبره خرج معه مثال يقدم أمامه كلما رأى المؤمن هؤلاء من أهوال يوم القيامة قال له المثال لا تفرغ ولا تحزن و أبشِر بالسُّرور و الكرامة من الله عز و جل حتى يقف بين يدي الله عز و جل فيحاسبه حساباً يسيراً و يأمر به إلى الجنة و المثال أمامه فيقول له المؤمن يزعمك الله نعم الخارج خرجت معي من قبوري و ما زلت تُبشِّرني بالسُّرور و الكرامة من الله عز و جل رأيت ذلك فيقول من أنت فيقول أنا السُّرور الذي كنت أدخلت على أهلك المؤمن في الدنيا خلقني الله عز و جل منه لأبشرك.

ده حسنه به خاطر يك پركاه

سعدان، دست برد و پركاهي را كه بر چهره مرد بود، برداشت و به چهره او لبخند زد. مرد كه از اين رفتار سعدان تعجب كرده بود، نگاه پرسشگري به او كرد. سعدان گفت: «تعجب نكن برادر! از مولاييم امام صادق عليه السلام شنيدم كه فرمودند: هر كس كه از صورت برادرش خار و خاشاكي را بردارد، خداوند براي او ده حسنه مي نويسد و هر كس در صورت برادر مؤمنش لبخند بزند، براي او ثوابي خواهد بود»^۱.
سعدان خنديد و گفت: «واقعاً نبايد براي داشتن چنين دين و پيشوايان ديني، خدا را هزاران مرتبه شكر كنيم؟»
مرد لبخندي زد و زير لب گفت: «الحمد لله».

۱ . سَعْدَانُ بْنُ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: مَنْ أَحَدَّ مِنْ وَجْهِ أُخِيهِ الْمُؤْمِنِ قَدَاةً كَتَبَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ عَشْرَ حَسَنَاتٍ وَمَنْ تَبَسَّمَ فِي وَجْهِ أُخِيهِ كَانَتْ لَهُ حَسَنَةٌ.
(مصادقة الإخوان، ص ۵۲)

سرورِ خدا در عرش

مرد اهوازی تا از سفر طولانی خود رسید، خدمت امام صادق علیه السلام رفت و ماجرای خود را برای ایشان تعریف کرد و گفت: مالیاتی که کارگزاران حکومت در اهواز، بر من مقرر کرده اند، مرا از هستی ساقط و زندگی را بر من دشوار کرده است. آقا، قلم و دواتی طلبیدند و نامه مختصری برای والی اهواز که از دوستداران حضرت بود، نوشتند. نامه کوتاه از این قرار بود: «بسم الله الرحمن الرحيم. خداوند در سایه عرش خود پناهگاه مخصوصی دارد و در آن، فقط کسی را جای می دهد که گرفتاری برادرش را برطرف کند یا به برادرش کمی برساند یا به برادرش نیکی کند؛ حتی اگر به اندازه نصف خرمایی باشد». آقا در ادامه نامه کوتاه خود، این یک جمله را هم اضافه کردند: «و این مرد، برادر توست والسلام». آقا نامه را مهر کردند و به دست مرد دادند و به او گفتند: نامه را به دست والی اهواز برساند. مرد وقتی به اهواز رسید، شبانه، نامه را به منزل والی برد و برای ورود به دربان گفت: «بگو فرستاده امام صادق علیه السلام آمده است». والی سراسیمه و با پای برهنه، خود را به او رساند و او را به بهترین شکل، گرمی داشت و نه تنها بدهی او به حکومت را نادیده گرفت، بلکه مقدار زیادی از اموال خود را نیز به او بخشید و در پایان از او پرسید: «آیا خوشحال شدی؟» مرد پاسخ داد: «این بیش از خوشحالی است». مرد آن سال به حج رفت و ماجرای خود را برای امام صادق علیه السلام تعریف کرد و بعد از حضرت پرسید: «آقا جان! آیا این ماجرا خوشحالتان کرد؟» آقا با لبخند فرمودند: «بله به خدا سوگند، مرا خوشحال کرد و پدران مرا خوشحال کرد! سوگند به خدا که امیرالمؤمنین علی علیه السلام را خوشحال کرد و به خدا سوگند رسول خدا صلوات الله علیه و آله را خوشحال کرد و سوگند به خدا که خدا را در عرش مسرور کرد».^۱

۱. حَدَّثَ الْحُسَيْنُ بْنُ يَظْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ قَالَ وَكُنَّا بِالْأَهْوَازِ رَجُلٌ مِنْ كُتَّابِ يَحْيَى بْنِ خَالِدٍ وَكَانَ عَلَيَّ بَقَايَا خَرَجٍ كَانَتْ فِيهَا زَوَالُ نِعْمَتِي وَخُرُوجِي عَنْ مِلْكِ قَبِيلٍ لِي إِنَّهُ يَنْتَجِلُ هَذَا الْأَمْرَ فَحَسِبْتُ أَنَّ الْقَاءَ مَخَافَةَ أَنْ لَا يَكُونَ مَا بَلَّغَنِي حَقًّا فَيَكُونُ فِيهِ خُرُوجِي عَنْ مِلْكِ وَ زَوَالُ نِعْمَتِي فَهَرَبْتُ مِنْهُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى وَ أَتَيْتُ الصَّادِقَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مُسْتَعِجراً. فَكَتَبَ إِلَيْهِ رُفْعَةً صَغِيرَةً فِيهَا- بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ- إِنَّ لِي فِي ظِلِّ عَرْشِهِ ظِلًّا لَا يَسْكُنُهُ إِلَّا مَنْ نَفَسَ عَنْ أُخْبِهِ كُرْبَتَهُ أَوْ أَعَانَهُ بِنَفْسِهِ أَوْ صَنَعَ إِلَيْهِ مَعْرُوفًا وَ لَوْ بِشِقِّ

راه شکرگزاری

امام رضا علیه السلام خطبه می خواندند و مردم که حالا بیشتر به کرامت‌ها و فضیلت‌های آقا پی برده بودند، با کمال اشتیاق، به کلام امامشان گوش سپرده بودند. آقا فرمودند: «ای مردم! تقوا را پیشه کنید و با معصیت، نعمت‌های خداوند را از خود دور نکنید و با اطاعت فرمان و شکرگزاری او، دوام نعمت‌های الهی را برای خود، تضمین کنید و بدانید که بعد از ایمان به خدا و اقرار به حق اولیا، خدا از آل محمد رسول خدا صلی الله علیه و آله هیچ چیزی در راه شکرگزاری خداوند، مانند کمک شما به برادران خود در امر دنیایشان نیست، اموری دنیایی که گذرگاه آنان به سوی بهشت محسوب می‌شود و هرکس این کار را کند، از اولیا، خاص خداوند محسوب می‌شود».^۱

قَمْرَةٌ وَ هَذَا أَحْوَجُ وَ السَّلَامُ ثُمَّ حَتَمَهَا وَ دَفَعَهَا إِلَيَّ وَ أَمَرَنِي أَنْ أَوْصِلَهَا إِلَيْهِ فَلَمَّا رَجَعْتُ إِلَيْهِ قَلَمًا رَجَعْتُ إِلَى بَدْيِي صِرْتُ لَيْلًا إِلَى مَنْزِلِهِ فَاسْتَأْذَنْتُ عَلَيْهِ وَ قُلْتُ رَسُولُ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالنَّبِيبِ فَإِذَا أَنَا بِهِ قَدْ حَرَجَ إِلَيَّ حَافِيًا وَ مِنْدُ نَظَرِي سَلَمَ عَلَيَّ وَ قَبِلَ مَا بَيْنَ عَيْنَيْ ثُمَّ قَالَ يَا سَيِّدِي أَنْتَ رَسُولُ مَوْلَايَ قُلْتُ نَعَمْ فَقَالَ قَدْ اعْتَفَقْتَنِي مِنَ النَّارِ إِنْ كُنْتَ صَادِقًا فَأَخَذَ بِيَدِي وَ أَدْخَلَنِي مَنْزِلَهُ وَ اجْلَسَنِي فِي مَجْلِسِهِ وَ قَعَدَ بَيْنَ يَدَيَّ. ثُمَّ قَالَ يَا سَيِّدِي كَيْفَ خَلَقْتَ مَوْلَايَ قُلْتُ بَخِيرٌ فَقَالَ اللَّهُ قُلْتُ اللَّهُ حَتَّى آعَادَهَا ثَلَاثًا ثُمَّ نَاوَلْتُ الرُّفْعَةَ فَرَأَاهَا وَ قَبِلَهَا وَ وَضَعَهَا عَلَى عَيْنَيْهِ ثُمَّ قَالَ يَا أَحِبِّي مُرْ بِأَمْرِكَ قُلْتُ فِي جَرِيدَتِكَ عَلَيَّ كَذَا وَ كَذَا أَلْفَ أَلْفِ دِرْهَمٍ وَ فِيهِ عَطِيَّةٌ وَ هَلَاكِي فَدَعَا بِالْجَرِيدَةِ فَمَحَا عَنِّي كُلَّمَا كَانَ فِيهَا. وَ أُعْطِيَنِي بَرَاءَةً مِنْهَا ثُمَّ دَعَا بِصَّادِقِي مَالِهِ فَتَضَاعَفَتِ عَلَيْهَا ثُمَّ دَعَا بِدَوَائِهِ فَجَعَلَ يَأْخُذُ دَائِيَةً وَ يُعْطِينِي دَائِيَةً ثُمَّ دَعَا بِعِلْمَانِيهِ فَجَعَلَ يُعْطِينِي عِلْمًا وَ يَأْخُذُ غَلَامًا ثُمَّ دَعَا بِكُتُوبِهِ فَجَعَلَ يَأْخُذُ نُوبًا وَ يُعْطِينِي نُوبًا حَتَّى شَاطَرَنِي فِي جَمِيعِ مَلِكِيهِ وَ يَقُولُ هَلْ سَرَزْتُكَ فَأَقُولُ إِي وَ اللَّهُ وَ رِذَّتْ عَلَيَّ السُّرُورُ. فَلَمَّا كَانَ فِي الْمَوْسِمِ قُلْتُ وَ اللَّهُ مَا كَانَ هَذَا الْقَرْحُ يُقَابَلُ بِشَيْءٍ أَحَبَّ إِلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ مِنَ الْخُرُوجِ إِلَى الْحَجِّ وَ الدُّعَاءِ لَهُ وَ الْمَصِيرِ إِلَى مَوْلَايَ وَ سَيِّدِي الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ شُكْرِهِ عِنْدَهُ وَ أَسْأَلُهُ الدُّعَاءَ لَهُ فَخَرَجْتُ إِلَى مَكَّةَ وَ جَعَلْتُ طَرِيقِي إِلَى مَوْلَايَ قَلَمًا دَخَلْتُ عَلَيْهِ رَأَيْتُ السُّرُورَ فِي وَجْهِهِ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا كَانَ خَيْرَكُ مَعَ الرَّجُلِ فَجَعَلْتُ أَوْرِدُ عَلَيْهِ خَبْرِي وَ جَعَلْتُ يَتَهَلَّلُ وَجْهُهُ وَ يُسِّرُ السُّرُورُ قُلْتُ يَا سَيِّدِي هَلْ سَرَرْتُ مِمَّا كَانَ مِنْهُ إِلَيَّ سِرٌّ اللَّهُ فِي جَمِيعِ أُمُورِهِ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِي وَ اللَّهُ لَقَدْ سَرَرْتُي وَ لَقَدْ سَرَّ آبَائِي وَ اللَّهُ لَقَدْ سَرَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ اللَّهُ لَقَدْ سَرَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ اللَّهُ لَقَدْ سَرَّ اللَّهَ فِي عَرَشِهِ. (عدة الداعي و نجاح الساعي، ص ۱۹۳)

۱. قَالَ الرضا عليه السلام يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا اللَّهَ فِي نِعَمِ اللَّهِ عَلَيْكُمْ فَلَا تُنْفَرُوا عَنْكُمْ بِمَعَاصِيهِ بَلِ اسْتَدْبِرْهَا بِطَاعَتِهِ وَ شُكْرِهِ عَلَى نِعَمِهِ وَ آيَاتِهِ وَ اعْلَمُوا أَنَّكُمْ لَا تَشْكُرُونَ اللَّهَ تَعَالَى بِشَيْءٍ بَعْدَ الْإِيمَانِ بِاللَّهِ وَ بَعْدَ الْإِغْرَابِ بِحُفُوفِ أَوْلِيَائِهِ اللَّهِ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ مَعَاوَنَتِكُمْ لِأَخْوَانِكُمُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى دُنْيَاهُمْ الَّتِي هِيَ مَعْبَرٌ لَهُمْ إِلَى جَنَّاتِ رَبِّهِمْ فَإِنَّ مَنْ فَعَلَ ذَلِكَ كَانَ مِنْ خَاصَّةِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى. (عيون أخبار

الرضا عليه السلام، ج ۲، ص ۱۶۹)

کوچکی، بزرگ

آمده بودند به شکایت از رفتار مرد. یکی گفت: «ای رسول خدا! فلانی اهل همه جور فسق و فجوری هست و حتماً اهل هلاکت است». حضرت سریع پاسخ دادند: «او اهل نجات است. خداوند عاقبتش را ختم به خیر می‌کند و گناهانش را می‌بخشد». همه، تعجب کرده بودند و دلشان می‌خواست، دلیل این فرمایش آقا را بدانند. حضرت هم منتظرشان نگذاشتند و علت حرف خود را این‌گونه توضیح دادند: «این مرد، روزی از مسیری عبور می‌کرد و متوجه مؤمنی شد که در آن مسیر می‌رفت و بدنش، ناخواسته عریان شده بود. آن مرد بدون آنکه مؤمن متوجه شود، بدن او را پوشاند و به او نیز خبر نداد، مبادا او خجالت بکشد. مؤمن وقتی متوجه موضوع شد، برای او دعا کرد و گفت: خدا ثواب فراوان به تو دهد و جایگاه تو را نیکو گرداند و در حساب و کتاب قیامت، بر تو سخت نگیرد و خداوند نیز دعای آن مؤمن را در حق این شخص مستجاب کرده است. پس حتماً این شخص، عاقبت به خیر خواهد شد».

این کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله به گوش آن مرد رسید و او توبه کرد و به اطاعت فرمان خدا روی آورد و هنوز هفت روز بیشتر از این ماجرا نگذشته بود که به جهاد رفت و به شهادت رسید.^۱ حالا اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله فهمیده بودند، نتیجه یک خدمت کوچک چقدر می‌تواند بزرگ باشد.

۱. عن ابي الحسن الرضا عليه السلام: قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ هَلْكَ فُلَانٌ يَعْمَلُ مِنَ الذُّنُوبِ كَيْتَ وَ كَيْتَ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بَلْ قَدْ نَجَا وَ لَا يَخْتِمُ اللَّهُ عَمَلَهُ إِلَّا بِالْحُسْنَى وَ سَيَمُحُو اللَّهُ عَنْهُ السَّيِّئَاتِ وَ يُبَدِّلُهَا مِنْ حَسَنَاتٍ إِنَّهُ كَانَ يَمُرُّ مَرَّةً فِي طَرِيقِي عَرَضَ لَهُ مُؤْمِنٌ قَدْ انْكَشَفَتْ عَوْرَتُهُ وَ هُوَ لَا يَشْعُرُ فَسَرَّهَا عَلَيْهِ وَ لَمْ يُخْبِرْهُ بِهَا مَخَافَةَ أَنْ يَخْجَلَ ثُمَّ إِنْ ذَلِكَ الْمُؤْمِنُ عَرَفَهُ فِي مَهْوَاهُ فَقَالَ لَهُ أَجَزَلَ اللَّهُ لَكَ الثَّوَابَ وَ أَكْرَمَكَ لَكَ الْمَنَابَ وَ لَا تَأَقَّصْكَ فِي الْحِسَابِ فَاسْتَجَابَ اللَّهُ لَهُ فِيهِ هَذَا الْعَبْدُ لَا يَخْتِمُ اللَّهُ لَهُ إِلَّا بِخَيْرٍ بِدَعَاءِ ذَلِكَ الْمُؤْمِنِ فَاتَّصَلَ قَوْلُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِهَذَا الرَّجُلِ فَتَنَابَ وَ أَنَابَ وَ أَقْبَلَ عَلَى طَاعَةِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَلَمْ يَأْتِ عَلَيْهِ سَبْعَةُ أَيَّامٍ حَتَّى أُغِيرَ عَلَى سَرْحِ الْمَدِينَةِ فَوَجَّهَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي آثَرِهِمْ جَمَاعَةً ذَلِكَ الرَّجُلُ أَحَدُهُمْ فَاسْتَشْهَدَ فِيهِمْ. (مدينة معاصر

بر عهد خود خدا

مرد سالخورده، زیرلب برای جوان دعا می‌کرد و عاقبت به خیری او را از خداوند می‌خواست. جوان گفت: «کاری نکرده‌ام پدرجان! خدمت به مسلمان، وظیفه هر یک از ماست». «آخر از صبح به هر کس رو زدم و از هر کس کمک خواستم، پاسخی نشنیدم و جوابی نگرفتم تا اینکه خدا تو را سر راه من قرار داد. الهی به هر چه از خدا می‌خواهی، برسی. خدا به آن‌که تو را این‌گونه تربیت کرده، خیر دنیا و آخرت دهد». جوان لبخندی زد و گفت: «آن‌که مرا این‌گونه تربیت کرده، امامی حکیم و پیشوایی صادق است که به ما فرموده: «هرگاه مسلمانی، حاجت مسلمانی را برآورده کند، خداوند متعال او را مخاطب قرار می‌دهد و می‌گوید: «ثواب تو بر عهد خود من است و هرگز برای تو، به کمتر از بهشت راضی نمی‌شوم».^۱

۱. عَنْ بَكْرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: مَا قَضَى مُسْلِمٌ لِمُسْلِمٍ حَاجَةً إِلَّا تَسَادَاهُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى عَلَيَّ تَوَاتُوكَ وَلَا أَرْضَى لَكَ بِذُنُوبِ الْجَنَّةِ. (الكافي، ج ۲، ص ۱۹۴)

طوافی و طوافی و...

اسحاق، در بهترین جای عالم و در کنار بهترین مخلوق خداوند، امام صادق علیه السلام نشسته بود و به کعبه و طواف کنندگان می‌نگریست. امام صادق علیه السلام به او فرمودند: «هر کس دور این خانه یک طواف کند، خداوند عزوجل شش هزار حسنه برای او می‌نویسد و شش هزار گناه او را پاک می‌کند و شش هزار درجه بر درجات او می‌افزاید و آن‌گاه که آن شخص به «ملتزم»^۱ برسد، خداوند هفت در از درهای بهشت را بر او می‌گشاید». اسحاق که از عظمت فضیلت طواف، به وجد آمده بود، از حضرت پرسید: «فدایتان شوم! تمام این فضیلت‌ها در طواف است؟» آقا فرمودند: «بله و بگذار به تو خبر بدهم از عبادتی که از طواف هم با فضیلت‌تر است». اسحاق که سراسر وجودش را کنجکاو فریاد گرفته بود، چشم بر لب‌های مبارک امام دوخت و از آقا شنید: «برآورده کردن حاجت مسلمان، برتر است از طوافی و طوافی و طوافی و...»^۲

اسحاق شمرد و شنید که آقا ده بار فرمودند: «طواف». او فهمید که دور بندگان خوب خدا گشتن، با فضیلت‌تر از گرد خانه خدا چرخیدن است.

۱. ملتزم: قسمتی از دیوار پشت کعبه.

۲. عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ: مَنْ طَافَ بِهَذَا النَّبِيِّ طَوَافاً وَاحِداً كَتَبَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ سِتَّةَ آفِئَةِ حَسَنَةٍ وَ مَحَا عَنْهُ سِتَّةَ آفِئَةِ سَيِّئَةٍ وَ رَفَعَ اللَّهُ لَهُ سِتَّةَ آفِئَةِ دَرَجَةٍ حَتَّى إِذَا كَانَ عِنْدَ الْمُلتَزمِ فَتَخَّ اللَّهُ لَهُ سَبْعَةَ أَبْوَابٍ مِنْ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ فَلْتُ تُجِيعَلُ فِدَاكَ هَذَا القَضَلُ كُلُّهُ فِي الطَّوَافِ قَالَ تَعَمَّ وَأَخْبِرَكَ بِأَفْضَلِ مِنْ ذَلِكَ قَضَاءُ حَاجَةِ المُسْلِمِ أَفْضَلُ مِنْ طَوَافٍ وَ طَوَافٍ وَ طَوَافٍ حَتَّى يَبْلُغَ عَشْرًا. (الكافي، ج ۲، ص ۱۹)

بشود یا نشود.

مرد، رو به محمد بن قیس کرد و با شرمندگی گفت: «از تو عذر می‌خواهم که نتوانستم مشکلات را حل کنم، اما باور کن آن قدر که در توانم بود، کوشیدم».

محمد بن قیس لبخندی زد و دستی بر شانه مرد گذاشت و گفت: «نه برادر! تو کوتاهی نکردی و مطمئنم که اجر خود را برده‌ای؛ چرا که از حضرت امام باقر علیه‌السلام شنیدم که فرمودند: خداوند متعال به حضرت موسی علیه‌السلام وحی فرمود: «بعضی از بندگان من با حسنه‌ای به من تقرب می‌جویند که باعث می‌شود، شفاعتشان را در مورد بهشتی شدن دیگران بپذیرم.» حضرت موسی علیه‌السلام عرض کرد: خدایا! آن کدام حسنه است؟ خداوند پاسخ داد: «اینکه مؤمن برای حل مشکل برادر مؤمنش، با او هم‌قدم شود؛ حال می‌خواهد آن حاجت برآورده شود یا نشود.»^۱

چهره مرد شکفت و از اینکه می‌توانست به اجر اخروی کارش دل خوش باشد، خوشحال شد و از محمد به خاطر این هدیه ارزشمند، سپاسگزاری کرد.

۱. عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ قَيْسٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: أَوْحَى إِلَهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَى مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ مِنْ عِبَادِي مَنْ يَتَقَرَّبُ إِلَيَّ بِالْحَسَنَةِ فَأَحْكُمُهُ فِي الْجَنَّةِ فَقَالَ مُوسَى يَا رَبِّ وَمَا تِلْكَ الْحَسَنَةِ قَالَ يَهْجِي مَعَ أَحِبِّهِ الْمُؤْمِنِ فِي قَضَاءِ حَاجَتِهِ فُضِيَتْ أَوْ لَمْ تُقْضَ. (الكافي،



نان خورهای خدا

«آیا کسی را که برای خدمت به خانواده تو، خود را به زحمت می‌اندازد، دوست نداری و او را گرامی نمی‌داری؟» مرد که متوجه منظور عبدالله از این سؤال نشده بود، گفت: «خب معلوم است که او را گرامی می‌دارم». عبدالله به مرد گفت: «خدا نیز نسبت به کسانی که به خلق او خدمت کنند، همین‌گونه است. من خودم از امام صادق علیه‌السلام شنیدم که فرمودند: خداوند متعال می‌فرماید: خلق، نان خورهای من هستند. پس محبوب‌ترین مردم نزد من کسانی هستند که با آنان مهربان‌تر باشند و در راه برآورده کردن حوائجشان بیشتر بکوشند»^۱

از آن روز به بعد، مرد، کار مردم را زودتر و با اشتیاق‌تر راه می‌انداخت.

۱. عَنْ ابْنِ سَيِّدَانَ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ الْخَلْقُ عِيَالِي فَأَحَبُّهُمْ إِلَيَّ الْطِفْهُمُ بِهِمْ وَ أَسْعَاهُمْ فِي حَوَائِجِهِمْ. (الکافی، ج ۲، ص ۱۹۹)

نهایتِ عبادت

هر وقت حمّاد به ابی عماره می‌رسید، از او می‌خواست همان حدیث همیشگی را برایش تکرار کند و ابی‌عمار هم، مثل همیشه برایش می‌گفت: «در روایت‌های ما وارد شده است که در بنی‌اسرائیل، هرگاه عابدی به نهایت درجه عبادت می‌رسید، به رسیدگی به حاجت‌های مردم می‌پرداخت و به اصلاح امور مردم اهتمام می‌ورزید».^۱ حمّاد، شیفته این همه زیبایی مکتب اهل بیت علیهم‌السلام شده بود که در تعالیم ناب آن، در کنار توجّه به عبادت‌های فردی، این‌چنین به عبادت‌های اجتماعی هم توجّه می‌شد.

۱. عَنْ أَبِي عَمَارَةَ قَالَ: كَانَ حَمَّادُ بْنُ أَبِي حَنِيفَةَ إِذَا لَقِيَني قَالَ كَرَّرَ عَلَيَّ حَدِيثَكَ فَأَعَدُّهُ قُلْتُ رُوَيْنَا أَنَّ عَابِدَ بَنِي إِسْرَائِيلَ كَانَ إِذَا بَلَغَ الْعَابَةِ فِي الْعِبَادَةِ صَارَ مَشَاهِدًا فِي حَوَائِجِ النَّاسِ غَايِبًا مِمَّا يُضِلُّهُمْ. (الكافي، ج ۲، ص ۱۹۹)

از جیب خودشان

وقتی سعید بن بیان و دامادش، در خانه مفضل به هم تعهد دادند و یکدیگر را در آغوش گرفتند، کسی باور نمی‌کرد اینها، همان دو نفری هستند که ساعتی پیش، بر سر اختلافی مالی در تقسیم میراث، آن‌گونه با هم درگیر شده بودند.

سعید رو کرد به مفضل و به عنوان تشکر، به او گفت: «خدا خیرت دهد مرد، اگر این چهارصد درهمی که تو از جیب خود انفاق کردی تا آتش این اختلاف خاموش شود، نبود، نمی‌دانم چه فتنه‌ای در خانواده من به پا می‌شد.»

مفضل لبخندی زد و جمله‌ای گفت که همه حاضران در آن مجلس مصالحه را شگفت‌زده کرد. مفضل گفت: «این پول را من از جیب خود نداده‌ام، بلکه امام صادق علیه‌السلام آن را از مال شخصی و از جیب خودشان نزد من گذاشته و از من خواسته‌اند هرگاه دو نفر از یاران ایشان، در مسئله‌ای اختلاف کردند، با پرداخت بخشی از این پول، اختلاف آنها را حل کنم.»^۱

۱. عَنْ أَبِي حَنِيفَةَ سَابِقِ الْحَاجِّ (سعید بن بیان) قَالَ: مَرُّنَا الْمُفَضَّلَ وَأَنَا وَحَتْبِي نَتَشَاجِرُ فِي مِيرَاثٍ فَوَقَفَ عَلَيْنَا سَاعَةً ثُمَّ قَالَ لَنَا تَعَالَوْا إِلَى الْمَنْزِلِ فَأَتَيْنَاهُ فَأُضْلِحَ بَيْنَنَا بِأَرْبَعِمِائَةٍ دِرْهَمٍ فَدَفَعَهَا إِلَيْنَا مِنْ عِنْدِهِ حَتَّى إِذَا اسْتَوْثَقَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنَّا مِنْ صَاحِبِهِ قَالَ أَمَا إِنَّهَا لَيْسَتْ مِنْ مَالِي وَ لَكِنَّ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَمَرَنِي إِذَا تَنَازَعَ رَجُلَانِ مِنْ أَصْحَابِنَا فِي شَيْءٍ أَنْ أُضْلِحَ بَيْنَهُمَا وَ أَقْتَدِيهَا مِنْ مَالِهِ فَهَذَا مِنْ مَالِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع. (الكافي، ج ۲، ص ۲۰۹)

خوشحالی پیامبر صلی الله علیه و آله

«پسرم! هر کاری را ترک می‌کنی، خدمت به مردم را ترک مکن؛ چرا که خودم با همین گوشه‌های خودم از امام صادق علیه‌السلام شنیدم: «هرگاه بنده‌ای برای برطرف شدن گرفتاری برادر مؤمن خود، قدمی برمی‌دارد، خداوند دو فرشته را بر او می‌گمارد که یکی در طرف راست و دیگری در طرف چپ، برای او استغفار می‌کنند و برای برطرف شدن حاجت او دعا می‌کنند».

ابوبصیر کلام خود را خطاب به فرزندش این گونه ادامه داد: «پسرم! اگر این جمله‌ها را از کسی غیر از امام صادق علیه‌السلام شنیده بودم، شاید به این راحتی باور نمی‌کردم، اما خود شنیدم که آقا فرمودند: «سوگند به خدا که خوشحالی رسول خدا صلی الله علیه و آله از برآورده شدن حاجت مؤمن، بیشتر از خوشحالی خود آن مؤمن است».^۱

۱. عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ... فَإِنَّ الْعَبْدَ لَيَمُشِي فِي حَاجَةِ أَخِيهِ الْمُؤْمِنِ فَيُؤَكِّلُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِهِ مَلَكَيْنِ وَاحِدًا عَنْ يَمِينِهِ وَ آخَرَ عَنْ شِمَالِهِ يَسْتَغْفِرَانِ لَهُ رَبَّهُ وَ يَدْعُوَانِ بِقَضَائِهِ حَاجَتِهِ ثُمَّ قَالَ وَ اللَّهُ لَرَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَسْرُ بِقَضَاءِ حَاجَةِ الْمُؤْمِنِ إِذَا وَصَلَتْ إِلَيْهِ مِنْ صَاحِبِ الْحَاجَةِ. (الكافي، ج ۲، ص ۱۹۵)

بی خوابی‌های برادرانه

اصحاب، از امام صادق علیه‌السلام شنیده بودند که گاهی بی‌خوابی‌های شبانه‌شان، به این علت است که یکی از برادران ایمانی‌شان، در آن شب مشکلی دارد. آقا فرموده بودند: «مؤمنان، مانند برادرانی از یک پدر و مادر هستند و آن هنگام که از یکی از آنها رگی زده شود، دیگران بی‌خواب می‌شوند».^۱

۱ . عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ بَنُو أَبِي وَ أُمَّمٌ وَ إِذَا ضَرَبَ عَلَى رَجُلٍ مِنْهُمْ عِرْقٌ سَهَرَ لَهُ الْأَخْرُونَ. (المؤمن، ص ۳۸)

پرتو نور خورشید

ابو بصیر رو کرد به علی بن رثاب و به او گفت: «این سخن را که مؤمن، برادر مؤمن است، قبلاً نیز از امام صادق علیه السلام شنیده بودم و این تشبیه را که مؤمنان، مانند اعضای بدن هستند و اگر یک عضو از اعضاء این بدن به درد آید، دیگر اعضاء ناراحتی و درد را احساس می‌کنند نیز بارها برایمان فرموده بودند، امّا امروز حضرت، فرمایشی داشتند که تا به حال نشنیده بودم و برایم تازگی داشت». علی بن رثاب که برای شنیدن کلام امام و مولایش سراپا اشتیاق بود، از ابوبصیر خواهش کرد او را بیش از این، در انتظار نگذارد. ابوبصیر گفت: «امامان فرمودند: ارواح مؤمنان از یک روح واحد خلق شده است و اتصال روح مؤمن به روح الهی، حتّی بیش از پیوستگی و اتصال پرتو نور خورشید به خورشید است».^۱

ابوبصیر و علی، هر دو در سکوت به فکر فرو رفته بودند.

۱. عَنْ عَلِيِّ بْنِ رِثَابٍ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ الْمُؤْمِنُ أَوْحُو الْمُؤْمِنِينَ كَالْجَسَدِ الْوَاحِدِ إِنْ اشْتَكَى شَيْئاً مِنْهُ - وَجَدَ أَلَمَ ذَلِكَ فِي سَائِرِ جَسَدِهِ وَ أَرْوَاحِهِمَا مِنْ رُوحٍ وَاحِدَةٍ وَإِنْ رُوحَ الْمُؤْمِنِ لَكَتَشُدُّ ائْتِصَالَ بِرُوحِ اللَّهِ مِنْ ائْتِصَالِ شُعَاعِ الشَّمْسِ بِهَا. (الكافي، ج ۲، ص ۱۶۶)

حَقِّ طَوَافٍ وَاجِبٍ

أَبَانَ از اینکه شانه به شانه امام معصوم و پیشوای صادق خود امام صادق علیه السلام، مشغول طواف بود، در پوست خود نمی‌گنجید و با خود می‌اندیشید که چه سعادت‌تی از این بالاتر که در جوار این خانه و در کنار این امام، عبادت خدا را به جا آوری؟!

در بین طواف، مردی که قبلاً از ابان برای انجام کاری درخواست کمک کرده بود، او را دید و از بیرون جمعیت طواف‌کنندگان به او اشاره کرد که برویم.

أَبَانَ که نمی‌خواست فرصت این طواف رؤیایی را از دست بدهد، به او محل نگذاشت تا اینکه در دور بعدی طواف امام صادق علیه السلام متوجه آن مرد شدند و به ابان فرمودند: «آن مرد با تو کار دارد؟» ابان گفت: «بله» حضرت فرمودند: «او کیست؟» ابان پاسخ داد: «مردی از اصحاب ماست»، آقا پرسیدند: «او نیز از اهل هدایت است؟» ابان گفت: «بله»، آقا بلافاصله فرمودند: «پس به سوی او بشتاب»، ابان با تعجب گفت: «یعنی طواف خود را قطع کنم؟!»، آقا پاسخ دادند: «بله» و ابان که همیشه احکام را به طور کامل از حضرت می‌پرسید، قبل از جدا شدن از حضرت برگشت و یک سؤال دیگر هم از امام خود پرسید: «آقا جان! حَتَّى اگر طواف واجب باشد؟» آقا، فرمودند: «بله حَتَّى اگر طواف واجب باشد»^۱.

۱. عَنْ أَبَانَ بْنِ تَغْلِبٍ قَالَ: كُنْتُ أَطُوفُ مَعَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَعَرَّضَ لِي رَجُلٌ مِنْ أَصْحَابِنَا كَانَ سَأَلَنِي الدُّهَابَ مَعَهُ فِي حَاجَةٍ فَأَشَارَ إِلَيَّ فَكَرِهْتُ أَنْ أَدْعَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ أَذْهَبَ إِلَيْهِ فَبَيْنَمَا أَنَا أَطُوفُ إِذْ أَشَارَ إِلَيَّ أَيْضاً فَرَأَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ يَا أَبَانَ إِيَّاكَ يُرِيدُ هَذَا فَلْتُ نَعَمْ قَالَ فَمَنْ هُوَ فَلْتُ رَجُلٌ مِنْ أَصْحَابِنَا قَالَ هُوَ عَلَى مِثْلِ مَا أَنْتَ عَلَيْهِ فَلْتُ نَعَمْ قَالَ فَأَذْهَبَ إِلَيْهِ فَلْتُ فَأَقْطَعُ الطَّوَافَ قَالَ نَعَمْ فَلْتُ وَ إِنْ كَانَ طَوَافُ الْقَرِيضَةِ قَالَ نَعَمْ قَالَ فَذَهَبْتُ مَعَهُ. (الكافي، ج ۲، ص ۱۷۱)

حیرت ناتمام

مدتی بود، ابان بن تغلب اصرار می‌کرد و امام صادق علیه‌السلام نمی‌پذیرفتند. اما آن روز ابان خیلی پافشاری کرد و گفت: «آقا جان! مدتی است از شما درباره حق مؤمن بر مؤمن می‌پرسم و هر بار شما می‌گویید: این سؤال را رها کن و دنبال این جواب نباش! تا کی می‌خواهید پرسش مرا بی‌پاسخ بگذارید؟»

امام صادق علیه‌السلام فرمودند: «حق برادر مؤمن بر تو این است که اموالت را با او نصف کنی». آقا نگاهی به ابان کردند و متوجه شدند، او حسابی جا خورده است. سپس به او گفتند: «ای ابان نشنیده‌ای که خداوند در قرآن از کسانی یاد می‌کند که اهل ایثار هستند؟» ابان، بلافاصله پاسخ داد: «بله فدایتان شوم! شنیده‌ام». آقا فرمودند: «اگر تو تمام دارایی خود را با برادرت نصف کنی، هنوز اهل ایثار نیستی و فقط او را با خود مساوی کرده‌ای و فقط وقتی ایثارگر محسوب می‌شوی که از نیمه دیگر مالت نیز او را بهره‌مند کنی».^۱

حرف‌های امام تمام شده بود، اما حیرت ابان تمامی نداشت.

۱. عَنْ ابَانَ بْنِ تَغْلِبَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حَدِيثٍ أَنَّهُ قَالَ لَهُ أَحَبُّ بَنِي عَنِّي عَنْ حَقِّ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ فَقَالَ يَا ابَانُ دَعْنَهُ لَا تَرُدَّهُ فَلَمَّا بَلَى جُعِلَتْ فِدَاكَ فَلَمَّ أَرَادَ أَنْ يَرْجِعَ عَلَيْهِ فَقَالَ يَا ابَانُ تَقَاسَمُهُ شَطْرَ مَا لَكَ ثُمَّ نَظَرَ إِلَيَّ فَرَأَى مَا دَخَلَنِي فَقَالَ يَا ابَانُ أَمَا تَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ قَدْ ذَكَرَ الْمُؤْتِرِينَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ فَلَمَّا بَلَى جُعِلَتْ فِدَاكَ فَقَالَ إِذَا أَنْتَ قَاسَمْتَهُ فَلَمَّ تُوْبِرُهُ بَعْدَ إِهْمَا أَنْتَ وَهُوَ سِوَاهُ إِهْمَا تُوْبِرُهُ إِذَا أَنْتَ أَعْطَيْتَهُ مِنَ النُّصَبِ الْآخِرِ. (وسائل الشیعة، ج ۹، ص ۴۲۷)

دست راست عرش خدا

«ای عیسی! پس کی برایمان از آن شش ویژگی که اگر در مؤمن باشد، او را در دست راست عرش خدا می‌بینند و نور او، تمام عالم را روشن می‌کند، سخن می‌گویی؟»

وقتی فرزند آبان، این سؤال را پرسید، عیسی ماجرای که مدت‌ها پیش وعده‌اش را داده بود، این‌گونه تعریف کرد: من و ابن ابی‌یعفور خدمت امام صادق علیه‌السلام بودیم که ایشان، بدون مقدمه، به عبدالله رو کردند و گفتند: «ای ابن ابی‌یعفور! رسول خدا صلی‌الله علیه و آله فرمودند: شش ویژگی است که در هرکس باشد، او در پیشگاه عرش الهی، جایگاه پیدا می‌کند و در سمت راست عرش خدا جای می‌گیرد»، عیسی گفت: «حضرت، این شش ویژگی را در دو دسته سه‌تایی قرار دادند؛ یک دسته را به رابطه بین مؤمنان با یکدیگر اختصاص دادند و یک دسته را به رابطه بین مؤمن و امام خود»، عیسی سه ویژگی اول را به این ترتیب از حضرت نقل کرد: «اول اینکه مسلمان، آنچه را برای عزیزترین نزدیکانش دوست می‌دارد، برای برادرش نیز دوست بدارد و دوم اینکه آنچه برای عزیزترین نزدیکانش نمی‌پسندد، برای برادرش هم نپسندد و سوم اینکه نسبت به او اهل خیرخواهی همراه با محبت باشد». ابن ابی‌یعفور، از آقا در مورد این ویژگی سوم، توضیح خواست و آقا فرمودند: «کسی که این‌گونه اهل محبت باشد، دوستش با او درد دل می‌کند و او نیز با خوشی او خوشحال و با ناراحتی او آزرده‌خاطر می‌شود و اگر بتواند، مشکلش را برطرف کند، این کار را می‌کند و اگر نتواند، برای او دعا می‌کند».

عیسی گفت: امام صادق علیه‌السلام سه حقی را که مربوط به رابطه مؤمن با امام خود بود، این‌گونه توضیح دادند: «آن سه حقی که برای ما بر عهده مؤمنان است، این است که فضل و برتری ما را بشناسد و قدم در جای پای ما بگذارد و منتظر عاقبت امر ما باشد».

عیسی گفت: «آقا در پایان کلامشان فرمودند: «کسانی که این ویژگی‌ها را داشته باشند، در مقام قرب الهی خواهند بود و تمام کسانی که در مراتب پایین‌تر از آنان هستند، از نور آنان بهره‌مند می‌شوند»^۱.

۱. عَنْ عِيسَى بْنِ أَبِي مَثُورٍ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَا وَابْنُ أَبِي يَعْفُورٍ وَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ طَلْحَةَ فَقَالَ ابْتِدَاءً مِنْهُ يَا ابْنَ أَبِي يَعْفُورٍ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ سِتُّ خِصَالٍ مَنْ كُنَّ فِيهِ كَانَ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَعَنْ عَمْرِو بْنِ الْعَدِيِّ قَالَ قَالَ ابْنُ أَبِي يَعْفُورٍ

پس چگونه؟!

مرد از راه رسید و سلام کرد. حضرت امام صادق علیه السلام، پس از جواب سلام از او درباره دوستان و برادرانش پرسیدند و آن شخص نیز شروع به تعریف و تمجید از آنان کرد و حسابی اخلاق و رفتار آنها را ستود. آقا رو کردند به او و پرسیدند: «در بین برادران و اطرافیان شما، توانمندان چقدر به عیادت فقراء می روند؟» مرد اندکی تأمل کرد و گفت: «خیلی کم». آقا دوباره پرسیدند: «ثروتمندان شما چقدر به دیدار فقراء می روند؟» مرد دوباره پاسخ داد: «خیلی کم». حضرت بار دیگر پرسیدند: «بی نیازها در بین شما چقدر اهل ارتباط با نیازمندان هستند؟» مرد که تعجب کرده بود، پاسخ داد: «شما اخلاقی را ذکر می کنید که در بین مردم ما کم یافت می شود». جمله مرد که تمام شد، ابروهای آقا در هم رفت و با ناراحتی فرمودند: «پس چگونه آنها خود را شیعه می دانند؟»^۱

و مَا هُنَّ جَعِلَتْ فِذَاكَ قَالَ يُحِبُّ الْمَرْءُ الْمُسْلِمَ لِأَخِيهِ مَا يُحِبُّ لِأَهْلِهِ وَ يَكْرَهُ الْمَرْءَ الْمُسْلِمَ لِأَخِيهِ مَا يَكْرَهُ لِأَهْلِهِ وَ يُتَّصَحُّهُ الْوَلَايَةُ فَبَكَى ابْنُ أَبِي يَعْقُوبَ وَ قَالَ كَيْفَ يُتَّصَحُّهُ الْوَلَايَةُ قَالَ يَا ابْنَ أَبِي يَعْقُوبَ إِذَا كَانَ مِنْهُ بِتِلْكَ الْمَنْزِلَةِ بَنَيْتَهُ هُمُّهُ فَفَرِحَ لِفَرَحِهِ إِنْ هُوَ فَرِحَ وَ حَزِنَ لِحَزْنِهِ إِنْ هُوَ حَزِنَ وَ إِنْ كَانَ عِنْدَهُ مَا يُفْرُجُ عَنْهُ فَرَّجَ عَنْهُ وَ إِلا دَعَا اللَّهَ لَهُ قَالَ لَمْ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ثَلَاثَ لَكُمُ وَ ثَلَاثَ لَنَا أَنْ تَعْرِفُوا فَضْلَنَا وَ أَنْ تَطْلُبُوا عَقِبَتَنَا وَ أَنْ تَتَّظَرُوا عَاقِبَتَنَا فَمَنْ كَانَ هَكَذَا كَانَ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَيَسْتَضِيءُ بِنُورِهِمْ مَنْ هُوَ أَسْفَلَ مِنْهُمْ ... (الكافي، ج ۲، ص ۱۷۳)

۱. مُحَمَّدُ بْنُ عَجَلَانَ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَدَخَلَ رَجُلٌ فَسَلَّمَ فَسَأَلَهُ كَيْفَ مَنِ خَلَفْتُ مِنْ إِخْوَانِكَ قَالَ فَأَحْسَنَ النَّسَاءَ وَ زَيْيَ وَ أَطْرَى فَقَالَ لَهُ كَيْفَ عِيَادَةُ أَغْنِيَانِهِمْ عَلَى فُقَرَائِهِمْ فَقَالَ قَلِيلَةٌ قَالَ وَ كَيْفَ مُشَاهَدَةُ أَغْنِيَانِهِمْ لِفُقَرَائِهِمْ قَالَ قَلِيلَةٌ قَالَ فَكَيْفَ صَلَّةُ أَغْنِيَانِهِمْ لِفُقَرَائِهِمْ فِي ذَاتِ أَيْدِيهِمْ فَقَالَ إِنَّكَ لَتَذْكُرُ أَخْلَاقًا قَلَّ مَا هِيَ فِي مَنِّ عِنْدَنَا قَالَ فَقَالَ فَكَيْفَ تَزْعُمُ هَوْلَاهُ أَنَّهُمْ شِيعَةٌ. (الكافي، ج ۲، ص ۱۷۳)

بی سرو صدا

«حضرت امام سجّاد علیه السلام به نیازهای مردم نیازمند، بسیار توجّه می‌کردند». وقتی ابن اسحاق این جمله را گفت، یونس پرسید: «ولی به ظاهر، به نظر نمی‌رسید که چنین باشد». ابن اسحاق گفت: «آری ایشان به صورت مخفیانه و بی سرو صدا به نیازهای مردم رسیدگی می‌کردند. به یاد دارم که در مدینه تعداد زیادی از خانواده‌های نیازمند بودند که رزق و روزی و مایحتاج روزانه‌شان به دستشان می‌رسید، بدون اینکه بدانند از کجا این کمک‌ها می‌رسد و وقتی حضرت سجّاد علیه السلام از دنیا رفتند، آن کمک‌ها قطع شد و آنها فهمیدند که ایشان باعث این خیر بوده است».^۱

۱. عَنِ ابْنِ إِسْحَاقَ قَالَ كَانَ بِالْمَدِينَةِ كَذَا وَ كَذَا أَهْلٌ يَبْتَغِي يَأْتِيهِمْ رِزْقُهُمْ وَ مَا يَحْتَاجُونَ إِلَيْهِ لَا يَدْرُونَ مِنْ أَيْنَ يَأْتِيهِمْ فَلَمَّا مَاتَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فَفَدُوا ذَلِكَ. (الإرشاد، المفيد، ج ۲، ص ۱۴۹)

بوی خدا

حضرت امام محمد باقر علیه السلام، هر وقت می‌خواستند به فقیری صدقه بدهند، اول آن را در دست فقیر می‌گذاشتند و بعد آن مال را برمی‌داشتند و آن را می‌بوییدند و می‌بوسیدند و دوباره آن را به فقیر می‌دادند.

وقتی اصحاب از حضرت حکمت این کارشان را پرسیدند، پاسخ دادند: «صدقه، پیش از آنکه در دست فقیر قرار گیرد، در دست خداوند متعال قرار می‌گیرد».^۱ حضرت به اصحابشان آموختند که صدقه بوی خدا می‌دهد.

۱. عن الصادق عليه السلام: كَانَ أَبِي إِذَا تَصَدَّقَ بِشَيْءٍ وَضَعَهُ فِي يَدِ السَّائِلِ ثُمَّ ارْتَجَعَهُ مِنْهُ فَحَبَّلَهُ وَ شَمَّهُ ثُمَّ رَدَّهُ فِي يَدِ السَّائِلِ وَ ذَلِكَ أَنَّهَا تَقَعُ فِي يَدِ اللَّهِ قَبْلَ أَنْ تَقَعُ فِي يَدِ السَّائِلِ.
(تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۱۰۷)

فقط صدقه

مرد رو کرد به علی بن جعفر و گفت: «از شما که هم فرزند امام و هم برادر امام هستی و سالها در خدمت پیشوایان معصوم بوده‌ای، سؤالی دارم. این درست است که خداوند برای هر یک از کارهای خیر ماه فرشته‌ای را وکیل قرار داده است که آن را ثبت و حفظ کند؟» جناب علی بن جعفر نگاهی به مرد انداخت و گفت: «آری این درست است، اما به یاد دارم که برادر بزرگوارم امام کاظم علیه السلام، یک استثناء هم برای این امر بیان کردند». مرد با اشتیاق پرسید: «می‌شود آن را برایم بفرمایید؟» ایشان گفت: «برادرم از پدرم از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل فرمودند: خداوند بر هرکاری ملکی را مأمور کرده است؛ مگر صدقه که خداوند، خودش و با دست خودش، آن را می‌گیرد و آن‌گونه که شما فرزندان را پرورش می‌دهید، خدا نیز آن را پرورش می‌دهد تا آنکه صاحب صدقه، در روز قیامت، آن را مانند کوه احد می‌یابد»^۱.

۱. عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَخِيهِ مُوسَى عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِنَّهُ لَيْسَ شَيْءٌ إِلَّا وَقَدْ وَكَّلَ بِهِ مَلَكَ غَيْرَ الصَّدَقَةِ فَإِنَّ اللَّهَ يَأْخُذُ بِيَدِهِ وَ يُرَبِّيهِ كَمَا يُرَبِّي أَوْلَادَكُمْ وَكَلِمَةُ وَكَلِمَةُ يَلْقَاهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ هِيَ مِثْلُ أُحُدٍ. (البرهان في تفسير القرآن، ج ۱، ص ۵۵۵)

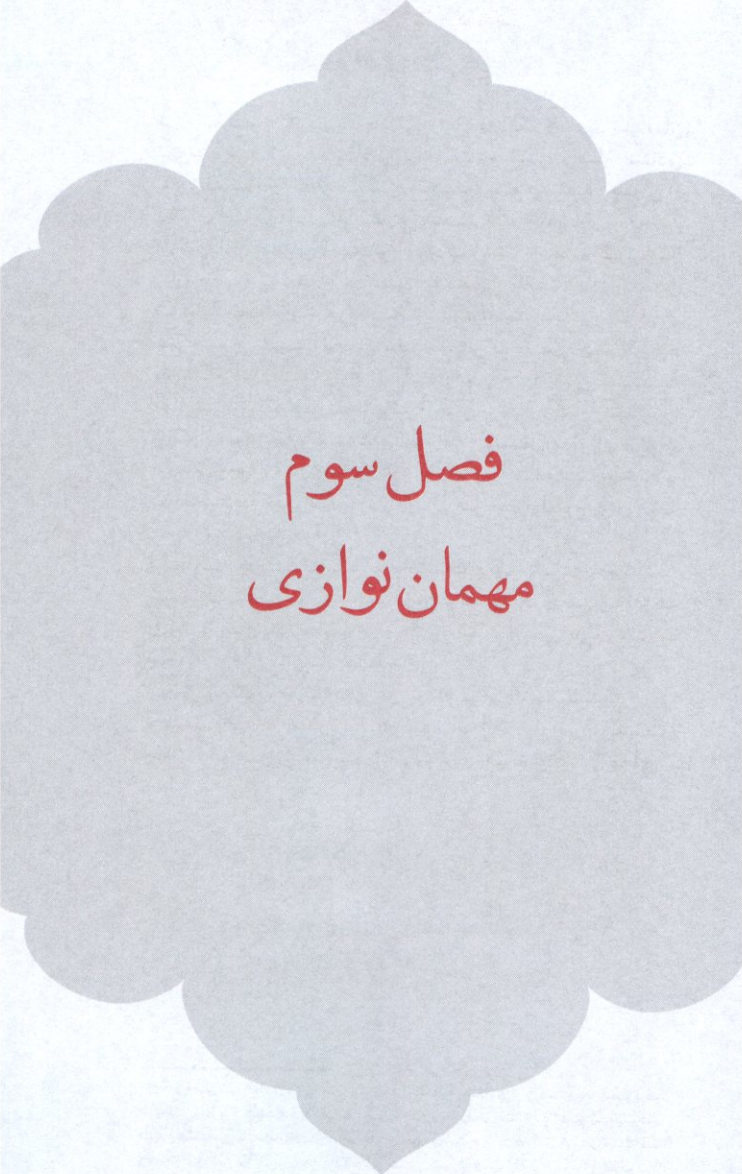
آن شب بارانی

در آن شب بارانی، معلی تا نزدیکی‌های سایبان بنی‌ساعده که جایگاه فقراء بود، حضرت امام صادق علیه‌السلام را تعقیب کرد. ناگهان متوجه شد، چیزی از دست امام افتاد. آقا گفتند: «بسم الله، خدایا آن را به من بازگردان!» معلی آهسته نزدیک رفت و سلام کرد. آقا با محبت گفتند: «تو معلی هستی؟» گفت: «آری، فدای شما بشوم!» امام فرمودند: «با دستانت جست‌وجو کن و هر چه را یافتی، به من بده!» معلی در ضمن جست‌وجو نان‌های پراکنده فراوانی یافت و هر چه را می‌جست، به آقا می‌داد. ناگهان به انبانی از نان برخورد که از بردن آن ناتوان بود. به همین علت به امام گفت: «فدایتان شوم، آن را بر روی سر من بگذارید!» امام صادق علیه‌السلام گفتند: «نه من به بردن آن، از تو سزاوارترم، ولی تو همراه من بیا!»

لحظاتی بعد، معلی و امام به محله بنی‌ساعده رسیدند که مردمی فقیر در آنجا در خواب بودند. حضرت نان‌ها را یکی و دو تا در کنار هر یک از آنان پنهان می‌کردند، تا به همه آنان نان دادند.^۱

وقتی معلی و حضرت از آن محله برمی‌گشتند، معلی زیر چشمی به امامش می‌نگریست و آرام آرام می‌گریست. حالا هم هوای مدینه بارانی بود و هم هوای دل معلی.

۱. عَنْ مُعَلَى بْنِ حُنَيْسٍ قَالَ: حَرَجَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي لَيْلَةٍ قَدْ رُشَّتْ وَ هُوَ يُرِيدُ ظِلَّةَ بَنِي سَاعِدَةَ فَاتَّبَعْتُهُ فَإِذَا هُوَ قَدْ سَقَطَ مِنْهُ شَيْءٌ فَقَالَ بِسْمِ اللَّهِ اللَّهُمَّ رُدِّ عَلَيْنَا مَا قَاتَيْتَهُ فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ قَالَ فَقَالَ مُعَلَى قُلْتُ نَعَمْ جُعِلْتُ فِدَاكَ فَقَالَ لِي التَّمَسْ بِيَدِكَ فَمَا وَجَدْتُ مِنْ شَيْءٍ فَادْفَعُهُ إِلَيَّ فَإِذَا أَنَا بِحُبْرٍ مُنْتَشِرٍ كَثِيرٍ فَجَعَلْتُ أَدْفَعُ إِلَيْهِ مَا وَجَدْتُ فَإِذَا أَنَا بِحِرَابٍ أَعْجَزُ عَنْ حَمْلِهِ مِنْ حُبْرٍ فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ أَحْمِلُهُ عَلَيَّ رَأْسِي فَقَالَ لَا أَنَا أَوْلَى بِهِ مِنْكَ وَ لَكِنَّ امِضْ مَعِيَ قَالَ فَاتَّبَعْنَا ظِلَّةَ بَنِي سَاعِدَةَ فَإِذَا نَحْنُ بِقَوْمٍ يَتِيمٍ فَجَعَلَ يَدُسُّ الرُّغِيفَ وَ الرُّغِيفَيْنِ حَتَّى آتَى عَلَى آخِرِهِمْ ثُمَّ انْصَرَفْنَا. (الكافي، ج ۴، ص ۸)



فصل سوم
مهمان نوازی

هفت روز بدون مهمان

آثار ناراحتی در چهره زیبای امیرالمؤمنین علی علیه السلام آشکار بود، اما اصحاب هرچه فکر کردند، نتوانستند بفهمند چرا مولایشان این قدر ناراحت است. بالاخره یک نفر پیشقدم شد و پرسید: «آقا جان! چه چیز باعث ناراحتی شما شده است؟» پاسخ حضرت، سؤال کننده و همه اصحاب را در شگفتی فروبرد؛ شگفتی از بزرگواری و کرامت آقا. حضرت فرمودند: «هفت روز است برایمان مهمان نیامده است».^۱

۱. رُبِّي أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَزِينًا فَقِيلَ لَهُ مِنْ حَزْنِكَ قَالَ لَسَبِحَ أَنتَ لَمْ يُصَفِ إِلَيْنَا صَنِيفٌ. (بحار الأنوار، ج ۴۱، ص ۲۸)



لطفِ مهمان بر میزبان

ابومحمد نزد امام صادق علیه السلام، از لطف و عنایت خودش به اطرافیان‌ش سخن می‌گفت و از این می‌گفت که هیچ‌گاه بدون دو سه نفر مهمان، غذا نمی‌خورد. امام صادق علیه السلام نگاهی به ابومحمد انداختند و فرمودند: «لطفی که آنان در حق تو می‌کنند، بیشتر است از لطفی که تو به آنان می‌کنی». ابومحمد که از این فرمایش حضرت حساسی جا خورده بود، با تعجب پرسید: «فدایتان شوم! چطور این‌گونه است؟ حال آنکه من از غذای خود به آنان می‌دهم و از مال خود برای آنها هزینه می‌کنم و خانواده‌ام را خدمت‌گزار آنان می‌کنم؟» حضرت فرمودند: «مهمان‌های تو وقتی وارد خانه‌ات می‌شوند، رزق و روزی فراوانی برای تو به همراه خود می‌آورند و وقتی از خانه‌ات بیرون می‌روند، مغفرت و بخشش پروردگار را برایت باقی می‌گذارند»^۱. ابومحمد به این می‌اندیشید که ارزش آنچه باعث مغفرت الهی شود، بی‌شک، از همه پذیرایی‌های عالم بیشتر است.

۱. عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ الْوَابِئِيِّ قَالَ: ذَكَرَ أَصْحَابُنَا عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقُلْتُ مَا أَتَعَدَّى وَلَا أَتَعَسَى إِلَّا وَمَعِيَ مِنْهُمْ الْإِثْنَانِ وَالثَلَاثَةُ وَالْأَقْلُ وَ أَكْثَرُ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَضْلُهُمْ عَلَيْكَ أَعْظَمُ مِنْ فَضْلِكَ عَلَيْهِمْ فَقُلْتُ جُعِلَتْ فِدَاكَ كَيْفَ وَ أَنَا أَطْعِمُهُمْ طَعَامِي وَ أَنْفِقُ عَلَيْهِمْ مِنْ مَالِي وَ أَخْدِمُهُمْ عِيَالِي فَقَالَ لَهُمْ إِذَا دَخَلُوا عَلَيْكَ دَخَلُوا بِرِزْقٍ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ كَثِيرٍ وَ إِذَا خَرَجُوا خَرَجُوا بِالْمَغْفِرَةِ لَكَ. (الكافي، ج ۲، ص ۲۰۲)

همه دل دارند

حضرت امام صادق علیه السلام رو کردند به سدیر و بدون هیچ مقدمه‌ای فرمودند: «چه چیز باعث شده است که هر روز یک برده را آزاد نمی‌کنی؟» سدیر با تعجب به دو طرف خود نگاه کرد و وقتی مطمئن شد حضرت، او را مخاطب قرار داده‌اند و نه کس دیگری را، با ادب گفت: «آقا جان! من چنان ثروتی ندارم که بتوانم چنین کاری را انجام دهم». آقا لبخندی زدند و فرمودند: «منظورم این است که هر روز به یک مسلمان غذا بدهی!». سدیر که متوجه منظور حضرت شده و فهمیده بود آقا می‌خواهند بر فضیلت اطعام تأکید کنند، از حضرت پرسید: «آقا! این ثواب در اطعام فقراء است یا توانگران نیز همین‌گونه‌اند؟» آقا با لبخند ملیحی پاسخ دادند: «ثروتمند هم گاهی دلش غذا می‌خواهد».^۱

۱. هِشَامُ بْنُ الْحَكَمِ عَنْ سَدِيرِ الصَّرِيِّ قَالَ: قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تُغْتَبِقَ كُلَّ يَوْمٍ نَسَمَةً فَلَنْ لَا يَخْتَمِلَ مَالِي ذَلِكَ قَالَ تُطْعِمُ كُلَّ يَوْمٍ مُسْلِمًا فَقُلْتُ مُوسِرًا أَوْ مُغْسِرًا قَالَ فَقَالَ إِنَّ الْمُسِيرَ قَدْ يَسْتَهِي الطَّعَامَ. (الكافي، ج ۲، ص ۲۰۲)

هدیه‌ای به نام «مهمان»

«بنشینید و این قدر تعارف نکنید!» این کلام را مرد به مهمانانش گفت، بعد هم افزود: «خودم از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمودند: وقتی خداوند خیری برای قومی بخواهد، هدیه‌ای به آنان می‌دهد و آن هدیه، مهمان است. مهمان روزی خود را با خودش می‌آورد و گناهان اهل خانه را با خود می‌برد.^۱ پس این قدر خجالت نکشید و راحت باشید!» مهمان‌های مرد آن روز را با آرامش، نزد او سپری کردند.

۱. قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ خَيْرًا أَهَدَىٰ إِلَيْهِمْ هَدِيَّةً قَالُوا وَمَا تِلْكَ الْهَدِيَّةُ قَالَ الضُّيْفُ يَنْزِلُ بِرِزْقِهِ وَ يَرْتَجِلُ بِذُنُوبِ أَهْلِ الْبَيْتِ. (جامع الأخبار للشعري،



از زمین تا آسمان

حضرت علی علیه السلام که می‌دانستند برخی از مؤمنان، تحمّل زحمت مهمان‌داری برایشان سخت است، در چند جمله، آنچنان بر فضیلت مهمان‌نوازی تأکید کردند که هیچ‌گاه از ذهن دوستانشان نرفت. آقا فرمودند: «هر مؤمنی که از شنیدن صدای پا و زمزمه آمدن مهمان خوشحال شود، گناهانش بخشیده می‌شود؛ حتی اگر گناهان او فاصله زمین تا آسمان را پر کرده باشد».^۱

۱. عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: مَا مِنْ مُؤْمِنٍ يَسْمَعُ بِهَيْبِ الضُّيْفِ وَ قَرَحِ بَدْلِكَ إِلَّا غُفِرَتْ لَهُ خَطَايَاهُ وَ إِنْ كَانَتْ مُطْبِقَةً مَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ. (جامع الأخبار للشعيري، ص ۱۳۶)



خانه‌ای برای آخرت

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام وقتی وارد خانه بزرگ علاء شدند، به او گفتند: «خانه به این بزرگی را برای چه می‌خواهی در حالی‌که به این خانه در آخرت محتاج تری؟» علاء که انتظار این کلام را از آقا نداشت، در دلش گذشت: «یعنی همه باید به خرابه بروند و در خانه‌های محقر زندگی کنند؟» آقا برای اینکه علاء و آیندگانی که این جمله‌ها را می‌شنوند، دچار افراط نشوند، کلام خود را این‌گونه کامل کردند: «بله، اگر بخواهی می‌توانی با همین خانه، خانه آخرت خود را نیز آباد کنی؛ این‌گونه که در آن مهمانی برگزار کنی و در آن صلح رحم کنی و حقوق واجبی که در آن است، پردازی. در این صورت است که تو به وسیله این خانه، به خانه آخرت خود نیز دست یافته‌ای»^۱.

۱. من کلام لامیرالمؤمنین علیه‌السلام بالبصرة و قد دخل علی العلاء بن زیاد الحارثی و هو من أصحابه - یعوده، فلما رأى سعة داره قال: مَا كُنْتُ تَضَعُ [بِسَعَةِ] هَذِهِ الدَّارِ فِي الدُّنْيَا - [أَمَا] وَ أَنْتَ إِلَيْهَا فِي الْآخِرَةِ كُنْتُ أَحْوَجَ وَ بَلَى إِنَّ شِئْتَ بَلَعْتَ بِهَا الْآخِرَةَ تَقْرِي فِيهَا الضُّيْفَ وَ تَصِلُ فِيهَا الرُّحِمَ وَ تُطْلِعُ مِنْهَا الْحُقُوقَ مَطَالِعَهَا فَإِذَا أَنْتَ قَدْ بَلَعْتَ بِهَا الْآخِرَةَ. (نهج البلاغة، الخطبة ۲۰۹)

آقای همه

رسول خدا صلی الله علیه و آله با اینکه تأکید می‌کردند کسی دعوت برادرش را رد نکند، خودشان مهمانی‌هایی را دوست داشتند که فقیر و غنی، با هم در آنها شرکت می‌کردند. آقا دوست نداشتند دعوت کسانی را اجابت کنند که در مهمانی‌شان، فقط توانگران و ثروتمندان شرکت می‌کردند و از فقراء در آن خبری نبود.^۱
آقای ما آقای همه بود؛ آقای ثروتمندان و فقراء..

۱ . عنه صلى الله عليه و آله: بِكَرَّةٍ إِجَابَةٌ مَن يَشْهَدُ وَلِيَمَّتَهُ الْأَغْنِيَاءُ دُونَ الْفُقَرَاءِ. (الدعوات للراوندي / سلوة الحزين، النص، ص ۱۴۱)

عدالت در دعوت

خبر که به حضرت علی علیه السلام رسید و آقا از صحت آن مطمئن شدند، سریع قلم را برداشتند و جمله‌های عتاب‌آمیزی را خطاب به ابن حنیف نوشتند. او نماینده آقا در بصره بود و باید از الگوی حکومت ایشان پیروی می‌کرد.

آقا نوشتند: «ای فرزند حنیف! شنیده‌ام که شخصی از اهالی بصره، تو را به سفره‌ای با غذاها و ظرف‌های رنگارنگ فراخوانده است و تو نیز بی‌درنگ، دعوت او را پاسخ گفته‌ای و من گمان نمی‌کردم که تو بر سر سفره‌ای بنشینی که اغنیا، بر آن نشسته‌اند و فقراء از آن محرومند»^۱.

حضرت، بی‌عدالتی را حتی در دعوت به سفره اطعام هم نمی‌پذیرفتند.

۱ . الإمام علیُّ علیه السلام - وَمَا كَتَبَ إِلَى ابْنِ حُنَيْفٍ عَامِلِهِ عَلَى الْبَصْرَةِ - يَا بَنَ حُنَيْفٍ ، فَقَدْ بَلَغَنِي أَنَّ رَجُلًا مِنْ فِتْيَةِ أَهْلِ الْبَصْرَةِ دَعَاكَ إِلَى مَادِيَّةٍ، فَاسْرَعْتَ إِلَيْهَا تُسْتَطَابُ لَكَ الْأَلْوَانُ، وَتُنْقَلُ إِلَيْكَ الْجِفَانُ، وَ مَا ظَنَنْتُ أَنَّكَ تُجِيبُ إِلَى طَعَامِ قَوْمِ عَائِلَتِهِمْ مَجْفُوفٌ وَ غَنِيَّتُهُمْ مَدْعُوفٌ. (نهج البلاغة، الكتاب ۴۵)

تلخ و شیرین

مرد مقداری حلوا برداشت و با اصراری مهربانانه، آن را در دهان دوستش گذاشت و وقتی تعجب او را دید به او گفت: مگر یادت نیست که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «هر کس کام برادرش را شیرین کند، خداوند تلخی روز قیامت را از او دور می‌کند».^۱

۱. قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَنْ لَقِمَ أَخَاهُ لُقْمَةً حَلْوَاءَ رَدَّ اللَّهُ عَنْهُ مَرَارَةَ الْمَوْقِفِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ. (مجموعه ورام، ج ۱، ص ۴۹)

از دین است

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ می‌دانستند برای برخی از مسلمانان در بعضی شرایط، پاسخ گفتن به دعوت برادر مسلمانشان سخت و هزینه‌بردار است. به همین دلیل خیلی تأکید می‌کردند که در هر شرایطی، دعوت برادر مسلمان خود را بی‌پاسخ نگذارند. باز هم آقا فرمودند: «به حاضر و غائب از امتم توصیه می‌کنم که دعوت مسلمان را اجابت کنند، هر چند در فاصله دو فرسخی باشد؛ چرا که پاسخ دادن به دعوت مسلمان، از دین است»^۱.

۱. رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: أوصي الشاهد من أمتي و الغائب أن يُجيبَ دعوة المسلم و لو على خمسة أميال؛ فإن ذلك من الدين. (الكافي، ج ۶، ص ۲۷۴)

عبادتی برتر از روزه

«چرا به میهمانی عبدالله نیامدی؟» این سؤال را داوود از ابراهیم پرسید. او پاسخ داد: «تو که غریبه نیستی، راستش را بخواهی، آن روز روزه مستحبی داشتیم و نمی‌توانستم دعوت او را اجابت کنم». داوود با تعجب به ابراهیم نگاه کرد و گفت: «گمان می‌کنم سفارش امام صادق علیه‌السلام را فراموش کرده‌ای که این حرف را می‌زنی». ابراهیم گفت: «کدام سفارش؟» داوود به یاد ابراهیم آورد که چند سال پیش، امام صادق علیه‌السلام پس از توصیه به ردّ نکردن دعوت برادران مؤمن، فرموده بودند: «افطار کردن تو در خانه برادرت، بهتر است از هفتاد برابر آن روزه گرفتن». داوود گفت: «شاید هم فرمودند نود برابر».^۱

امام صادق علیه‌السلام پذیرفتن دعوت مؤمن را، عبادتی می‌دانستند که ارزشش حداقل هفتاد برابر از روزه مستحبی بالاتر است.

۱ . عَنْ دَاوُدَ الرَّقِصِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ إِفْطَارُكَ فِي مَنْزِلِ أَخِيكَ الْمُسْلِمِ أَفْضَلُ مِنْ صِيَامِكَ سَبْعِينَ ضِعْفًا أَوْ قَالَ تِسْعِينَ ضِعْفًا. (المحاسن، ج ۲، ص ۴۱۱)

دوستشان ندارم

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله همیشه با تکلف مخالفت می‌کردند و دوست نداشتند کسی خود را برای دیگران، به زحمت و مشقت بیندازد. آن‌روز هم اصحاب، از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدند: «از جمله چیزهایی که نشانه گرامی‌داشت مرد نسبت به برادرش است، این است که خود را برای او به مشقت و سختی نیفکند و من کسانی را که اهل تکلف هستند، دوست ندارم»^۱.

۱. عنه صلى الله عليه و آله: مِنْ تَكْرِمَةِ الرَّجُلِ لِأَخِيهِ أَنْ ... لَا يَتَكَلَّفَ شَيْئًا وَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله إِنَّي لَا أُحِبُّ الْمُتَكَلِّفِينَ. (الكافي، ج ۶، ص ۲۷۶)



به این شرط که...

حارث از اینکه امیرالمؤمنین علی به در خانه اش آمده‌اند، بسیار خوشحال بود. با دست پاچگی از حضرت تقاضا کرد: «ای امیرمؤمنان! سرافرازم کنید و قدم در منزلم بگذارید». آقا که اشتیاق او را دیدند، لبخندی زدند و به او گفتند: «به یک شرط داخل می‌آیم». حارث که آرزویش را دست‌یافتنی دیده بود، هر شرطی را به دیده منت پذیرفت. آقا فرمودند: «به این شرط که از آوردن آنچه در خانه داری، خجالت نکشی و از همان چیزی که خودتان استفاده می‌کنید، برایم بیاوری و با به مشقت انداختن خود، از خارج از منزل چیزی تهیه نکنی». ^۱ حارث هم از این توفیق، خوشحال و هم از این همه دقت و لطافت مولایش، شگفت‌زده شده بود.

۱. عن الحارث الأعور: أتاني أمير المؤمنين عليه السلام قلت له: يا أمير المؤمنين أدخل منزلي، فقال: على شرط أن لا تدخر عني شيئا مما في بيتك، ولا تتكلف شيئا مما وراء بابك. (المحاسن، ج ۲، ص ۴۱۵)

سنگِ تمام

عبداللّٰه احساس کرد هشام، خود را برای پذیرایی از او به زحمت انداخته است؛. به همین علت از او پرسید: «مگر در سخنان اهل بیت علیهم السلام وارد نشده است که خود را برای مهمان به زحمت نیندازید؟» هشام خندید و گفت: «بله، ولی آن دستور مربوط به مهمان سرزده است، امّا برای مهمانی که او را از قبل دعوت کرده‌ای، باید سنگ تمام بگذاری! به یاد دارم که امام صادق علیه السلام فرمودند: اگر برادرت سرزده بر تو وارد شد، هر چه داری، برای او بیاور، امّا اگر او را از قبل دعوت کردی، خود را برای پذیرایی از او به زحمت بینداز!»^۱

۱. عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِذَا أَتَاكَ أَحْوَاكُ فَأَيُّهِ مِمَّا عِنْدَكَ وَ إِذَا دَعَوْتَهُ فَتَكَلَّفْ لَهُ. (الكافي، ج ۶، ص ۲۷۶)

فصل چهارم
عفو و بخشش
نسبت به دیگران

ای برادرم!

اطرافیان امام سجّاد علیه‌السلام از آنچه شنیده بودند، غرق غضب و خجالت بودند و همه انتظار داشتند حضرت نیز پاسخ بی‌ادبی‌های مرد را بدهند، اما آن مرد، وقتی هر چه از دهانش در می‌آمد، خطاب به امام گفت، راهش را کشید و بدون آنکه جوابی از امام بشنود، برگشت.

لحظاتی بعد، حضرت فرمودند: «آنچه را این مرد گفت، شنیدید و حال می‌خواهم همراه من بیایید تا پاسخ مرا به او نیز بشنوید!» اطرافیان برخاستند و با این امید که آقا جواب درخوری به آن مرد می‌دهند و دلشان خنک می‌شود، همراه حضرت به راه افتادند. اما وقتی شنیدند که آقا در بین راه آیه «وَ الْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ»^۱ را زمزمه می‌کنند، دانستند که مولا ایشان، با مرد، درگیر نخواهد شد و به او چیز ناپسندی نمی‌گویند.

به در خانه مرد که رسیدند و او را صدا زدند، او با آمادگی برای هر برخورد بدی، بیرون آمد و با ناراحتی منتظر کلام آقا ماند.

حضرت لبخندی زدند و فرمودند: «ای برادرم! تو اندکی قبل در مقابل من ایستادی و هر چه دلت خواست، به من گفتی. پس اگر آنچه در مورد من گفتی، در من وجود دارد، از خداوند برای خودم طلب بخشش می‌کنم و اگر آنچه گفتی در من نیست، خدا تو را ببخشد و بیامرزد».

چشمان مرد، غرق اشک شده بود و شرمندگی در صورتش موج می‌زد. قدری به امام نزدیک شد و پیشانی حضرت را بوسید و با صدایی لرزان گفت: «من آن چیزهایی را گفتم که در تو نبوده است و خودم به آنها سزاوارتر هستم».^۲ چشمان همه کسانی که شاهد این ماجرا بودند، غرق اشک شده بود.

۱. [متقین کسانی هستند که] خشم خود را فرو می‌خورند و از اشتباهات مردم درمی‌گذرند. (ال‌عمران: ۱۳۴)

۲. وَقَفَ عَلَيَّ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ رَجُلًا مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ فَأَسْمَعَهُ وَ سَمِعَهُ فَلَمْ يُكَلِّمَهُ فَلَمَّا انْصَرَفَ قَالَ يَجْلِسَانِيهِ قَدْ سَمِعْتُمْ مَا قَالَ هَذَا الرَّجُلُ وَ أَنَا أَحِبُّ أَنْ تَبْلُغُوا مَعِيَ إِلَيْهِ حَتَّى تَسْمَعُوا رَدِّي عَلَيْهِ قَالَ فَقَالُوا لَهُ نَفَعَلْ وَ لَقَدْ كُنَّا نُحِبُّ أَنْ نَقُولَ لَهُ وَ نَقُولَ قَالَ فَأَخَذَ تَعْلِيهِ وَ مَسَى وَ هُوَ يَقُولُ وَ الْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَ الْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ فَعَلِمْنَا أَنَّهُ لَا يَقُولُ لَهُ شَيْئًا قَالَ فَخَرَجَ حَتَّى آتَى مَنْزِلَ الرَّجُلِ فَصَرَخَ بِهِ فَقَالَ قُولُوا لَهُ هَذَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ قَالَ فَخَرَجَ إِلَيْنَا مُتَوَبًّا لِلشُّرِّ وَ هُوَ لَا يَشْكُ إِلَيْهِ إِثْمًا جَاءَهُ مُكَافِئًا لَهُ عَلَى بَعْضِ مَا كَانَ مِنْهُ فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ يَا أَحِيَّ إِنَّكَ كُنْتَ قَدْ وَقَفْتَ عَلَيَّ إِنْفَاءً قُلْتَ وَ قُلْتَ فَإِنْ كُنْتَ قُلْتَ مَا فِي فَاسْتَغْفِرُ اللَّهُ مِنْهُ وَ إِنْ كُنْتَ قُلْتَ مَا نَيْسَ فِي فَغَفَرَ اللَّهُ لَكَ قَالَ فَقَبِلَ الرَّجُلُ مَا بَيْنَ عَيْنَيْهِ وَ قَالَ بَلْ قُلْتَ فَبِكَ مَا نَيْسَ فَبِكَ وَ أَنَا أَحَقُّ بِهِ. (الإرشاد، المفيد، ج ۲، ص ۱۴۵)

بروکه آزادی

ظرف آب بر اثر بی‌توجهی و غفلت کنیزکی بود که روی دست آقا آب می‌ریخت، افتاده بود و دست امام سجاد علیه‌السلام را زخمی کرده بود. آقا که سرشان را بالا آوردند و کنیز را نگریستند، او با صدایی ضعیف گفت: «خداوند می‌گوید: متّقین کسانی هستند که خشم خود را فرو می‌خورند». حضرت لبخندی زدند و فرمودند: «خشم خود را فرو خوردم». کنیزک ادامه داد: «و آنها کسانی هستند که از اشتباه‌های مردم می‌گذرند». آقا مهربانانه فرمودند: «خدا از اشتباهات درگذرد!» کنیزک که حالا خوشحال به نظر می‌رسید، زیرکانه گفت: «و خداوند محسنان را دوست دارد». ^۱ آقا برخاستند و نگاهی سراسر لطف و محبت به کنیز کردند و فرمودند: «برو که تو را آزاد کردم و تو از امروز آزاد هستی نه برده». ^۲ آقا همان‌گونه بودند که خدا دوست داشت.

۱. اشاره به این آیه: «وَ الْكَافِرِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ» (آل‌عمران: ۱۳۴)

۲. عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ سَمِعْتُ عَبْدَ الرَّزَّاقِ يَقُولُ جَعَلَتْ جَارِيَةٌ لِعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ تَسْكُبُ عَلَيْهِ الْمَاءَ لِيَتَهَيَّأَ لِلصَّلَاةِ فَتَعَسَتْ فَسَقَطَ الْإِبْرِيُّ مِنْ يَدِ الْجَارِيَةِ فَسَجَّهَ فَرَفَعَ رَأْسَهُ إِلَيْهَا فَقَالَتْ لَهُ الْجَارِيَةُ إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ وَالْكَافِرِينَ الْغَيْظَ قَالَ قَدْ كَظَمْتُ غَيْظِي قَالَتْ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ قَالَ لَهَا عَفَا اللَّهُ عَنْكَ قَالَتْ وَاللَّهِ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ قَالَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ (الإرشاد، المفيد، ج ۲، ص ۱۴۷)

درامان

حضرت امام سجّاد علیه السلام، دوبار غلام خود را صدا زدند و او جواب نداد. بار سوم، آقا از او پرسیدند: «ای فرزندم! آیا صدای مرا نشنیدی؟» غلام گفت: «چرا شنیدم آقا جان!» حضرت فرمودند: «پس چرا جواب مرا ندادی؟» غلام پاسخ داد: «از خشم تو در امانم و خیالم راحت است».

امام علیه السلام رو به آسمان کردند و گفتند: «حمد و سپاس خدایی را که مملوک مرا از من در ایمنی قرار داده است».^۱

این اتفاق در دورانی رخ داد که بسیاری از مردم، با بردگان خود مانند حیوانات خانگی برخورد می‌کردند.

۱. وَ رُوِيَ أَنَّ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ دَعَا مَمْلُوكَهُ مَرَّتَيْنِ فَلَمْ يُجِبْهُ ثُمَّ أَجَابَهُ فِي الثَّلَاثَةِ فَقَالَ لَهُ يَا بَنِيَّ أَمَا سَمِعْتَ صَوْتِي قَالَ بَلَى قَالَ فَمَا بَالُكَ لَمْ تُجِِبْنِي قَالَ أَمِنْتُكَ قَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ مَمْلُوكِي يَا أَمْنِي. (إعلام الوری بأعلام الهدی - ط - القدیمة)، النص، ص (۲۶۱)

اندک، ولی محبوب

آیه انفاق نازل شده بود و همه دوست داشتند به این دستور الهی به بهترین شکل عمل کنند. بعضی‌ها که پول بیشتری داشتند و از توان مالی خوبی برخوردار بودند، مقدار زیادی درهم و دینار بین فقرای صفه پخش کردند؛ آن قدر زیاد که بسیاری از آنان، دیگر فقیر نبودند و بی‌نیاز محسوب می‌شدند.

حضرت علی بن ابیطالب علیه‌السلام نیز که دارایی چندانی نداشتند، مقداری خرما را در دل شب، بین فقراء تقسیم کردند و صدقه ایشان پیش خداوند، محبوب‌تر بود؛ آن قدر محبوب که آیه‌ای در وصف این کار ایشان نازل شد.^۱

۱. عن ابن عباس قال: لما أنزل الله للفقراء الذين أخصروا في سبيل الله الآية بعثت عند الرُحْمَنِ بِنُ عَوْفٍ بَدَنَائِيْرٍ كَثِيْرَةٍ إِلَى أَصْحَابِ الصُّفَةِ حَتَّى أَعْنَاهُمْ وَ بَعَثَتْ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ فِي جَوْفِ اللَّيْلِ يُوَسِّي مِنْ تَمَرٍ فَكَانَ أَحَبَّ الصَّدَقَاتِيْنَ إِلَى اللَّهِ صَدَقَةَ عَلِيٍّ وَ أَنْزَلَتِ الْآيَةُ. (مناقب آل أبي طالب عليهم السلام، لابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۷۲)

تلاشِ فقیرانه

اصحاب می‌دانستند آنچه بیش از کمیت صدقه اهمیت دارد، شرایطی است که شخص صدقه‌دهنده در آن به سر می‌برد. همین چند روز پیش، آنها از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌و آله پرسیدند: «بهترین صدقه‌ها کدام صدقه است؟» و آقا فرمودند: «تلاشی که از ناحیه شخص ندار و فقیر صورت می‌پذیرد»^۱.

۱. سُئِلَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَيُّ الصَّدَقَةِ أَفْضَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَقَالَ جَهْدٌ مِنْ مُقِلٍّ.
(بحار الأنوار، المجلسي، ج ۴۱، ص ۲۵)

همان روز

در همان روزی که امیرالمؤمنین علی علیه السلام اموالی که چهل هزار دینار طلا درآمد داشت، وقف کردند، شمشیر خود را نیز برای خرج خانه فروختند. آقا به بعضی از اصحاب خاص خود گفته بودند: «چه کسی شمشیر مرا می‌خرد؟ اگر در خانه شام داشتیم، شمشیرم را نمی‌فروختم».^۱

۱. إن علیاً علیه السلام وقف أمواله و كانت غلته أربعين ألف دينار، و باع سيفه و قال: «من يشتري سيفي، و لو كان عندي عشاء ما يبعثه». (كشف المحجة لثمره المهجعة، ص ۱۸۲)

شبى در بهشت

مرد از گرسنگى بى‌تاب شده بود و به رسول خدا صلوات‌الله‌عليه‌وآله پناه آورده بود. پيامبر از همسرانشان پرسيدند چيزى براى پذيرايى از اين مرد داريد و آنها پاسخ دادند كه جز آب چيزى در خانه نداريم. حضرت رو كردند به اصحاب و فرمودند: «چه كسى امشب به اين مرد خدمت مى‌كند؟» حضرت اميرالمؤمنين على عليه‌السلام برخاستند و گفتند: «من، اى رسول خدا!» لحظاتى بعد حضرت على عليه‌السلام در خانه از همسر گراميشان مؤدبانه پرسيدند: «چه چيز نزد توست اى دختر رسول خدا!» صديقه طاهره سلام‌الله‌عليها پاسخ دادند: «چيزى جز غذاى بچه‌ها در خانه نداريم، اما همان را براى مهمانمان مى‌آوريم و او را بر خودمان مقدم مى‌داريم». على عليه‌السلام از همسرشان خواستند، بچه‌ها را بخوابانند و روشنايى خانه را كم كنند. بعد سفره‌اى انداخته شد و ميزبان‌ها براى اينكه مهمان خجالت نكشد، مانند كسانى كه غذا مى‌خورند، دهان خود را حركت دادند. مرد فقير هم كه احساس مى‌كرد، در بهشت است، داشت با خيالى آسوده، غذايش را مى‌خورد. ملائكه در عرش صف كشيده بودند و اين صحنه رويايى را تماشا مى‌كردند.

پس از پايان ضيافت كريمانه و وقتى دوباره چراغ آوردند و خانه روشن شد، ديدند ظرف غذا پراز غذاهايى است كه به فضل الهى، براى آنها فرستاده شده بود و اين يعنى عرشيان، تاب نياورده بودند بچه‌هاى اين خانواده بهشتى گرسنه، شب را به صبح برسانند.

فردا، بعد از نماز صبح، وقتى پيامبر خدا صلوات‌الله‌عليه و آله، اميرالمؤمنين على عليه‌السلام را ديدند، ايشان را در آغوش كشيدند و گريستند و گفتند: «خداوند متعال از كار ديشب شما خشنود شده و اين آيه كريمه را را نازل فرموده است: «اهل ايمان، ديگران را بر خود مقدم مى‌دارند؛ هرچند خودشان در مشقت و سختى باشند».^۱

۱. عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ أَنَّهُ جَاءَ رَسُولَ اللَّهِ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَشَكَاَ إِلَيْهِ الْجُوعَ فَبَعَثَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِلَى أَزْوَاجِهِ فَقُلْنَ مَا عِنْدَنَا إِلَّا الْمَاءُ فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَنْ لَهَذَا الرَّجُلِ اللَّيْلَةَ فَقَالَ أُمِي الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ فَأَتَى فَاطِمَةَ وَ سَأَلَهَا مَا عِنْدِكَ يَا بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ فَقَالَتْ مَا عِنْدَنَا إِلَّا فَوْتُ الصَّبِيَّةِ لَكِنَّا نُؤَثِّرُ صَبِيَّتَنَا بِهِ فَقَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا بِنْتَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ تَوْمِي الصَّبِيَّةَ وَ أَطْفِيئِي الْيَمْضَبَاحَ وَ جَعَلَا يَمْضَغَانِ بِالسِّتِيهِمَا فَلَمَّا فَرَعَا مِنَ الْأَكْلِ أَتَتْ فَاطِمَةُ بِسِرَاجٍ فَوَجَدَ الْجَفَنَةَ مَمْلُوءَةً مِنْ

يك مشك ويك كاسه

مرد در تاریکی شب به آرامی قدم برمی داشت و پیش می رفت. مشکی بر پشتش بود و کاسه ای در دستش و زیر لب نجوایی زیبا را با خدای خود زمزمه می کرد: «خدایا! ای ولی مؤمنان و پناه مؤمنان! قربانی امشب مرا بپذیر که امشب جز آنچه در این کاسه است و جامه خود چیزی نداشتیم. تو می دانی که با وجود گرسنگی، آن را از خود دریغ داشتیم و تقرب به تو را غنیمت دانستیم. خدایا! روی مرا به زمین مینداز و دعای مرا بپذیر!»

نزدیک مرد شدم و دیدم او مولای متقیان امیر مؤمنان علی علیه السلام است.

لحظاتی بعد آقا را دیدم که نزد مردی نشستند و با داستان خود به او غذا دادند و من غرق حیرت و بهت، فقط تماشا کردم.^۱

فَضَّلَ اللَّهُ قَلَمًا أَضْبَحَ صَلَّى مَعَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَلَمَّا سَلَّمَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنْ صَلَاتِهِ نَظَرَ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَبَكَى بُكَاءً شَدِيدًا وَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ لَقَدْ عَجِبَ الرَّبُّ مِنْ فِعْلِكُمُ الْبَارِحَةَ أَفْرَأَ وَ يُؤَدَّرُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَ تَوَكَّنَ بِهِمْ خِصَاصَةً أَنِّي مَجَاعَةٌ وَ مَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ يَغْنِي عَالِيًا وَ قَاطِمَةٌ وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ. (بحار الأنوار، المجلسي، ج ٤١، ص ٢٨)

١. مُحَمَّدُ بْنُ الصُّمَّةِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَمِّهِ قَالَ: رَأَيْتُ فِي الْمَدِينَةِ رَجُلًا عَلَى ظَهْرِهِ قِرْبَةٌ وَ فِي يَدَيْهِ صَحْفَةٌ يَقُولُ اللَّهُمَّ وَبِئْسَ الْمُؤْمِنِينَ وَ إِلَهَ الْمُؤْمِنِينَ وَ جَارَ الْمُؤْمِنِينَ أَقْبَلُ قُرْبَاتِي اللَّيْلَةَ فَمَا أُمْسَيْتُ أَتْلُوكَ سِوَى مَا فِي صَحْفَتِي وَ غَيْرَ مَا يُؤَارِنِي فَإِنَّكَ تَعْلَمُ أَنِّي مَنَعْتُهُ نَفْسِي مَعَ شِدَّةِ سَعْيِي أَطْلُبُ الْقُرْبَةَ إِلَيْكَ غَنَمًا اللَّهُمَّ قَلَا تُخْلِقُ وَ جُوهِي وَ لَا تَرُدُّ دَعْوَتِي فَاتَّبِعْهُ حَتَّى عَرَفْتَهُ فَإِذَا هُوَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَتَى رَجُلًا قَاطِمَةً. (الحياء، ج ٢٣، ص ٢٢٩)

همیشه فداکار

سعید بن قیس مولا پیش را دید که در گرمای طاقت‌فرسای کوفه، در بیرون منزل زیر تازیانه‌های حرارت خورشید ایستاده‌اند. خود را به امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام رساند و با تعجب پرسید: «ای امیرمؤمنان! آخر در این ساعت؟!»، آقا زیباترین پاسخی را که یک حاکم می‌توانست بدهد، به او دادند: «در این ساعت از خانه‌ام خارج نشده‌ام، مگر برای اینکه مظلومی را یاری کنم یا به داد گرفتاری برسم».^۱

سعید دانست که کار علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام همیشه فداکاری است؛ چه آن وقت که سرباز رسول خدا بود و چه اکنون که حاکم تمام سرزمین‌های اسلامی است.

۱. سَعِيدُ بْنُ الْقَيْسِ الْهَمْدَانِيُّ رَأَهُ يَوْمًا فِي شِدَّةِ الْحَرِّ فِي فِتْنَاءِ حَائِطٍ فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ يَهْدِيهِ السَّاعَةُ قَالَ مَا حَرَّجْتُ إِلَّا لِأَعِيْنَ مَظْلُومًا أَوْ أُغِيْثَ مَلْهُوفًا. (الإختصاص، النص، ص ۱۵۷)



سرشار از حکمت

مرد که از تنگدستی به ستوه آمده بود، سراغ یکی از اصحاب شناخته شده رسول خدا صلی الله علیه و آله رفت و از او تقاضای کمک کرد. آن شخص پنج درهم در کف دست مرد گذاشت و وقتی که مرد فقیر از او طلب راهنمایی کرد، سه جوانی را که در مسجد نشسته بودند، به او معرفی کرد. آن سه جوان حسنین علیهما السلام و عبدالله بن جعفر بودند. مرد فقیر وقتی به آن سه بزرگوار رسید و خواسته خود را مطرح کرد، امام مجتبی علیه السلام فرمودند: «ای مرد! درخواست از مردم حلال نیست؛ مگر در سه چیز: خون بهایی که بر عهده انسان است، یا بدهی سنگینی که دل انسان را به درد آورده، یا فقری که انسان را زمین گیر کرده است. حال تو برای کدام یک از اینها به درخواست رو آورده‌ای؟» مرد فقیر پاسخ داد: «یکی از همین‌ها مرا به درخواست واداشته است.» حضرت امام مجتبی علیه السلام پنجاه دینار به مرد دادند و امام حسین علیه السلام چهل و نه دینار به او بخشیدند و عبدالله بن جعفر نیز چهل و هشت دینار به او داد.^۱

او وقتی از مسجد بیرون می‌رفت، با خود به حکمت سرشار در گفتار و رفتار خاندان پیامبر صلوا الله علیهم می‌اندیشید و به این فکر می‌کرد که این خاندان با کمک کردن به فقرا، نیز، درس اخلاق می‌دهند و تعلیم حکمت می‌کنند.

۱. عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِنَّ رَجُلًا مَرَّ بِعُثْمَانَ بْنِ عَمَانَ وَ هُوَ قَاعِدٌ عَلَى بَابِ الْمَسْجِدِ فَسَأَلَهُ فَأَمَرَ لَهُ بِخَمْسَةِ دَرَاهِمٍ فَقَالَ لَهُ الرَّجُلُ أُرْسِدْنِي فَقَالَ لَهُ عُثْمَانُ دُونَكَ الْفَتْيَةُ الْدَيْنِ تَرَى وَ أَوْفَأَ يَدِيهِ إِلَى تَاجِيَةِ مِنَ الْمَسْجِدِ فِيهَا الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ فَمَضَى الرَّجُلُ نَحْوَهُمْ حَتَّى سَلَّمَ عَلَيْهِمْ وَ سَأَلَهُمْ فَقَالَ لَهُ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا هَذَا إِنْ الْمَسْأَلَةَ لَا تَجْعَلْ إِلَّا فِي إِحْدَى ثَلَاثٍ دَهْمٍ مُفْجِعٌ أَوْ دَيْنٌ مُفْرِقٌ أَوْ فُقْرٌ مُذْقِعٌ فَفِي أَيِّهَا تَسْأَلُ فَقَالَ فِي وَجْهِ مِنْ هَذِهِ الثَّلَاثِ فَأَمَرَ لَهُ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِخَمْسِينَ دِينَارًا وَ أَمَرَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِثَمَانِيَةِ وَ أَرْبَعِينَ دِينَارًا وَ أَمَرَ لَهُ عَبْدِ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ بِثَمَانِيَةِ وَ أَرْبَعِينَ دِينَارًا ... (الخصال، ج ۱، ص ۱۳۵)

سفری در پیش است

زهری مقداری چشمانش را مالید و دوباره نگریست، بله اشتباه نمی‌کرد. شخصی که در این شب سرد و بارانی این بار سنگین آرد و هیزم را بر دوش می‌کشید، حضرت زین‌العابدین علیه‌السلام بود. زهری نزدیک رفت و پرسید: «ای فرزند رسول خدا! این بار سنگین بر دوش شما چیست؟» آقا فرمودند: «قصد سفر دارم و توشه‌ای برای سفرم آماده کرده‌ام و آن را به جای امنی می‌برم». زهری گفت: «بگذارید غلام من به جای شما این بار را بر دوش بکشد!» آقا قبول نکردند. زهری گفت: «من برای شما مناسب نمی‌بینم که خودتان آن را حمل کنید. اجازه دهید خود من آن را ببرم!» حضرت علی بن‌الحسین علیه‌السلام فرمودند: «ولی من برای خود مناسب می‌بینم، باری را حمل کنم که در سفری که دارم، مایه نجات من شود، و ورود مرا به جایی که خواهم رفت، نیکو گرداند. به حق خدا، از تو می‌خواهم که پی کار خویش روی و مرا به حال خود وا گذاری».

زهری به دنبال کار خود رفت و چون پس از چند روز امام سجاد علیه‌السلام را دید، به ایشان گفت: «ای فرزند پیامبر! از رفتن به سفری که از آن سخن می‌گفتید، اثری نمی‌بینم». امام گفتند: «بله ای زهری! آنچه تو گمان کردی نبود، بلکه مقصود من سفر مرگ بود و من برای آن آماده می‌شدم. آمادگی برای مرگ، یکی دوری گزیدن از حرام است و دیگری بخشیدن مال و نیکوکاری».^۱

۱. عَنْ سُفْيَانَ بْنِ عُيَيْنَةَ قَالَ: رَأَى الزُّهْرِيُّ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ لَيْلَةً بَارِدَةً مَطِيرَةً وَعَلَى ظَهْرِهِ دَقِيقٌ وَحَطْبٌ وَهُوَ يَمْشِي فَقَالَ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ مَا هَذَا قَالَ أُرِيدُ سَفْرًا أَعِدُّ لَهُ زَادًا أَحْمِلُهُ إِلَى مَوْضِعٍ حَرِيرٍ فَقَالَ الزُّهْرِيُّ فَهَذَا غَلَامِي يَحْمِلُهُ عَنْكَ فَأَيُّ قَالَ أَنَا أَحْمِلُهُ عَنْكَ فَإِنِّي أَرْفَعُكَ عَنْ حَمْلِهِ فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ لِكَيْفِي لَا أَرْفَعُ نَفْسِي عَمَّا يُنَجِّبُنِي فِي سَفَرِي وَ يُخَسِّنُ وُجُودِي عَلَى مَا أَرُدُّ عَلَيْهِ أَسْأَلُكَ بِحَقِّ اللَّهِ لِمَا مَضَيْتَ بِحَاجَتِكَ وَ تَرَكَتَنِي فَانصَرَفْتُ عَنْهُ فَلَمَّا كَانَ بَعْدَ أَيَّامٍ قُلْتُ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ نَسْتُ أَرَى لِيذِيكَ السَّفَرَ الَّذِي ذَكَرْتَهُ أَنرَأَى قَالَ بَلَى يَا زُهْرِيُّ لَيْسَ مَا ظَنَنْتَهُ وَ لَكِنَّهُ الْمَوْتُ وَ لَهُ كُنْتُ أَشْتَعِدُّ إِمَّا الْإِسْتِعْدَادَ لِلْمَوْتِ تَجَنُّبَ الْحَرَامِ وَ بَدَلُ الثَّمَنِ وَ الْغَيْرِ. (علل الشرائع، ج ۱، ص ۲۳۱)



به خاطر يك دسته گل

آنس نزد امام حسين عليه السلام نشست و پرسید که کنیزی وارد شد و دسته گلی ساده را به عنوان هدیه خدمت حضرت اباعبدالله تقدیم کرد. تا آن کنیزک این محبت را به حضرت نثار کرد، ایشان نیز به او گفتند: «تو را در راه خدا آزاد کردم». آنس که از این صحنه شگفت زده شده بود، به آقا عرض کرد: «این کنیز با شاخه گلی ناچیز شما را مورد احترام قرار داد و شما در مقابل، او را آزاد کردید؟!». حضرت فرمودند: «این ادبی است که خداوند به ما آموخته است؛ چرا که او فرموده: هرگاه کسی به شما تحیت گفت، شما نیز به شکلی بهتر یا مثل همان تحیت، به او تحیت بگویید^۱ و بهتر از تحیت این کنیز، آزاد کردن او بود»^۲.

۱. وَ إِذَا حُيِّتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوهَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ حَسِيبًا. (النساء: ۸۶)

۲. قَالَ أَنَسٌ: كُنْتُ عِنْدَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ دَخَلَتْ عَلَيْهِ جَارِيَةٌ بِيَدِهَا طَائِقَةٌ رِيحَانٍ فَحَبَّئْتُهَا بِهَا، فَقَالَ لَهَا: أَنْتِ حُرَّةٌ لَوْجِهَ اللَّهِ تَعَالَى. فَقُلْتُ: نُحْيِيكَ بِطَائِقَةِ رِيحَانٍ لَا خَطَرَ لَهَا فَتَحَبَّئْهَا؟! فَقَالَ: كَذَا أَدْبَتَا اللَّهُ تَعَالَى، قَالَ وَ إِذَا حُيِّتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوهَا فَكَانَ أَحْسَنَ مِنْهَا عِتْقُهَا. (نزهة الناظر و تنبيه الخاطر، ص ۸۳)



فهرستِ مهربانی

نامه‌ای را که در آن فهرستی از هدایا و اموال گران بها نوشته شده بود، به عنوان هدیه به حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام تقدیم کرده بودند و همه منتظر بودند تا ببینند آقا با آن همه اموال گران بها چه می‌کنند. وقتی آقا می‌خواستند از مجلس تقدیم هدایا خارج شوند، دیدند یک خدمتکار ساده، کفش‌های ایشان را وصله و تعمیر کرده است. امام مجتبی علیه السلام در میان بهت و حیرت حاضران، آن سیاهه اموال را به آن خادم دادند و از آنجا بیرون رفتند.^۱

این کار امام همان قدر که گویای مهربانی و کرامت ایشان بود، بی‌ارزش بودن مال دنیا را در نگاه ایشان نیز معلوم می‌کرد.

۱. مَا رَوَى أَنَّهُ قَدِمَ الشَّامَ إِلَى عِنْدِ مُعَاوِيَةَ فَأَخْضَرَ بَارِئًا مَجْمَأً بِحَمْلِ عَظِيمٍ وَ وَضَعَ قَبْلَهُ ثُمَّ إِنَّ الْحَسَنَ عَلَيْهِ السَّلَامَ لَمَّا أَرَادَ الْخُرُوجَ خَصَفَ خَادِمٌ تَغْلَهُ فَأَعْطَاهُ الْبَارِئًا مَجْمَأً. (بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۳۴۲)

ظاهر آغریب هستی

مرد شامی به حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام نزدیک شد و شروع کرد به فحاشی و لعن و نفرین، اما امام هیچ پاسخی ندادند تا حرف‌های مرد پایان یافت و وقتی کلام او خاتمه پیدا کرد، آقا فرمودند: «ای پیرمرد! ظاهراً در این شهر غریب هستی. شاید مرا با کس دیگری اشتباه گرفته‌ای! پس اگر از ما چیزی که خوشحالت می‌کند، بخواهی، تو را خوشحال می‌کنیم و اگر درخواستی از ما داشته باشی، آن را برآورده می‌کنیم و اگر راه را گم کرده‌ای و راهنمایی می‌خواهی، راهنمایی می‌کنیم و اگر وسیله سفر نداری، به تو مرکبی می‌دهیم و اگر گرسنه‌ای، تو را سیر می‌کنیم و اگر لباس نداری، به تو لباس می‌پوشانیم و اگر نیازمندی، بی‌نیازت می‌کنیم و اگر بی‌پناهی، پناهت می‌دهیم و هر حاجت دیگری داری، آن را برایت برآورده می‌کنیم. پس اگر به خانه ما بیایی و تا هنگام رفتنت، مهمان ما شوی، برایت راحت‌تر خواهد بود؛ چرا که ما خانه‌ای بزرگ و وسیع و مال بسیار داریم».

بدن مرد می‌لرزید و اشک‌های چشمش یکی یکی بر گونه‌اش فرو می‌غلطیدند. صدای بریده بریده مرد را همه شنیدند که می‌گفت: «شهادت می‌دهم که تو خلیفه خداوند بر روی زمین او هستی و خداوند آگاه‌تر است که رسالت خود را در چه جایگاهی قرار دهد و تا امروز، شما و پدر شما، مبعوض‌ترین افراد نزد من بودید، ولی از الان، تو محبوب‌ترین خلق خدا نزد من هستی».

آن مرد تا وقتی که از مدینه برگشت، مهمان امام حسن علیه السلام بود و از آن روز به بعد، از جمله دلبستگان به محبت اهل بیت علیهم السلام شد.^۱

۱. رَوَى الشَّيْخُ وَ ابْنُ عَائِشَةَ أَنَّ شَامِيًّا رَأَى زَاكِيًّا فَجَعَلَ يَلْعَنُهُ وَ الْعَسَنُ لَا يَرُدُّ قَلَمًا فَرَعَّ أَقْبَلَ الْعَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامَ فَسَلَّمَ عَلَيْهِ وَ ضَحِكَ فَقَالَ أَيُّهَا الشُّعْبُ أَطَّلَعْتَ غَرِيبًا وَ لَعَلَّكَ سَبَّهْتَ قَلْبًا اسْتَعْتَبْتَنَا أَغْنَيْتَكَ وَ لَوْ سَأَلْتَنَا أَغْنَيْتَكَ وَ لَوْ اسْتَرْفَدْتَنَا أَرْفَدْنَاكَ وَ لَوْ اسْتَعْمَلْتَنَا أَحْمَلْنَاكَ وَ إِنْ كُنْتَ جَائِعًا أَشْبَعْنَاكَ وَ إِنْ كُنْتَ غُرْبَانًا كَسَوْنَاكَ وَ إِنْ كُنْتَ مُحْتَاجًا أَغْنَيْنَاكَ وَ إِنْ كُنْتَ طَرِيدًا أَوْيْنَاكَ وَ إِنْ كَانَ لَكَ حَاجَةٌ فَصَيَّنَاهَا لَكَ فَلَوْ حَرَجْتَ رَحْلَكَ إِنِّي نَا وَ كُنْتُ صَيِّفْنَا إِلَى وَفَيْتَ ارْتِعَالِكَ كَانَ أَعْوَدَ عَلَيْكَ لِأَنَّ لَنَا مَوْضِعًا رُحْبًا وَ جَاهًا غَرِيضًا وَ مَالًا جَبِيْرًا فَلَمَّا سَمِعَ الرَّجُلُ كَلِمَةَ بَنِي ثَمٍّ قَالَ أَنشَهُدُ أَنَّكَ خَلِيفَةُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ وَ كُنْتُ أَنْتُ وَ أَبُوكَ أَنْعَضَ خَلْقِي اللَّهُ إِلَيَّ وَ الْآنَ أَنْتُ أَحَبُّ خَلْقِي اللَّهُ إِلَيَّ وَ حَوْلَ رَحْلِهِ إِلَيْهِ وَ كَانَ صَيِّفُهُ إِلَى أَنْ ارْتَحَلَ وَ صَارَ مُعْتَقِدًا لِمَحَبَّتِهِمْ. (بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۲۴۷)

دادخواهی از فقر

مرد فقیر، با همه فقرا، فرق داشت و با زیرکی خاصی، مشکلش را با امام حسن مجتبی علیه السلام در میان گذاشت.

وقتی خدمت حضرت رسید، به آقا گفت: «ای فرزند امیرالمؤمنین! تو را به آن خدایی که بدون وساطت واسطه‌ها، این همه نعمت به تو داده است، به فریادم برس و داد مرا از دشمن ستم‌کیش و ظالمی که نه احترام پیر را حفظ می‌کند و نه به طفل صغیر رحم می‌کند، بستان».

امام مجتبی علیه السلام که نشسته بودند، برخاستند و گفتند: «کیست این دشمن تو تا حقت را از او بستانم؟» مرد گفت: «دشمنم فقر است». آقا مدتی سرشان را پایین انداختند و بعد به خادمشان دستور دادند که هرچه نزدش موجود است، حاضر کند و خادم نیز پنج‌هزار درهم آورد و به امر امام به مرد داد. آقا با لبخندی کریمانه روکردند به مرد و گفتند: «تو را قسم می‌دهم به حق این سوگندهایی که مرا دادی، هرگاه این دشمن سرکش با زورگویی سراغت آمد، تو باز هم برای دادخواهی نزد من بیا!»^۱

۱. وَقَفَ رَجُلٌ عَلَى الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فَقَالَ يَا ابْنَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ بِالَّذِي أَنْعَمَ عَلَيْكَ بِهَذِهِ النُّعْمَةِ الَّتِي مَا تَلِيهَا مِنْهُ يَسْفِيعُ مِنْكَ إِلَيْهِ بَلْ إِنْعَاماً مِنْهُ عَلَيْكَ إِلَّا مَا أَنْصَفْتَنِي مِنْ خَضَمِي فَإِنَّهُ غَشُومٌ ظَلُومٌ لَا يُؤْفِقُ الشُّبَيْخَ الْكَبِيرَ وَلَا يَزَعُمُ الْوَيْلَ الضَّعِيفَ وَكَانَ مُتَكِباً فَاشْتَوَى جَالِساً وَقَالَ لَهُ مَنْ خَضَمُكَ حَتَّى أَنْصَفَكَ مِنْهُ فَقَالَ لَهُ الْفَقْرُ فَأَطْرَقَ عَلَيْهِ السَّلَامُ سَاعَةً ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ إِلَى خَادِمِهِ وَقَالَ لَهُ أَخْضِرْ مَا عِنْدَكَ مِنْ مَوْجُودٍ فَأَخْضَرَ خَمْسَةَ آلَافٍ دِرْهَمٍ فَقَالَ ادْفَعْهَا إِلَيْهِ ثُمَّ قَالَ لَهُ بِحَقِّ هَذِهِ الْأَقْسَامِ الَّتِي أَفْسَمْتَ بِهَا عَلَيَّ مَتَى أَتَاكَ خَضَمُكَ جَانِراً إِلَّا مَا أَتَيْتَنِي مِنْهُ مُتَطَلِّماً. (بحارالأنوار، ج ۴۳، ص ۳۵۰)

بد برادری است

«آقا جان! نیاز مالی از یک سو و بی‌وفایی دوستان هم از سوی دیگر، دلم را به درد آورده است و اگر هم بتوانم آن را تحمّل کنم، از پس تحمّل این برنمی‌آیم که داغ دل، سخت‌تر است از نداری و فقر». این کلمات را حسن بن کثیر برای حضرت امام محمد باقر علیه‌السلام بازگو می‌کرد و شکایت بی‌وفایی‌ها را برای آقا آورده بود. حضرت فرمودند: «بد برادری است برادری که در هنگام بی‌نیازیت، مواظب توست، اما در وقت فقر و نداریت، تو را رها می‌کند». آقا غلامشان را صدا زدند و در گوش او چیزی گفتند و لحظاتی بعد کیسه‌ای با هفتصد درهم نقره در مقابل دیدگان حسن بود و صدای مهربان امام هم در گوشش طنین انداخته بود: «این مال را خرج کن و هرگاه که تمام شد، دوباره به من خبر بده!»^۱ کرامت امام، چشم‌ها و گوش‌های حسن را پر کرده بود.

۱. الْحَسَنُ بْنُ كَثِيرٍ قَالَ: سَكُوتٌ إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ الْحَاجَّةَ وَ جَفَاءَ الْإِخْوَانِ فَقَالَ بئس الأخ أعم يزعاك غيباً و يقطعك فقيراً ثم أمر غلامه فأخرج كيساً فيه سبعمائة درهم فقال استنفق هذه فإذا تفدث فأعلمني. (بحار الأنوار، ج ۴۶، ص ۲۸۸)

کافر و بهشت

اگر قول بدهی که ظرفیت آنچه برایت می‌گویم را داشته باشی و در فهم آن دچار افراط و تفریط نشوی، جمله‌ای کوتاه و زیبا از حضرت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام را برایت نقل می‌کنم که هم برای دنیایت مفید است و هم برای آخرت.

جوان قدری تأمل کرد و به پیرمرد قول داد. پیرمرد گفت: «حضرت علی علیه‌السلام فرمودند: امید به بهشت رفتن کافری که اهل سخاوت باشد، بیشتر است از مؤمنی که بخیل باشد»^۱. وقتی پیرمرد می‌رفت، جوان به قولی که داده بود، فکر می‌کرد.



از سرِ شب تا صبح

فضل، دیگر طاقت نیاورد و خدمت امام صادق علیه‌السلام رفت و بعد از اجازه گرفتن گفت: «آقا جان، فدایتان شوم! از سر شب تا صبح حواسم به شما بود و می‌دیدم که تا صبح طواف می‌کردید و می‌شنیدم که در تمام مدت این دعا را تکرار می‌کردید: خدایا مرا از بخلِ نفس خود حفظ کن!» آقا لبخندی زدند و فرمودند: «و چه چیزی خطرناک‌تر از بخلِ نفس است؟ خداوند متعال می‌فرماید: و کسانی که از شرِّ بخلِ نفس خود حفظ شود. آنان همان رستگارانند.»^۱

فضل، با خود زمزمه کرد: «خدایا! مرا از شرِّ بخلِ نفس خود حفظ کن.»

۱. قَالَ وَ حَدَّثَنِي أَبِي عَنِ الْفَضْلِ بْنِ أَبِي قُرَّةٍ [مُرَّةً] قَالَ رَأَيْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَطُوفُ مِنْ أَوَّلِ اللَّيْلِ إِلَى الصُّبْحِ - وَ هُوَ يَقُولُ: اللَّهُمَّ قِنِّي شَحَّ نَفْسِي، فَقُلْتُ جُعِلَتْ فِدَاكَ مَا سَمِعْتُكَ تَدْعُو بِغَيْرِ هَذَا الدُّعَاءِ، قَالَ وَ أَيُّ شَيْءٍ أَشَدُّ مِنْ شَحِّ النَّفْسِ إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ وَ مَنْ يُوقِ شَحَّ نَفْسِهِ قَاوَلِيكَ هُمْ الْمُفْلِحُونَ. (تفسير القمي، ج ۲، ص ۳۷۲)

فهرست منابع

فهرست منابع

۱. قرآن کریم.
۲. نهج الفصاحه (مجموعه کلمات قصار حضرت رسول صلی الله علیه و آله)، تحقیق ابوالقاسم پاینده، دنیای دانش، تهران، ۱۳۸۲ ش، چاپ چهارم.
۳. نهج البلاغه، تحقیق صبحی صالح، هجرت، قم، ۱۴۱۴ ق، چاپ اول.
۴. الصحیفه السجادیه، دفتر نشر الهادی، قم، ۱۳۷۶ ش، چاپ اول.
۵. الإختصاص، مفید، محمد بن محمد (وفات: ۴۱۳ ق)، المؤتمر العالمی للافیة الشیخ المفید، قم، ۱۴۱۳ ق، چاپ اول.
۶. إرشاد القلوب إلى الصواب، دیلمی، حسن بن محمد (وفات: ۸۴۱ ق)، الشریف الرضی، قم، ۱۴۱۲ ق، چاپ اول.
۷. الإرشاد فی معرفه حجج الله علی العباد، مفید، محمد بن محمد (وفات: ۴۱۳ ق)، کنگره شیخ مفید، قم، ۱۴۱۳ ق، چاپ اول.
۸. إعلام السوری بأعلام الهدی (ط - القدیمة)، طبرسی، فضل بن حسن (وفات: ۵۴۸ ق)، اسلامیة، تهران، ۱۳۹۰ ق، چاپ سوم.
۹. الأمالی، ابن بابویه، محمد بن علی (وفات: ۳۸۱ ق)، کتابچی، تهران، ۱۳۷۶ ش، چاپ ششم.
۱۰. الأمالی، طوسی، محمد بن الحسن (وفات: ۴۶۰ ق)، دار الثقافة، قم، ۱۴۱۴ ق، چاپ اول.
۱۱. بحار الأنوار، مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی (وفات: ۱۱۱۰ ق)، دار احیاء التراث العربی بیروت، ۱۴۰۳ ق، چاپ دوم.
۱۲. البرهان فی تفسیر القرآن، بحرانی، سیدهاشم بن سلیمان (وفات: ۱۱۰۷ ق) مؤسسه بعثه، قم، ۱۳۷۴ ش، چاپ اول.
۱۳. بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد صلی الله علیهم، صفار، محمد بن حسن (وفات: ۲۹۰ ق)، مکتبه آیه الله المرعشی النجفی، قم، ۱۴۰۴ ق، چاپ دوم.
۱۴. تحف العقول، ابن شعبه حرانی، حسن بن علی، (وفات: قرن ۴)، جامعه مدرسین، قم، ۱۴۰۴ / ۱۳۶۳ ق، چاپ دوم.
۱۵. تفسیر العیاشی، عیاشی، محمد بن مسعود (وفات: ۳۲۰ ق)، المطبعة العلمیة، تهران، ۱۳۸۰ ق، چاپ اول.
۱۶. تفسیر القمی، قمی، علی بن ابراهیم (وفات: قرن ۳ ق) محقق / مصحح: موسوی جزائری، طیب، دارالکتاب، قم، ۱۴۰۴ ق، چاپ سوم.
۱۷. تهذیب الأحکام، طوسی، محمد بن الحسن (وفات: ۴۶۰ ق) محقق / مصحح: خرسان، حسن الموسوی، دارالکتب الإسلامیة تهران، ۱۴۰۷ ق، چاپ چهارم.



فهرست منابع

۱۸. ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، ابن بابويه، محمد بن علی (وفات: ۳۸۱ ق)، دار الشریف الرضی للنشر، قم، ۱۴۰۶ ق، چاپ دوم.
۱۹. جامع أحاديث الشيعة، بروجردی، آقا حسین، (وفات: ۱۳۸۰ ق)، انتشارات فرهنگ سبز تهران، ۱۳۸۶ ش، چاپ اول.
۲۰. جامع الأخبار، شعیری، محمد بن محمد (وفات: قرن ۶)، مطبعة حیدریه، نجف، بی تا، چاپ اول.
۲۱. الجواهر السنیه فی الأحادیث القدسیه (کلیات حدیث قدسی)، شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، (وفات: ۱۱۰۴ ق)، انتشارات دهقان، تهران، ۱۳۸۰ ش، چاپ سوم.
۲۲. حکم النبى الأعظم صلى الله عليه وآله وسلم، محمدی ری شهری، محمد و همکاران (معاصر)، دارالحدیث قم، ۱۴۲۹ ق، چاپ اول.
۲۳. الحیاة، حکیمی، محمدرضا و حکیمی، محمد و حکیمی، علی (معاصر) / مترجم: آرام، احمد، دفتر نشر فرهنگ اسلامی تهران، ۱۳۸۰ ش، چاپ اول.
۲۴. الخرائج و الجرائح، قطب الدین راوندی، سعید بن هبه الله (وفات: ۵۷۳ ق)، مؤسسه امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، قم، ۱۴۰۹ ق، چاپ اول.
۲۵. الخصال، ابن بابویه، محمد بن علی (وفات: ۳۸۱ ق)، جامعه مدرسین، قم، ۱۳۶۲ ش، چاپ اول.
۲۶. دعائم الإسلام، ابن حیون، نعمان بن محمد مغربی (وفات: ۳۶۳ ق)، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، قم، ۱۳۸۵ ق، چاپ دوم.
۲۷. الدعوات (سلوة الحزین)، قطب الدین راوندی، سعید بن هبه الله (وفات: ۵۷۳ ق)، انتشارات مدرسه امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف)، قم، ۱۴۰۷ ق، چاپ اول.
۲۸. سنن النبى صلى الله عليه وآله، طباطبائی، سید محمد حسین (وفات: ۱۴۰۲ ق)، اسلامیة، تهران، ۱۳۷۸ ش، چاپ هفتم.
۲۹. عدة الداعی و نجاح الساعی، ابن فهد حلی، احمد بن محمد (وفات: ۸۴۱ ق)، دار الکتب الإسلامی، تهران، ۱۴۰۷ ق، چاپ اول.
۳۰. علل الشرائع، ابن بابویه، محمد بن علی (وفات: ۳۸۱ ق)، کتابفروشی داوری، قم، ۱۳۸۵ ش / ۱۹۶۶ م، چاپ اول.
۳۱. عیون أخبار الرضا علیه السلام، ابن بابویه، محمد بن علی (وفات: ۳۸۱ ق)، نشر جهان، تهران، ۱۳۷۸ ق، چاپ اول.
۳۲. عیون الأثر، ابن سید الناس، فتح الدین أبو الفتح محمد بن محمد (وفات: ۷۳۴)، دار القلم، بیروت، ۱۴۱۴ ق، چاپ اول.
۳۳. عیون الحکم و المواعظ، لیثی واسطی، علی بن محمد

فهرست منابع

- (وفات: قرن ۶)، دارالحديث، قم، ۱۳۷۶ ش، چاپ اول.
۳۴. **فلاح السائل و نجاح المسائل**، سيّد ابن طاووس، على بن موسى (وفات: ۶۶۴ ق)، بوستان كتاب، قم، ۱۴۰۶ ق، چاپ اول.
۳۵. **قرب الإسناد (ط - الحديثه)**، حميرى، عبد الله بن جعفر (وفات: نيمه دوم قرن ۳ ق)، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، قم، ۱۴۱۳ ق، چاپ اول.
۳۶. **الكافى**، كلينى، محمد بن يعقوب (وفات: ۳۲۹ ق)، دار الكتب الإسلاميه، تهران، ۱۴۰۷ ق، چاپ چهارم.
۳۷. **كشف المحجه لثمره المهجه**، ابن طاووس، على بن موسى (وفات: ۶۶۴ ق)، بوستان كتاب، قم، ۱۳۷۵ ش، چاپ دوم.
۳۸. **كشف اليقين فى فضائل أمير المؤمنين عليه السلام**، علامه حلى، حسن بن يوسف بن مطهر (وفات: ۷۲۶ ق)، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامى، تهران، ۱۴۱۱ ق، چاپ اول.
۳۹. **كنز الفوائد**، كراچكى، محمد بن على، (وفات: ۴۴۹ ق)، دارالذخائر، قم، ۱۴۱۰ ق، چاپ اول.
۴۰. **مجموعه ورام**، ورام بن أبى فراس، مسعود بن عيسى (وفات: ۶۰۵ ق)، مكتبه فقيه، قم، ۱۴۱۰ ق، چاپ اول.
۴۱. **المحاسن**، برقى، احمد بن محمد بن خالد (وفات: ۲۷۴ ق يا ۲۸۰ ق)، دار الكتب الإسلاميه، قم، ۱۳۷۱ ق، چاپ دوم.
۴۲. **مدينه معاجز الأئمه الإثني عشر**، بحراني، سيد هاشم بن سليمان (وفات: ۱۱۰۷ ق)، مؤسسه المعارف الإسلاميه، قم، ۱۴۱۳ ق، چاپ اول.
۴۳. **مسائل علىّ بن جعفر و مستدرکاتها**، عريضى، على بن جعفر (وفات: ۲۲۰ ق)، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، قم، ۱۴۰۹ ق، چاپ اول.
۴۴. **مستدرک الوسائل و مستنيط المسائل**، نورى، حسين بن محمد تقى (وفات: ۱۳۲۰ ق)، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، قم، ۱۴۰۸ ق، چاپ اول.
۴۵. **مشكاه الأنوار فى غرر الأخبار**، طبرسى، على بن حسن (وفات: ۶۰۰ ق)، المكتبة الحيدريه، نجف، ۱۳۸۵ ق / ۱۹۶۵ م / ۱۳۴۴ ش، چاپ دوم.
۴۶. **مصادقة الإخوان**، ابن بابويه، محمد بن على (وفات: ۳۸۱ ق)، مكتبة الإمام صاحب الزمان العامة الكاظميه، ۱۴۰۲ ق، چاپ اول.
۴۷. **مكاتيب الرسول صلى الله عليه وآله و سلم**، احمدى ميانجى، على (وفات: ۱۴۲۱ ق)، دارالحديث، قم، ۱۴۱۹ ق، چاپ اول.
۴۸. **مكارم الأخلاق**، طبرسى، حسن بن فضل (وفات: قرن ۶)، الشريف الرضى، قم، ۱۴۱۲ ق / ۱۳۷۰ ش، چاپ چهارم.

فهرست منابع

۴۹. من لا يحضره الفقيه، ابن بابويه، محمد بن علی، (وفات: ۳۸۱ ق)، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم، ۱۴۱۳ ق، چاپ دوم.
۵۰. مناقب آل أبي طالب عليهم السلام، ابن شهر آشوب مازندرانی، محمد بن علی (وفات: ۵۸۸ ق)، علامه، قم، ۱۳۷۹ ق، چاپ اول.
۵۱. المؤمن، کوفی اهوازی، حسین بن سعید (وفات: قرن ۳)، مؤسسه الإمام المهدی علیه السلام، قم، ۱۴۰۴ ق.
۵۲. میزان الحکمه، محمدی ری شهری، محمد (معاصر)، دارالحدیث، قم، ۱۴۱۶ ق، چاپ اول.
۵۳. نثر اللآلی، طبرسی، فضل بن حسن، (وفات: ۵۴۸ ق) ترجمه حمیدرضا شیخی، بنیاد پژوهش‌های اسلامی، مشهد، ۱۳۸۴ ش، چاپ دوم.
۵۴. نزهة الناظر و تنبيه الخاطر، حلوانی، حسین بن محمد بن حسن بن نصر (وفات: قرن ۵)، مدرسه الإمام المهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، قم، ۱۴۰۸ ق، چاپ اول.
۵۵. النوادر، راوندی کاشانی، فضل الله بن علی (وفات: ۵۷۰ ق)، دار الكتاب، قم، بی تا، چاپ اول.
۵۶. الوافی، فیض کاشانی، محمد محسن بن شاه مرتضی (وفات: ۱۰۹۱ ق)، کتابخانه امام أميرالمؤمنین علی علیه السلام، اصفهان، ۱۴۰۶ ق، چاپ اول.
۵۷. وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، محمد بن حسن (وفات: ۱۱۰۴ ق)، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، قم، ۱۴۰۹ ق، چاپ اول.
۵۸. هداية الأمة إلى أحكام الأئمة عليهم السلام، شیخ حر عاملی، محمد بن حسن (وفات: ۱۱۰۴ ق)، آستانه الرضویة المقدسة، مجمع البحوث الإسلامية، مشهد، ۱۴۱۴ ق، چاپ اول.





همایش علمی پژوهشی
سبک زندگی اهل بیت (ع)



مجمع جهانی اهل بیت (ع)